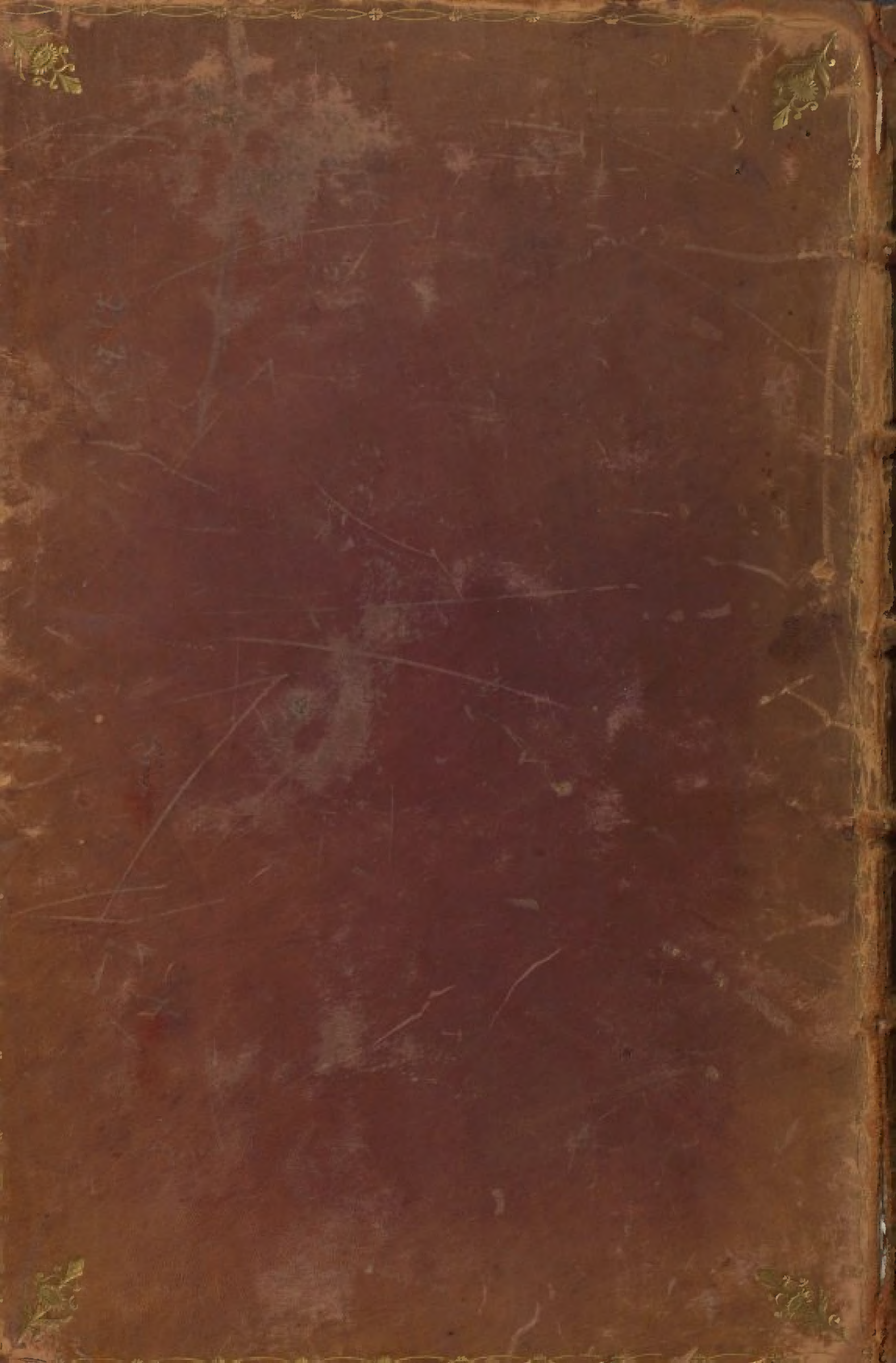
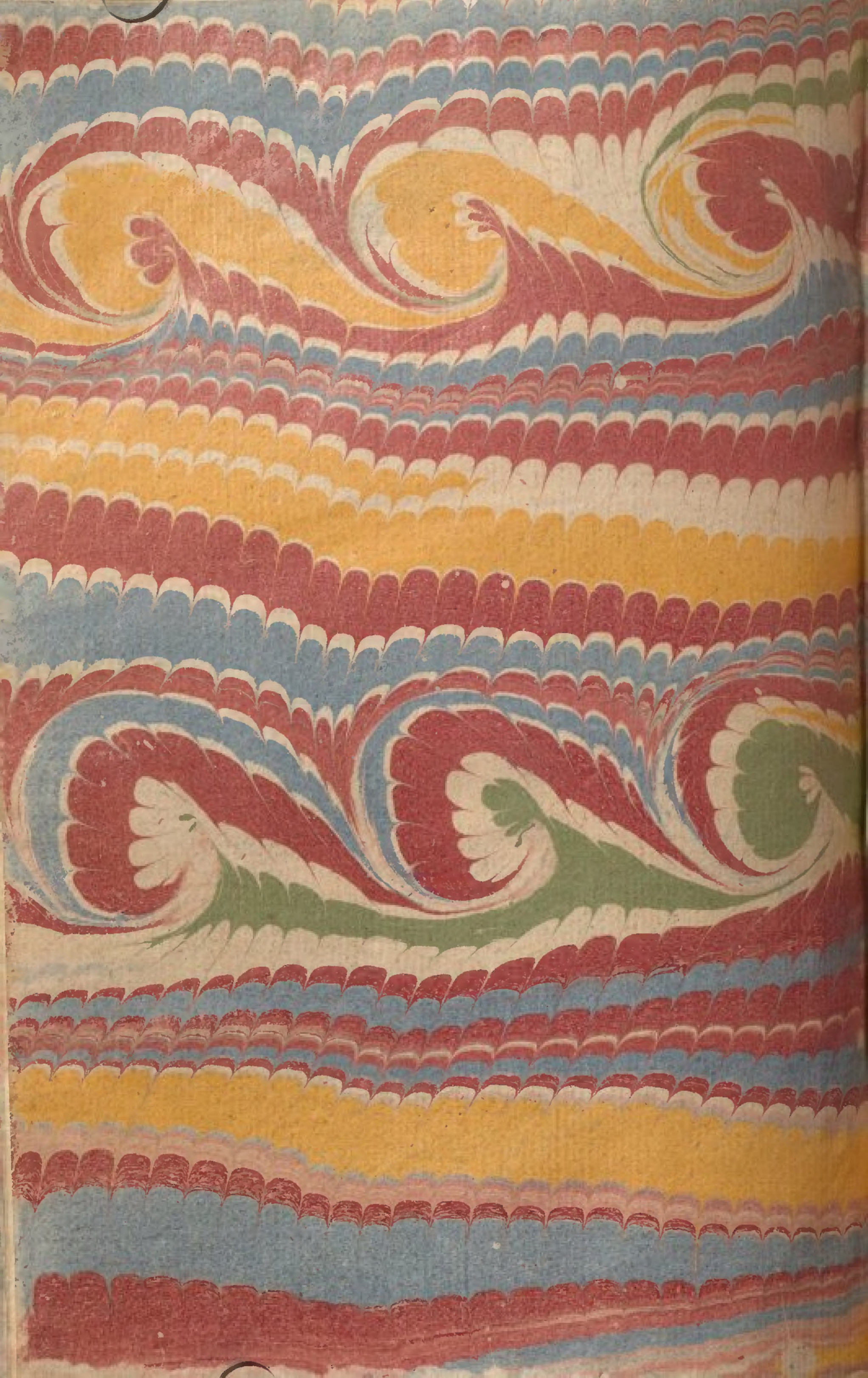
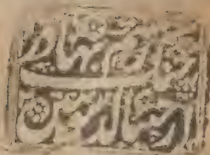



J'ESPERE
Arch.d Swinton Esq.r



N° 1

Inshai Abul Fazl



Abul Fazl

his

Letters

Vol I

Harry

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون نیایش مر داوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ غیب کسوت
حیات پوشانید و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت
بیت ناقص زبان گفتم از بحر دلیست ، وصفش همان نقصم از بحر دلیست
فی الجمله چنانست که دانم نفس ، انصاف چنان گفتم از بحر دلیست ، و جهان
جهان ستایش مر شمع سعادت را که به نور آن انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور دین
بخشید و جانها را از نشاط معرفت و کمال پروانه جمال جهان آرای خود داد بیت
آن سرور کاینات نه زان فخر بشر ، جبرئیل امین ز قرب او دست بسر ، خاک
کف پاش سرمه دیدهٔ جم ، خاتم پایش ز سر افسر اسکندر ، بر دانشوران و سخنوران رسیده و در

نکته‌دانان با تمیز پوشیده نماند که چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانه ناهنجار
واقعه نهادن اورنگ‌نشین بارگاه شکوه و تمکین دره‌نورد شاه‌راه علم و یقین
عالم عامل و علامه عصر عارف کامل و فاضل زمان اشرف عهد و افلاطون زمین
شیخ ابوالفضل وزیر خاقان هوش‌ربای زمانه و زمانیان شد و تیغ قضا زنگ کلفت بهاران
برگزیده انفس و آفاق بحسب بامداد در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر
رهنمای معنی تنگ آمد شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد سکندر را بسنگ حسرت
رنجیدن کافلاطون عالم شد ضیاء و ضیائی این صدر زین جهان را بالش فضل و کمال که کارنامه
قضا و قدر و منشور العمل مدارج کمالات پراکنده افتاده بود مگر عبد الصمد افضل محمد اعلم
در والا دیدان ارسطوی سکندر منش و رای ز آلطه منشیره زاد کرا نسبت فی زندی
ز انسان و ضبط و ربط نظر رتبت آن او بعد هم این کلک شکسته را نه مهنگ را دست آویز تشرف
بجهت ادراک سعادت و بسته در فراهم آوردن این گوهر هی زبستم و در انتظام این لطف
نکاستم اگرچه سخن‌شناس را چه یارا که جرم قمر را همی از کتان دوزم و بر...
... از انس و ... و نور خورشید المتعمل افروزم و نمائش ماه ... کم تکلف این پرده ...

عیان دیگار نگار را از کمال صباحت و ملاحت پیش از این طاقت مستوری ندیدم خواستم
که جمال این ابر صاحبان سخن و طالبان این فن بجلوه گر بیارم و این عروس زیبا و خریده رخسار را
مشاطگی نموده که هر دو ان معنی را نمایم لاجرم بهر از نگار بود جست و جو فقیر قدم از هر جا بهم
رسانیدم و نوشتن آن درست را بکار بستم و دیده نگینه بین را که خوکرده تماشای آن بس معقولیت
جلوه‌ای [illegible] رسانیدم و عنوان هر کدامی را العدر در بافت حروف نگاشته سه قسم ساختم نخستین
مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت پادشاهان ملوک ایران و توران و امرای عالیشان
رقم زده کلک معنی پیرایان ابداع پیرایه اند دوم عرایض و خطوط که بحضور خاقان زمان
و خواقین ملک مکان نگارش کرده اند سیوم خطوط [illegible] و انتخاب [illegible] صاحبان و [illegible]
دیگر که بعضی مطالب و مقاصد در حسن عبارات در آورده اند همگی را در دست آمد انتظام
دادم و در ادای بهره مرا ان خشم و تاریخ اتمامش را بدین گونه از تنور بعد [illegible] بیان
در حجره جلوه گر ساختم و در نهانخانه ضمیر [illegible] ادا دادم — این نسخه که زده علم و ادب
باشد یک موج ز بحر طبع فهمای باشد — در ساعت سال چو این سر انجام گرفت
تاریخ مکاتبات علائی باشد — سبحان الله این چه بازیان هوش افزا اند که بر [illegible] جلوه

گرهی را استعداد و دلنوشی را چالاک بلند نظری باید که از نظارهٔ اصفهان دل را که جلوه‌گاه

پردهٔ کیهان قدس است پیرایه نورانی پوشاند و چشم را که باید آن کاخ و باغ است ز

افتاب جمال جانان به پرتو ربطی رساند امید که همواره این نوباوه‌های گلشن دانش و نونهالان

چمن بینش که در بهار انصاف پرورش یافته به سبزی و شادابی فائز گردند

سلطان کیهان خدیو حق پرورده عدالت گستری کوه شکوه سپهر ظل الهی گوهر معدن شاهنشاهی

جلال الدین محمد اکبر پادشاه لعبد الله خان از دولت تخت نشین و از سپهبد ملک توران قد

ابیات میدی را پیشتر که علم گوناگون را با چندین شیوه و فنون که عبارت از صور علمیه است

به نیروهای قدرت ابداعی از نهانخانه بطون به بازار ظهور آورده طوایف انام را گاه

در فهرمان فرمان روایان معنی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا علیهم الصلوة و السلام اند

در ودیعت ازلی مهبط ساخته انتظام و التیام بخشیده و گاه در جلوت جلال مسند آرایان

صورت که اساطین سلاطین اند استیلای داده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهر را از تشتت

وادی بی‌پایان جهان بیابان پیمای پر روان قافله سالاران شاه راه مقصود که سالکان مراحل معنی

و ما سالکان مسالک صورت را از هاموی ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک اهتدای و ائتلاف

آورده محمود العاقبة مسعود العاقبة مجلو نجانه لقا سابقه اند باد و عالم عالم بالاست

علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان و الا نژاد گشتی که بهان خاکی را از بنوس

قدسی آن شوب حوادث نگاه داشته همگی همت علیا مصروف بران دارند که جمهور انام

از مضیق هموم و محنت را در بساط امن و امان عافیت داشته در معموری خرابات ایام صور

بکوشند ... در نظام و فور انبساط در حصول ... که زمانه را سعادت ... حاصل

فی نزهت ایام در کامل مشاهده و مطالعه لوحه صفوت و صفا و دیباچه قربت و ... کار

نامه نگار بیان ... دسترس ... و منشرح شد ... انوار ... و لا ... روحانی

بسطلت و صفا از معانی حدائق مبانی و ریاحین مضامین معانی این صبابه فیض

انسام نشر طراوت تازه کرد و دماغ فردوس انتسام ... نضارت ... اندازه ...

ریاض محبت و وداد قدیمی تازه گشت و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت

الحق این سنجیه رضیه که در حقیقت ... افکار روحانی و مکالمه زبان ... است مسرت افزای

... مناط ... ضمیر ... یمان ... انجالت صدری و مصاحبت ... بدل

بعد ... البدل ... که رقم ... جامه ... شمامه ... که در ... صبا ...

تصفیه بنای مهر و وفاق از جانبین اهتمام رود و هند و کوه فیمابین باشد بر متفطنان اذهان

جلوه نمود پیداست که امری بدین شرف بر در علاقه و انتشار نکته‌های تعبیر نبود و توقف نشان بداده

که انتظام سلسله کائنات بان منوط و مربوط است و هر گاه این معنی در طبقه سلاطین

که اساطین بارگاه جبروت‌اند بظهور آید هر آینه ثمره برکات و منتج حسنات حالی و مآل خواهد بود

والوف نفوس و صنوف ذوی حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت و در اظهار کرام

مصالحت و ابراز لوازم مصادقت ما را بایستی بای شد که همگی همت مصروف است از مبادی

انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمان روایان گذشته با اصناف بنی نوع همواره

بر منهج ائتلاف و ارتباط بوده و هست هر گاه مادی این وادی این و آن قدر زنده باشند درین

مرتبه چند از ضد بر دست ما هست که الفت این نسبت و مراعات این رابطه باید از دو لعداود

ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آبای دیرینه بادکار سلطان

نامدار از ساده استعانت نموده بود بموقف قبعلی رسید و منبر شاه رخ میرزا از روی آن

دانست که در کابل با در رسم بانیواد بجو رو میراه که از ولایت سر در هرات

جا که بر داشته باشد ملاحظه قرب جوار ننمود بلکه او با جانب مقرون شد و در ضوء بانوه جاکیر

کردیم و نیز میرزایان قندهار را در درگاه والا طلب داشته چه رابست آن دیار که از

قدیم داخل ممالک محروسه است الا زمان بابری نقوض یافت کمیاد اخود توران الحذر را

از منسوبات ایران انگاشته قصد ما نشد و نیز جلال عظیم در میان ولایت آن والا شکوه

و ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش بد طینت در کوهستان غزنین سر شورش

در آشفته مدعی آن اند که فرزند شاهرخ میرزا ام و بعضی از آن ماهیت و بوسند

هر چند عرائض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آوازه آن دشت ادبار رسید از آنجا که پاس

سخن ها از بزرگان والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل خیال منع صور

این بابچه خیال بمعنی آراید که بنیاد بزرگ کردها ای برزن باید بود الواقعه اگر تحقیق آن نخلات

دلاور که قاصد و نامه گذارش نماید صورت بندد و از حد بهتر والا جانبی منظور باید تا

تا دران قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و بمبانی اخوت مقاصد دینی و دنیوی و مطالب

صوری و معنوی به بیان تصحیح و طراز تحقیق روشن کرد و در وجنات بسمع همایون رسید که بعضی

از مکروطیتان لعون ما را در حدود سجاب رسیده و برنجی باخته اند که مخالف ما را

دوستی ماید مذکور میکرده اند حاشا امر که در جلوت و اوان ما بند به نیکاه زبان

افسوس گشت

ظهور یابد و آنچه بطراز تحریر تقریر پیوندد و عمل بر خلاف آن رو دهد و آنکه آب و هوا

بکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر می رسد که بصوب دار الخلافه آگره نهضت

فرمایم تا زبان ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود که نسبت شاهرخ

میرزا همان عبارت در خاطر است موجب تأمل شد صدور مواطن قدسیه فرمان روایان

والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفااند غبار اکفا و همسران

انطباع و تنفر ... پذیر دار سایر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص مثل آن

جور و ستم ... مانند چراغ ابر لال عفو و صفح محو گردد و از خود کامی که مورد

چندین تقصیرات آن دودمان والا شده بود به مکافات آن سر رشته داده

عزت شد چون پناه آورده و تجویز بد ... ناصیه احوال او ظهور داشت

در گذراندن شد و آنکه ... رفته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان

محمد حکیم میرزا بآن آستان دولت از آثار محبت آن خانواده دودمان مجد و علا است

چگونه در دو این ... خاص ما بجانب آنجناب تصور نمود و آنکه بمقتضای محبت

یکانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه انجام شده بود از نتایج حسن نیت آن

بیان سوغات

والا نژاد شمرده خوشوقت شده‌ام و آنکه مصحوب مولانا حسین نگاشته کلک مودت

بود که فرزند عزیز بموجب خورد سال ما خواهش چند که در خور او باشند نموده است

دل نگرانی دارد که مبادا غبار کمی بدامن محبت نشسته باشد و در استعداد آن تفصیل

رفته بود قاصد پیش از در رود و در اثنای راه در آب فرو رفت و مضمون آن معلوم شد و خاطر

حق گزین از شیوع این یاس فرود است روابط ولایت قدیم با ضوابط محبت جاوید

بدان گونه استحکام و انتساب یافته است که اگر بالفرض غباری می‌بود بعبار ملالی بر دامن

مصادقت نشسته فرزندان را با پدران حقیقی ما گونه می‌باشد خصوصا که بآن والا

دستگاه اگر به پدران مجازی نیز این معنی بظهور آید چه دور است سعادتمندی فرزندی

که رضاجوئی پدر بر ذمه همت او بود در طلبهای این مراتب نگاه کونی نماید همان جلال عهود

و شرایف مواثیق که بدر لعه الحبال کاردان هم را بعد اخری قرار یافته در خاطر خوش

مرتسم و منتقش است که در رسم اسلام و آیین کرام از برای القای ارکان دوستی و یکجهتی عاقبت

زبان فتور میان این عشرت وارثی و کافیست و آنکه مرقوم بود که بعضی لوز سپهار زیاده از

احد علی اتابیق موقوف بوضوح موجبات مزاج درد و کردن او جهانگیر زبانی را استیمع سر

مراد نام

تمام قاصد

رسیده باشد که بعد از حصول این امر ناگزیر به سن آمده سبک زاد آوازه دریا بود
اگر او بمحفل قدسی رسیدی نشان او را از آثار معارف و عوارض موافقت از زبان را
سوی او معلوم آن والا گوهر می‌شد هر اراده که بمکنون ضمیر نواب اقدس باشد از مکامن
قوه بفعل آورد و هر گونه معانی و نیتی که لازم نشئه دوستی بخاطر راستی حقوق طراز
رسد اطلاع یابد که در آن ایام که مسکن لوامع ظهور رجهد و بعد الحمد که از عنوان جلوس بر اورنگ
جهانبانی ایام خاقانی سنه عشرین از قرن ماین و اول انکشاف صبح اقبال و مبدا انتظام
بهار جلال است بمکافات حق اساس این بهار مند درگاه الهی است که اغراض حقه منظور
نظر داشته همواره در انتظام و التیام جهانبانان کوشند و از میامن این کردار سعادت برلو
مملکت وسیع هندوستان که بر جبین فرمان روایان والاشکوه الفیام باقیه بود در حیطه
تصرف در حیطه اقتدار ما در آمده و طبقات انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال کلیه
بار ارتکاب استکبار و استجبار در زمین اطاعت نیاورده راه مخالفت می‌سپردند متوقعات
سر رشته راه اطاعت و ارادت سلوک داشته و طوائف انامی که با یکدیگر با وجود تباین
اوضاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدید آرند چون سخن دلاویز نتایج درستی

و راستی گفتار و حسن اعمال اما بنجا نشستند تا کرزرانه یکسر رنجی از نعم الهی بهره نیافتند

ازدی و نشانش داد از تقدیم رسانیدن مراسم تحفه‌ای ارشاد وی اقتدا نمودند

بر مرآت ضمیر که انطباع پذیر انوار آیات قدسی است مخفی و محتجب نماند که در هنگام

که ورود موکب والا الصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار انجا

بود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان قدم سلاطین روزگار در ان سرزمین

که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد و در نزاهت و لطافت

ضرب المثل نظارگیان دنیوار نسبت بهارستان ارم آمده نیز منظور خاطر بود

همواره نبرد ادی حکام آن دیار بمسامع قدسیه میرسید جماعه دادات نمادی بهادران

سپرده کیش و غازیان نهایت اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف

در آوردند اگرچه حکام انجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما بنیت حق اساس چون مخفی

نبود با حسن وجوه مفتوح شد و خود هم دران سرزمین فجسته آیین که از عطیات

مجدده حضرت الهی بوده شکر پروردگار بجا اورده نیز چون سیر و شکار کابل دلگشا

گشت آن عشرت سرا نانوس طبعی بود با اقصای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده و نوادران

شادی الفت کردنواحی نام نهد الافاده

نگارستان صنع الهی بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت بیگانگی

و دم نور که از انقیاد و صحبان و برادر گروه معانی مجد ثیب که افکار آسمانی سیر و اوهام

بلندی همای عبور از ان طرف ها بدشوار میداند چو بدره عرصه دلنشین کابل رسیده

شد از میامن مکنونات خاطر حق پرست ان بود که حاکم تهته را که عرب مملکت او زرون

بر ساحل دریای شور است بر زبر دستان ان مرز و بوم راه معدلت می سپرد نخستین

نصایح هوش افزا فرموده بناه رزقهای برادری رهنمون گردد و اگر نا مساعدی بخت

گوش نصیحت نیوش نداشته باشد ان ولایت را ملکیت وسیع فراخی ایالت ان

نیکی از داد گران فرمان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش و دیده دور بین و گوش

شنوا ندیشت و انسان عظمت را افسانه انگاشته ز باده خود کامی سرشته

هوشمندی گسیخت لشکر نامیه بران جهت فرستادیم تا فروب دو سال بهادران

اخلاص مند در هر گونه فطرت ورزش و اهتمام نموده چه در دریاچه در صحرا اقسام جنگ

و جدل کرده خود مانند همت خود بر رعایت عالمیان بود همه جا نصرت فیروزی

قرین حال فرخنده مال ان گروه عقیدت منش گشت از انجا که این قدیم است اگر

فتح

مبارک طبع روشن

معاندت شناسان کوتاه بین تباه گردد. حاکم آنجا از سلک بندگیت برگشت اقبال چون
در مضاد او مایه سعادت نبود. بر سپهدار و سپاهیان اولیای دولت راه داد و تمامی آن
مملکت و تیغ و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدال
کرده بود بعد از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیه احوال او نقوش سهو و خطای او اگرچه
تا آن ملک که بجنگ عظیم بدست آمده بود مرحمت نمودیم و نیز از منطوقات ضمیر صواب اندیش
همه و قوادت افغانان بجوش نیزه و سهام سر بریت که از مور و ملخ بیش بوده بود در
جبال حصینه بسواد بجور و تیراه مساکن ساخته همواره متعرض قوافل توران می شدند
و آن نیز بمقتضای عدالت صورت یافته بود و رقبت اکثری حلقه اطاعت و انقیاد
بگوش هوش کشیدند و گروهی از آن قطاع طریق که بکار شقاوت و انحراف در دماغ
ایشان پیچیده بود با پای جبلان کوه بیت نشسته بحبال سطوت قهر الهی گرفته بودند
رفتند و نیز از مکنونات بطون خفیفت شئون اصلاح و فلاح بلوچان بدنهاد که
همواره در خوف و رجاء انحراف و اطاعت مانده بر باد که سنامان ایران را جهد قضا
و نفعا المغانام نهاده ستوده ها زحدار ازبا ارکبعه نامه می باشند اتمه بتنور دل آتش

نقش نسبت هر گونه صورت دلبند که در سنجل ضمیر مخفی بود و خوش سیر

از آن در منصه ظهور جلوه نما شد و از برکات نیک نیتی آنکه ارباب اقبال در آنجا

چون سلطان مظفر گجراتی که با جهانی از کس و دم نخوت [illegible] مجاهدان [illegible] کند از قمار

[illegible] گردن و از آن دیار زنهار خواسته غاشیه خراج بر دوش نهند

و از بدایع سوانح اینکه در هنگام دهلی آوردن او بعتبه خلافت خود را جو گشت و همانا

که معالی [illegible] بوده که خاطر مهر آیین ما برگشتن آدمی [illegible] ملاحظه نمایم

و از دیگر غرایب آنکه چون در پیشگاه نظر می‌آورد سلامت می‌ماند و نیز با اهتمام [illegible]

بیکار طلب سوی [illegible] مشهور و جونه گده و سایر ولایت [illegible] که جنوب رویه بر ساحل دریای

عمان [illegible] در آمد و نیز برهان الملک برادر نظام الملک که [illegible] ولایت دکهن داشت

از حوادث روزگار پناه بما نیاورده بود با دامن که خبر معدلت آن دیار [illegible]

چون [illegible] سید او را [illegible] فرموده [illegible] دکهن [illegible] بود هم

چون [illegible] رسیده [illegible] رعایای دکهن [illegible] ولایت [illegible] حکم والا را کار

بند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده [illegible] چون [illegible] مادر

تصرف

ها نمودند

بود

گیج

از راه بی‌دینی پیاورده دم استقلال زد و از آنجا که ملک ما سپاسی نشناختن
استعمال چون شیمه دون همت درآمد کم رتبه اثری از وی و از فرزندان نماند و همراهان
آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله را برداشته نخوت‌آرای شد بنا بر تأییدات ایزدی
عساکر ظفر طراز بسرکردگی غره ناصیه اقبال فرزند ارجمند دولت اجلال فرزند سعادتمند
سلطان مراد را رخصت نمودیم بسیاری از آن ملک وسیع هندوستان که بر آب است در حوزه
تصرف درآوردند و بیشتر آن را بادیان حقیقت منکر از قصار بلاد نیز قریه و ولایت
وسیع اودیسه را که متصل دریای شور است تسخیر نمودند و جمعی از سپاهی امان
یافته در سلک ملازمان عتبه خلافت درآمدند چون تعداد نعمای ایزدی داستانی
دراز است برای ... خاطر آن عظمت دستگاه بهمین قدر رسید نموده بر دیباچه اعلان
می‌نگارد که چون مولانای حسینی بملازمت استسعاد یافت در آن وقت بکار بردار ان
اشتغال سلطنت اشاره شد که بزودی رخصت ارزانی دارند در این ایام خبری
از وارثان بخت ... در عرصه دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد
مخالفت و منازعت نمودند موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عزت که

سکار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده
بعد که آن شورش مسموع شد ما و جمعی از ملازمان بطریق ایلغار
متوجه شدیم و پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع کریوها نمودن
بآن ملک در آیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت منگذرانید بحسب
ضرورت در آن طوفان باران بی تمیزی افتاده بود بدقالو
نافته سر سران گروه اشرار آورده اند و چون موکب اخلال نرسیده
شده بود مجددا ایشان باغستان یا اخراج عبور افتاد و بران
کل زمین فیض بخش بسبب استلذاذ صوری و معنوی بعضی فرستادن ایلچی
در تعویق ماند چون رایات همایون مراجعت نمودی در اثنای راه
خبر واقعه مولانا میرک حسینی رسید که با بتلای امیلا در گذشت
موجب مزید تأسف گشت بنابران بعضی تحفها مصحوب افرا
سلالة الاولیاء العظام خلاصة اصفیاء الکرام خواجه اشرف
که از قدیمان این دودمان والاست گفته فرستاده شد تا هم
حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گردانند و هم متانت روابط عهود
و مواثیق که بوسایل رسل و رسایل مخصص و مرخص یافته گردد

وسیله فاصله کتابت ظاهر خاص

اصفیای الکرام



نرصد از جلایل محبت ما نزدیکانی اکه پیوسته ثمرهای مسرت

افزای حدیقه باطن را طراوت بخشند زیاده چه نویسد

[illegible] جلال الدین محمد اکبر بادشاه بعبد الله خان ازبک از رابطه خلت

و صفا و واسطه محبت و ولا یعنی کلام مصافات نظام و پیام موالات

التیام که در مطاوی رقیمه کریمه و مجاوی صحیفه انیقه عالی مرتبت

معالی منقبت سلطنت و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه

فارس مضمار بسالت و ایالت عرصه پیمای مدارج نصفت و عدالت

نقاوه دودمان رفعت و علا نقاوه خاندان مجد و اعتلا مطرح اشعه بوارق

الهی مجلی انوار شوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و حشمت موسس

بنیان بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال صدر آرای

بارگاه جاه و جلال الفائز من المبادی الفطرت بمعالی الکرم المحض

بما منّ النعم بجلایل النعم گوهر افزای ملک و تیغ عبدالله خان

که بتیغش بر دو از آینه امید زنگ تعب اور را میدان

تهور کار شیر [illegible] ادهم او را مدد پای و علا کار نهنگ ثابت

ارکان محبت مشید بالدوام و دعایم دولته موسسه بحسن الاهتمام

همیشه ستون

مندرج و مندمج بود و نسبت قرابت و محبت سابقه را تاکیدی
و تشیدی و قواعد صداقت قدیمی را تمهیدی رفته بود بظهور پیوست
صورت صفای خاطر و منیر انجلای باطن و ظاهر شد مبانی یکجهتی
و یگانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی و یکتادلی انتظام از
برات ضمیر انور و خاطر خطیر شد که از اشراقات عالم قدس و الهامات
معالم انس اطلاع می پذیرد تحقیق و محتجب نماند که از ابتدای جلوس
برادر یک جهت ما تا حال مبادی قرن ثانی است بمساعدت
توفیق الهی و معاضدت تایید سماوی در خاطر حق تربیت چنان
جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمان روایی و از نهمت کشور
گشایی تقدیم مراسم شبانی و اقدام لوازم پاسبانی است نه جمع
مال و منال کردن و در حظوظ فانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن
و لهذا طریق سلوک و مسلوک طریق این نیازمند درگاه الهی با دوست و دشمن
و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواسات و ملاطفت
نمایات امری دیگر نبود و همواره توجه خاطر در ترفیه احوال و آسودگی
اوضاع عموم خلایق و جمهور انام مصروف نسبت و عنان توجه باطن

غیب آواز

تکیه یازد

نونهنبر جمع بانگ

تا این مقصود بلند و مطلب ارجمند معطوف حق جل و علا نباشد

و مخفی نماند که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که مساحان ربع

مسکون و سیاحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم

تشخیص کرده اند که از سه طرف دریای محیط اتصال دارد و مقتضای هوا

و هوس توده است نیست همت غیر از رعایت ملهوفان و حمایت

مظلومان امری دیگر منظور نگشت و از این جهت که روی همت اسلام

همت همایون بهر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال شتافت

و عنان عزیمت مبارک بهر جانب که مصروف و معطوف داشت فتح و ظفر

بطریق استعجال نمود هر گاه نتیجه خوبیها و سنجیده مرضیه ما با سایر مجاهدان چنین

زبان سلطنت و جهانگیری که محض تایید یافتگان درگاه کبریای الهی است

و معهذا روابط آشنایی جانبین و ضوابط محبت فیما بین متحقق

و متمکن است و قرابت قریبه و نسبت سابقه ضمیمه شده باشد و بر هوشمندان

حق شناس ظاهر است که یکی از این روابط در التیام و ولا کافیست

تکلیف که این همه دواعی جمع باشد غیر از دوستی و یکجهتی منظور نظر

حق بین حقیقت آیین نخواهد بود و امید است که میامن برکات این موافقت

ببرکت

اقبال

و هو الاول

و موالات و بسیط انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان
و جهانیان خواهد شد و ایمائی که در وادی موانع ارسال رسل و رسایل رفته
بود هر چند در نظر عقل سخن در آن باب باقی ماند هیچ بر سخن زیادت
اما اغماض از آن وادی و در مکث تطویل کلام در آن مقام ناملایم دیده
بدین مقطع که از احکام اکابر دین منقولست اکتفا نمود
قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجی الله و الرسول معاً
من لسان الوری فکیف انا الحمد لله که از بدو آفرینش فتح انجام
ذکوین و ظهور شعشعهٔ نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر
منهج قویم ملت متین و مسلک مستقیم حق الیقین بود لاجرم معز الملک
و الدین لوای ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دو
روز افزون کمال دین داری مارا دلیل قاطع و حجتی ساطع است الله لوسا
مسلمانان را در مرضات خود راسخ دم و ثابت قدم داراد و چون جوامع
همچو لالی عدالت ایشان که صدر نشین ارایک اعلا اند آنست کافه
خلایق و جمهور برایا که بدایع و ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بعد
در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش خیر خواهی جهد بلیغ نمایند باران

قیل گفته است که خدا صاحب فرزند است
قیل گفته شده است که رسول بتحقیق جادو است
خلاصی نیافت خدا و رسول از زبان مردم
پس ما چگونه خلاصی یابیم از زبان مردم

درین مدت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعه فسیحه که

مقر چندین سلاطین عالی مقدار و حکام والا اقتدار بوده سعی

می‌نمود بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود

سرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد و آن ممالک

که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین ربانی

و لمعات سیوف خواقین فرمان روا هیچ پیرامون آن نگردیده بود

مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنایس معابد آن اهل کفر و خذلان

مساجد طاعت و مشاعر ارباب ایقان گردید والمنة لله تعالی و له

که آن چنانکه دل میخواست انتظام التیام یافت و حسب المدعا سامان

و سرانجام پذیرفت جمع سرداران و گردن‌کشان از خفیه و

و غیرهم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیدند و داخل عساکر نصرت مآثر

شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد مناهج مصالح

را بنحو احسن الله الیک بما لعهدیه بتمهید قواعد رافت و تاسیس

مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مهد دل داشته حدائق

آمال و امانی انام را از رشحات سحاب مرحمت و احسان سیراب

معطرات فیض و امتنان تازه و سرسبز میدارم و نقش نهاد خاطر فیاض
آن بود که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود به بدرقه عنایت الهی
رایت ازاله کفار فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر شور
انگیزی برآورده اند و دست تعدی بر زایران حرمین شریفین زاد
هم الله تعالی شرفا دراز کرده جمعی کثیر انبوه گشته سنگ راه زایر و تاجر
شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس پاک
سازم لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت با آبا خود
در مقام بی اخلاصی شده از عروه وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای
ایشان بمراتب علیه بود عدول نموده بعضی بی ادبیها کرده اند در خاطر حق شناس
منکشف است که یکی از فرزندان کامگار نامدار را که بارقه سعادت از
ناصیه حال ایشان روشن و لایح و آیات [illegible] از زایچه طالع اقبال
ایشان مبرهن است بدین جانب تعیین فرمایم و تا خاطر از معاضدات
[illegible] شود با امری دیگر متوجه شویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق
جد و پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری عراق کرده
بلغات افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از نشاه راه بست و حمایت

انحراف ورزیده اند بمحض انتساب نگاهداران نوبت نوبت خود متوجه

معاودت فرمایم شما که تعارف اسلاف منظور داشته علی الخصوص در این

وقت که مسموع شد که فرمان روای ایران علیا قبا سلطان احمد اعلی الله کعبه

مهدا ایاما بالتماس کمک دو در روانه آنجانب کرده است بر همت عالیه

نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان

منعطف سازیم بخاطر خان میرسد که چون رابطه محبت والفت و وراثت

بان سلطنت دستگاه از قدیم الایام است و به تجدید از فرستادن مکتوب

محبت اسلوب بصوب ان سلطنت پناه مبین ولکن ضوابط وداد و موا

اتحاد و استحکام گرفته است دران زمان که حدود خراسان بمخیم سرادقات

اقبال و مضرب خیام و جلال گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه

شده بان حدود تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین

عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و با المشافهه بنا و ساحت قواعد

قواعد و بنا و اساس محبت مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دل او نیز و اسرار حقیقت امیز

که مخزون و مکنون خاطر است و شرح خدا شناسی و حق پرستی که لقا از اسعد

با غایت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس سازد و از

البحرین ۱۲

نفایس حقایق الهی و نشر الطاف و دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن اشرف
مشکاه پرتو انداخته باشد بشیر استماع نماید که خلاصه زندگانی
و زبده کارهای صحبت اشتیاق انسانی و موالفت اجسام روحانی
است مکشوف که این معنی در میان دو برگزیده خدا و دو منظور کرده بارگاه
کبریایی متحقق شود آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و در آن
زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید چون همت مقصور
آن الهی سرافراز کرده های خدایی بر تکمیل رضای حق تعالی است
تام و انبساط بر انوار دائم بنا بر آن مرکوز خاطر حق جو آن است امید که
مطالب و مقصد ایشان بشیر آن باشد که در اینجا که حق شناسی و حق طلبی سر
مایه آن دیگر نیز آن سر صفای خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی
بعد از صلاح او در یلدرز دوالحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر
و آشکار انده است درباره امداد و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه
صلاح دید ما و شما خواهد بود از ممکن القوه بفعل ظهور خواهد آمد و معذرت
که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا رقم زده قلم محبت نگارنده بود مستحسن
خاطر انصاف گزین افتاد الحق آنچه مبارا الیه بواسطه خورد سالیها و خود پسندیها

عذر یکمن قرار

ننگ

را است

از رهگذر کم فطرتی و بد مصاحبتی مشار الیه خود بین امور مالا یعنی شده بود که بجای
مستدعی که هر کدام از اینها بانفراد مستدعی آن بود که کار او باین جا رسید
چرا و لا او بسبب اغوای بعض کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم
عبودیت تا بسیار تساهل نموده تا نهایابان عظمت دستگاه که قطع
نظر از موادّ مودت و قرابت که میان ما و آن رفعت دستگاه
واقع است و از روی حالت فرزندیت طرف نسبت نمی تواند شد با
ادبانه مثل آن قرة باصره بجد بزرگوار خود که خدمت حقوق آشنایی دینی
و دنیوی بر ذمه او واجب داشته آن جناب سلوک نموده که هر منهی که نسبت
با و واقع شد از قسم القای ربانی و الهام ایزدی نبود الحال خلل
تا درح میرزا از جوانب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار شده
التجا و اعتصام نموده با العروة الوثقی عاطفت ما نموده غیر از آنکه منعقدا نیت
و ملتفات غیر امتیاز بختم امری دیگر مخطور نیست و مامول از مراحم مودت
و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض
نمایند و بحبت تشید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت اتحاد
و حکمت شاه زبده مقربان هواخواه و عمده محرمان کارآگاه حکیم

همام که مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای
ملازمت ملازم لب طاقت بوده و دوری او را بهیچ وجه تجویز
نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما در آن
نسبت محقق است که مدعا را بوسیله دیگری موقوف غرض می‌رساند
اگر در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه و مواجهه
حاصل بود بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان جایگاه
اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان را
که از اعاظم سادات کبار و اجله و اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطه
بعضی امور در فرستادن او تراخی افتاده بود درین ولا برعایت حکمت پناه و مشار الیه را
فرستادیم انموذجی از تحف هرات با بنجویل عمده الخواص محمد علی بموجب
تفصیل علیحده ارسال نموده‌ایم باید که بمقتضای عزائم شاهانه تمهید و انجاح و عمل موفور
از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحفه مسلوک باشد و از دوغانه
طلبیدن و فرستادن کبوتران پری پرواز حسب عشق و از ظاهر
دیبالبشوق در انتعاش و اهتزاز آید استشمام شمایم تحیت و وداد
نموده اگر چه توجه باین نسبت که در نظر او یا از لهو و لعب شمایل

نام [illegible]
آمدن

طلب [illegible]

در نظر یا نوعی خرج باری یاد از نسبت تشوق و مناسبت ذره وار با
وجود منند هم و موجب توجه بمبدأ از منشود و اگر نه حضرت واجب تعالی بار
سرایر ضمایر آگاه است که اشتغال صوری احیاناً مانعی این امور از کمال
توجه بمبدأ از جلبتا با نفس نیست و بر مجرد بال و بر ظاهری التفاتی خاطر
حق آیدانش به امید که همواره با رسائل مراسلات صحائف محبت و جلائل
رسائل مودت مواظبت تحریک سلاسل اخلاص و بأس مبانی
اختصاص کردند نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شده والسلام والاکرام

به عبدالله خان ازبک

استشمام گلدسته بهارستان یکرنگی
و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانگی که آرایش
نخلبندان بوستان سرای آشنایی و یگانگی نقش‌بندان نگارخانه
دلفروزی و دلکشایی والا دودمان خجسته خاندان گوهر افزای
افسر و اورنگ برده آشنایی چهرهٔ دانش و فرهنگ صدرنشین ایوان نهار
خاک جرم نگاه سپهداری سپه سالار نبردگاه دلاوری و دلبری گو
جولانگاه شیرمردی و شیری خدیو جهان کامکار نبرد اد گستری
نامدار جهان دانش پروری فروزنده چراغ صاحب‌قرانی افرازنده

روشن

خبر کیمیا یابد و در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی
در گنبد نیلگون بلند ساخته و منبر اعظم و عطیه بخش عالم یعنی آفتاب
جهانتاب که سلطان جهانبان شش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام
است سایه فرحی و فرخندگی بر تارک خس و خار و گل انداخته
بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد بوستان آب و گل دمیده و ابر
آذری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شسته و نوی آن
پیرایه جویند با دوری سرمایه دلگشایی و نیاد ما پایند نهال نیاد
دولت و جلالت از سر بلندی گرفت و این بلبل دستان آوازه احمدی
به آیت سخنان دلاویز از دولت و یگانگی و نیک اندیشی که بجامه
عنبرین شمامه نگارین یافته بود بکلک گهرین گذارش پذیرفت بر دل
دانش پسند و دیده آسمان پیوند که گنجینه از خداوندی و آینه جهان نمونه ای
بنده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز در پیش سال که از بهروی
اسماء بخت کامرانی رسیده همیشه نشین مردانش و بینش آن داشته
که این همه جهانگیری و فرمان روایی و تیغ گذاری و کشورگشایی برای
بجا آوردن گیر و دار شبانه و سر کردن کار روبار ببانیت نه کرد

آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پایکل
ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبانهای آرزو
ناستوار چنانچه همیشه یاد دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی
چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ
و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش می نموده خدا آگاه
است که چون ساحت چهار دانگ هندوستان و بیشتر خانان زمین از این
بوستان که از سه طرف به پهلوی دریای شور پیوسته است از بیرون
خواهی وجود کامی دستش نهاد آرزو جز نوازش خاطر یاران و دلداری
ستمکاران نشده و از این جهت که هر سو که روی آورده ایم کار
های دشوار ما بیاری گشایش یافته و چهره آرزو از درگاه امید گشای
نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده برگزیدهای خدا چنین است با آن
والاگهر دودمان که از بزرگان بارگاه پادشاهان درگاه خداوندی اند و با این
معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک در میان هوشمندان خرد
بین هویداست که یکی از ایشان در لباس نیکی دیگر پابسته است هرگاه اینهمه
نگاشته باید بوده است که جز نیکی در میان نخواهد بود و آیین یکدلی را همه پایه

باشد

اما دارای جهان و شوند جهانبانان خواهند شد و آنکه در دربر فرستادن نامهها
رامی و عدم اظهار لوازم دوستی ایمای از مجامع عزیمه رفته بود سخنان
در پرده کمان پوشیده و نهان ماند چه دل بکرایان ایشان از دشمنان
کینه‌بردار شهر و شهرکشان چون برین جا هیدانست و گفت و گوی چندی از سخن
سازان بیباک و تبه کاران کج نهاد ب بیچهری چند ز خود بیخبر عیب
پسندید برغم همی دو دو و شنوند ارید ناحی رسند تا و شنوند ار
بجائی رسند که از تیرگی درون و کوتاهی دریافت درینجا نامه
بودند و گروهی از ساده دلان هیچ مدان را روگردان کرد و سخنان ناشایسته
نفرا کانکس می بسته اند خود چه گنجایش اینمعنی داشته باشد چه دروغ بی
فروغ این گروه با سرانجام بر مردمی که اندک ریتو دریافت دل از بد سیدا
آن والا دودمان که برگزیده درگاه خداوندی اند بدور اندیشی و یار
ایشان بر همه روشن چه گنجایش داشته باشد که گوش هوش برین
سخنان اندازند از نامه و پیغام دوستی باز ایستند و اگر چندی از
راهنمای گمراه از هندوستان آزرده دل شده باشند و براه سالوسی رآمده
رفته باشند

چابلوسی

قطاع بست

درگاه و درماندگی

دروغ را راست وانموده خواهند که راه سخن یابند و خواهش
دم زدن آغاز کنند و بر آن که گردی بر دامن دوستی این بلو نشینند و هر چشمه
یکانگی نجات تا که یکانگی انباشته شود سزاوار دوستی آن بود که ایلچیان دانا
فرستاده مغز سخن فهم کافتند و از نه کار آگاه می شدند و خدا نخواسته باشد اگر
بموجب این سخنان دور از کار می یافتند روشن دوستی آن بود که دانشوران
سنجیده فرستاده از چگونگی آن می رسیدند بارے گذشت اکنون چون
لاله زار دوستی بهارگاه خرم و سرسبز شد و دل معنی بر آن شد که از آنکه
سرگذشتهای نگاشته خامه راز ساز در پوشیده نماند که از برین گمان
و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان یافته به شهادت نظر دقیق و اشارات
ارباب کشف آغاز یافته و مبدان بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده
که عمده در موجبات شرف رتبت و رفعت منزلت نوع گرامی انسان
که مثال اقبالش بتوقیع وقیع و تفضیلنا هم علی کثیر ممن خلقنا موشح است که گوهر
نسب چراغ عقلت که ساخت خداوندی با او وابسته و دریافت
کار آگاه آفرینش با او بار پیوسته و باتفاق ارباب عقل و همی [illegible]

می شکافتند

آنچه گذشت

این گوهر شب‌تاب را بادشاهان بزرگ منش و شهنشاهان والا نژاد
از همه روشن‌تر دارند و دانش‌پژوهی تاجداران بخت بلند و بختیاران دانش
پسند از همه بیشتر است چرا چه هرگاه در خانهٔ آفرینش هر کس را از انوار
احتیاج و استعداد دانش میداده باشند هر آینه این طایفه علیه بهر بد فهم
و درگاه موصوف خواهند بود اکنون که دانش پناه و بینش دستگاه مولانای میرزا
جان که سرآمد دانشمندان نامدار و یگانهٔ اوستادان روزگار و از اکابر
علمای دین و اعاظم اصحاب یقین است هر چند بادشاهان دانشور را همنشین
این نوع مردم می‌باید اما بدیست جایی که خرد دوربین و دانش خدا آفرین
آن عظمت دستگاه خواهند رسید فهم او فایدت دستگاه مذکور را و نخواهد رسید که چون
بر فطرت صاحبان این دولت لازم است که این یاقوت بی‌بها و فیروزه خاتم کبریا
را معطل نگذارند و همواره در مسالک معاش و معاد و سعادت و استمداد از و طلبند
خصوصا در وقت صحبت با خوانندهای سیاه دل سیه‌کاران تیره درون که از
برای خواهش جاه و زر بر دست و خود پرست چشم بر کاغذ دوخته‌اند و فرمان
آسمانی و نصوص نامهٔ جاودانی را که فرستادهٔ خدا و رسانندهٔ پیغمبر اوست از شاه
راه گردانیده برنگ دیگر وا می‌نمایند و محکمات نصوص را تأویلات و تسویلات

رونق کتاب بلیل سوال

نموده میخواهند که در فرمانروائی و کارگذاری شهنشاه یک بادشاهی باشند
وازین بگذر دل دانش گزین همواره در تحصیل مرضات الهی می باشد وچون اختلافات
بسیار در هر باب بسمع میرسد در مطالب علمی وعملی دلائل و براهین مینماید
وهمواره استکشاف غوامض مسائل دین و تنقیح مقاصد مجتهدین واستنباط عقاید
سلف وماخذ آن و تاویل حلق و تفحص مدار خلاف و تصفح مواقع اختلاف
ومنشا اختلاف که درین یکهزار سال میان علمای امت متنازع فیه بوده چنانچه
کتب متداوله مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینماید در مبادی احوال گفتگوی
این معنی باعث بی رونقی وکساد بازاری نادان که به تلبیس قند و بر در لباس
ارباب دانش در آمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشود ومقتضی آمدن جمعی
از ارباب دانش و اعتبار گرفتن ایشان بواسطه نفی طایفه اول است
در زوایای خمول بودند میگردد وایشان نادانان نمای معتبر قبیح سیرت
وسوء سیرت خود شده و از طریق سنت بنفی مقربان بالاتر را شهرت داده
موجب مزید اغوای جنود از امرای ستانه که در اقصای ممالک شرقیه هندوستان
تعین بودند موجب بدطینتی وظلم فطرت ارادهٔ نفی خوهر دماغ ایشانرا
فاسد داشت و دم بیجا برآورد از در خانه دور بوده دست اوزی برای بیانی

درخانه و باهی شدن هیچ وارسته اند میشوند چنانچه این بی سعادتان گاهی
گاهی نسبت بادعای الوهیت وگاهی نسبت دعوای نبوت با عجایب
نموده خود را در گرداب بلا و موج خیز غبار زده رسوای خاص و عام
شدند و خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار
شتافتند فی الواقع ساحت قدس مساحت جناب کبریای الهی را با
خس و خاشاک امکان چه نسبت و در سراپرده عصمت نبوت پاکیزه دامنان
عقال هوا و هوس را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب
دولت که از تائیدات بندگان الهی اند امثال این مقدمات بر سبیل احتمال
هم جرا گذرد و سفیهان بصیرت کور را بر سبیل جسارت امثال این مقدمات
باشد و حق تعالی شاهد است که چون همگی همت بر تحصیل رضای الهی است
از سخنان مذکوره ارباب نفاق غباری در مشرب عذب خاطر راه
نیافت چه هرگاه حضرت واجب الوجود از دست طعن کوته دستان
کم بغل لاحاصل شده باشد و حضرت انبیا از سرزنش بیخردان بی آیین
نجات نیافته باشند سایر بندهای خدا را از آن چه اندیشه
و از بدنامی چه ملاحظه باشد الحمد لله والمنه که همنشین دیده دانش بینش

درخانه دوزخ

وسفیهان

فرموده خداوند تعالی مراو بوده روز افزونی بخت همایون گواه حال
است الحمد لله تعالی همگنان را در مرضیات حضرت ثابت قدم
و راسخ قدم ثابت داراد و چون یکتا همت سلاطین عدالت
آیین آنست که در رضای خالق و آسودگی خلائق بود و بنوعی سلوک نمایند
که خلق خدا از آسیب ارباب شرار در امن و امان بوده در لوازم
عبادات الهی و مراسم معاش خود فارغ البال باشند بنابرین محض از برای
رفاهیت کافه رعایا و عامه برایا که بدائع و ودائع الهی اند در سی سال
در پاک کردن زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده
که جاهای دشوار از خیبرین راجهای فرمان روا و سرکشان باسرا
بدست آمده و هیکل سرانجام آن بدان گونه که بالتمام شد چنانچه
بتخانهای هندوستان بدل گشتن خانقاه درویشان خداندیش
گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلندی آوازه یافت
و همه کارهای اینجا چنان دل خواه است همچنان شد و از روی خواهش
سامان و سرانجام پذیرفت همه سرداران و گردن کشان کمر بندها در میان
جان بستند و گوشواره فرمان برداری در گوش فروتنی کشیدند و ملک

فروز

فیروزی در آمدند و این همه مردم گوناگون را با هم پیوند دست
داده اینهمه نیازها بر زمین خاک رهی و تارک امید بر درگاه خداوند
کاری نهاده بوستان آرزوی این مردم را سرچشمه داد و دانش
سرسبز و شاداب ساختیم و چنین نهاد[illegible] بود که چون این کار و بار سامان
و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در دریای شور در امن سر
شور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریانوردان هفت کشور شده
بسیار زایران حرمین شریفین را آزار می‌رسانند خود یورش
نموده آن راه را از خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیدیم
شیفته او با[illegible] قزلباش از جاده عقیدت و اخلاص بیرون آمده
بود با خود با او همباز کرده بخاطر حق جوی میرسد که یکی از فرزندان کامکار
را بدانجانب تعیین فرماییم که قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت
[illegible] رعایت خاندان نبوت بر ذمه همت ما لازم آ[illegible]
بجای دیگر نکنیم در الحال که سلطان روم عهود جد و بزرگان خود
را [illegible] نگاشته نظر بر ضعف والی عراق پرداخته بر قلعه‌جات اخراج
در نهاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان احمد آغا را بجهت طلب کمک

[illegible]

شنیدیم

بانجاهت فرستاده اند بخاطر خنابان میرسد که عنان عزیمت بصوب
عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت
بر وجه اتم و احسن نمایم و در دل خنابان میگذرد که چون آیین لقا با
دیگر یاران والا دودمان سالهاست که هست و بجا بدیم اسم محبت
و لوازم فرهنگ از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب بیادث
جاه سعادت دستگاه امیر فرنش استحکام یافته است میخواهم که چون
نزدیک بخراسان رسیده شود آن والا دستگاه دودمان نیز
از انجا از راه دوستی آمده دران سرزمین بهرآیین دیدار گرامی
شادکام سازند و از گفت و شنید دلاویز پرده گشا چهره لقا
گردند امید که بخشان خداداد و راز نهانها که در دل ما جا گرفته بکیک
گفته شود و آنچه از زور بینی و خدا پرستی در دل آن والا دودمان
برتوافروز است به بسند شنیده آید و خوشا فرخنده جایی که انجمن دو
برگزیده خدا برای خدا فراهم آمده زبان راز گشایند و سخنان دلنواز
با هم بگویند چون هنش دبیر افرازی گردهای خداجو هنش برآوردن
نام بلند و سرفرازی نمودن بر بندهای دیگر ثبت دل خنابان میخواهد امید

ایشان همچنین میخواسته باشند که در هر بابی که خود آشنایی و خدا
اندیشی پیشه باشند آن دیگری پیروی دلجویی او خواهد و در یکدیگر یاوری و یکرویی
او فرو گذاشته ننمایند و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر
شده در بار راه آمد و شد گروه اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن حضرت
دستگاه بعمل خواهد آمد و دیگر آنچه از فرزند شاهرخ میرزا نوشته بسیار
خوب نوشته اند سخن این است که از آنجا که خورد سالیها و خودپسندیهای
او بوده با این همه کوتاه بینی همنشینان بد داشته سزاوار ناشایستگی
شده بود که هر کدام از آنها تا این پایه میرساند چه از آن گستاخی ناشایستگی
شده بود که آن والا دودمان نموده هر چند از دوستی و خویشی که با ما دارد
خشم نوزیده شود او را چه پایه آن بود که با ما دانسته بیش از مردم
از بد اندیشیها که به پدر کلان بزرگوار خود نمود هر چه بد رسید از خدا رسید
و همگان نشانه این افتاده بود و اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب
بی‌خبری بیدار شده از سر کرده های ناسزا پشیمان گشته باینجا رسیده ا
جز مهربانی نمودن و از کارهای او فراموش کردن چیزی دیگر در دل
نمیگذرد و امید از دوستی و خویشی آن والا دودمان نیز چنان است

۷

که از گستاخی او خشم نه جوشند و بجهت تشیید مبانی محبت و استحکام
قواعد مودت ایالت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه
و عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص بست گفتار و مرید درست
کردار است از ابتدای ملازمت ملازم قرب بساط بوده
دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم
چون در ملازمت او را آن نسبت تحقق است که مدعیات را باو اسطه
دیگری بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف آنشان هم همین اسلوب
مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بلا واسطه خواهد بود و بجهت رشتن واقعه
غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان انار الله برهانه سیادت مآب
نقابت دستگاه صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجله النقبای
این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاده
در ین ولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و انموذجی از سوغات
به تحویل عمدة الخواص خواجه محمد علی موجب مفصل علیحده ارسال نمودیم ترقب
آنکه بمقتضای غرّای تهادوا و تحابوا عمل نموده همواره از طرفین
طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران برای

برداز و برآمدن جیب عشقبازان شهر مرغان شوق در جنبش آمده و قلمدار

خواهش کلکل شکفت اگرچه بحسب نمود بازی بینش کجی آید اما در

بیضه ما و از هوا خواه ارباب شوق میدهد تیغها اشتغال صوری بازی بینش

برید چون بدیده خوردند ماهی بازی منکر دجر برده بر چهره را زینت

دیدهای ما و بر چشم ما را امید که همواره همبر این اکسیر نامه و معام

خوشدل و شاد کام مصاحبه باشند بیت چون قلم آمد ملفوظ شاد کام

ختم شد خط محبت والسلام شاه عباس جهان روای ایران

ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل و جلاله و شاکر علوم

دراهم ابتدا از عهده تحریر آن کتاب بی پایان بر نوی ازان افشا نتوانند

برآمد اگرچه بدیده تحقیق جمیع ذرات مکونات هر چند ابر دی اندکه از

زبان یاد زبان برآمده تشنه لبان و تفسیده زبانان بیدای نابیدای

حمد جمیع را تر زبان و سیراب دار بلند همان بهتر که کمند اندیشه از

کنگره جلال صمدیت که جانهای پاکان و نخبه شیر کوتاه داشته در

جلایل نعوت کرده مدح و ستایش حضرت انبیا و رسل علی انبیا علیه التحیة

والثنا درآمده اولا نثار الطاف جلالات و ثنا جابامل عطایات که جمهور انام

را از گروه ضلالت و غوایت بنا در راه عنایت و هدایت آورده اند

بر مبنا بر بنیان ارادت نموده شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفه مقدسه

اهل بیت که رازداران اسرار کبریا و پرده کشایان سرایر انبیا اند بران

افزوده از ذروه عزت استدعای رحمتی تازه کرده لیکن چون

هر دیده انصاف ملاحظه میکند مدارج این مظاهر کونیه و الهی و معانی این

مجامع انفسیه و آفاقیه را که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق

اند ظل مجامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می باید شایسته

است که از آن داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد

متعارفه ارباب دانش و بینش که بموجب حکمت عملی انتظام سلسله

امکانیه بآن منوط است در دیباچه اظهار نماید که هر آینه در صورت

روان کردن روان مسالک دین و سیراب داران منابع تعین که از اوانی

جداول ظهور و بطون بتشنه کامان همت و دستیاری ایشان کشاده اند باین

دست آویز نیاز مخصص سعادت خاص میکردد والمنة لله تعالی تقدس که سالها

مشاهده صورت نامه گرامی که مصحوب یادگار سلطان آمده بود در اوسط

ایام بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار را بهتر از بخشش باطن مهر آگین تشنه

باد طرب آمیز نسیم حقایق و ریاحین در دماغ روزگار رسانیده بود
که این گلدستهٔ محبت و ولا نکهت رسان مشام یگانگی گشت الحمد
در توقف بسطر بتماشای خلعت وجود آورد رقم پذیر کلک ظهور رسیده بود و بغایت در موقع
خود جلوهٔ استحسان داده والواقع ضوابط معنوی جناب اقتضای معکر دکه این
همه در کشید و یکی از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات
قوی با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این جزو بوم که مباحج اول
آسمانی چهار دانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود در این مدت مدید
این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت که در میان چندین راجهان خود رای
صاحب دو فرمان روایان کشور آرای بانقسام یافته بود همواره
بر سر تمرد و تجبر بوده باعث تفرقهٔ خواطر خلق الله شدند و به نیروی توفیقات
آسمانی بتسخیر اولیای دولت قاهره در آمد از کریوهٔ هند و کوه ... تا اقصای
دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از زمان روان
زبردست و راجهان بدمست و افغانان کوه نشین کوتاه بین و بلوچان بیابانی
بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران تمرد و استقلال در ربقهٔ اطاعت
و انقیاد در آمدند و در التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام اشراف

روابط

عام

عقیده
دیوکت
الفت

مساعی مبذول شده و مضامین توفیقات غیبی آنچه در
پیشگاه ضمیر حق گزین می یافت بر صفحهٔ ایام پرتو ظهور داد اکنون
که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصوره شد مکنون خاطر حقیقت
مناظر بود که یکی از طرز دانان بساط عزت روانه شود و درین اثنا
مهمی چند سانح اعظم امهار استخلاص عموم رعایای و کافهٔ سکنهٔ ولایت
دلپذیر تبت همیر از ایادی فیه مسلط او بایشان بود با وجود غایت استحکام
و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و وفور کریوه و مغاک
که عبور مواکب اوهام بار بآن بلاد مصاعب از آنجا صعب تواند بود
باستیناس عروهٔ توفیقات الهی و استمداد از ارواح طیبه
حضرت ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم باین شرف حکم مرور عساکر
علیه فرموده شد و چندین هزار حجار و تراش چابکدست پیش اقبال
پیش پیش میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نموده در
تفسیح و توسیع طرق و مسالک مشکور شدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت
دلگشای مفتوح شد و عموم رعایا از اثر معدلت استظلال نمودند چون
آن عشرت آبادی که ممدوح جمهور نظارگیان حسن شد بسبب ازغاجات

نه صفت

مجلد ۵

مسجود الهی بود خود نیز در آن سرزمین رسیده سجدات شکر
بجا آورد و بعزم تا کوهستان سرکرده از راه ولایت تبت و دمتور
که راهیست در نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل و غزنین
مخیم عساکر اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت و قطاع
سیرت که در ولایت سواد بجور و تیراه و تنگیهای سنگ
راه تردد آن توران بودند و تا دشت بلوچان و دیگر صحرا نشینان
بهایم طبیعت ثعالب خدیعت که بخار راه مسافران ایران
میشدند نیز بطریق استطراد روی داد اصل توقف آنکه
بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
که عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بقضای سبحانی
وقوف یافت و درینولا که ایلچی خجسته فرجام بپایه رسیده معلوم
شد که آن اختلال روی در کمی نهاده است از استماع این خبر
خاطر نگران روی باطمینان آورد و در رباط حقیقت
تاسیس میرفت که درینوقت محض رسیدن نشانهای آئین
مروت و فتوت باشد درین هنگام پرستش لطف ظهور رسید

که هر انچه کمک و امداد مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون
چندبار در میان بود میرزایان انجا در لوازم معاونت
و معاضدت ان دودمان عالی تکاسل و تقاعد مینمودند و در
مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر وفا است
مطلقا اثار یکجهتی و یکانگی بظهور نیاورده اند و نیز مهمات
ارفع که موطن صاحبان ناز و نعیم است توسل بسلسلهٔ قدیم
میرسانند مخالف خواهش خاطر بود که اولا چندبار در اینکار
حقوق بسیار بر میرزایان اکر کشته و لیکن روز افزون
گشته باشند و از ماجرای سوالف ایام یاد گشته اعانت
و خدمت ان جای نشین نقاوه طینت و طهارت یقین را ملتزم
شوند در صورت افواج قاهره با ایشان متفق بوده هر
گونه امدادی که مرکوز خاطر ان قرة العیون باشد بجا آورند
لیکن چون میرزایان از دوستان این خاندان ندیده بودند با
انکه استظهار شوند و تا دل اخوین منصوره در نظر عوام کوتاه
بین مشتبه بعدم ارتباط میشد ازین اراده منصرف گشت

درین اثنای رستم میرزا ورود سعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه
زیاده از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا مشمول
عواطف و روابط را شنیده و امیدوار و پسر کلان خود را فرستاده عزیمت
آمدن دارد و بعد از آمدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده
هر گونه امداد و معاضدت آن بابا خواهند نمود و چون در آیین سلطنت
و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی الخصوص
نسبت خصوصیت ما که از مبادی انکشاف صبح ظهور تا این زمان همواره
اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور نداشته طبقات انام را
عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده ایم و
برکات این نیت علیا که مقتضای طینت عظمی است مرة بعد اخری ظاهر
و ملحوظ گشته درینولا که ممالک پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت
عزم و جازم شده بود که انتهاض الویه عالیه بجانب ماوراء النهر
که ملک موروث است اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای
دولت در آید و هم معاودت خاندان بطرز دلخواه بهمت ظهور یابد
درین اثنا متواتر و توالی رهبت پناه شوکت دستگاه عبدالله خان والی

توران مکاتبات محبت طراز که مؤکد قرابت سابق و ممهد
محبت لاحق باشد بواسطهٔ ایلچیان کاردان فرستاده
محرک سلسلهٔ صلح و صلاح و موسس بنای اوداد و وفاق گشت و چون
در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت
غرا و قسطاس اعظم عقل مصفا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر
ازین اندیشه باز آورده شد عجب تر آنکه هنوز از وارد آن
الصوب اخبار تدافع اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان
تام گردد شنوده نمی‌شود و قرار داد خاطر دولت اساس آن الصوب
[illegible] فرصت صحیح می‌باید مأمول آنکه خاطر مهر گزین ما را متوجه هرگونه مطلب
و معقود رشته طریق آیین مراسلات را مسلوک داشته حقایق
احوال یومی را ابلاغ نمایند امروز که ایران زمین از دانایان کار
دیده عاقبت بین کسی که رقم شده ان لقاوه اصلاب گرام نژاد انتظام
ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید مصروف و در هر کاری مراتب حزم
و مآل اندیشی بکار باید برد و مشغولات ارباب نقص و اکاذیب سخن آرایان
مفسد خاطر خود را مشوش نساخت و بردباری و اغماض نظر از زلات

اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمه کریمه خود ساخته
ارباب اخلاص را پیش آورد و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ
ادای ظلمت زداید و در قتل آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام
بتقدیم رساند لهذا دوستان جان بازی بحیله سازی دشمنان خود کام از
لباس اقرب و در شاه خرابه اجل پوشیده اند لهذا دشمنان دوست نما
لباس عقیدت پوشید و در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضمایر
و سرایر این زمره توجه موفور مبذول باید داشت و دولت مستعار این بار
ثانیه را بمعاضدت الهی معاضد و معاون گردانید و طبقات خلایق را که
ودایع و خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تألیف قلوب
کوشش فرمود و رحمت عامه الهی را شامل جمیع ملل و نحل داشته سعی در
تمام فرموده گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب العین
مطالع دولت افزای خود باید داشت که ایزد تعالی با خلایق مختلف المذاهب
فیض روان را فیض گسترده پرورش مینماید پس بر ذمت همت والای پادشاهی
که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهد که داد جهان
از این گروه عایله را برای آنکه ظاهر و باطنا جمهور عالم آسوده

تألیف

انتظام

که نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد در کار و بار
دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا نکند در کار
دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه مساهل باشد پس حال هر طایفه
از دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست در آن صورت حرف
منکر شدن انصاف مندرا جز تبعیت گریز نتواند بود اگر در این
روش اخاص سهو و خطایی رفته است بیچاره بیمار نادانست محل
ترحم و شفقت نه جای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در اتمام رد
که بمابین آن وسعت صورت و معنی فسحت عمر و دولت برده
کشانست و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام
کم فرصتی و استیلای قوت غضبی دوستان با شناسند و دشمنان پامال
نشوند و دشمنان دوست نما را از روائی مکر و فریب نمانده و پاس حال
بر مسند سعی نشسته که مشغول بنیان فرمان روائی است تحمل و بردباری
را مصاحب و رای جهانگیر داند که اساس سلطنت پایدار و در جمع این مسطور است
هر بر خیر دلبند ترجیح نماید که اراده خیان بود که نکار از مختصان قدیم حرم عزت سرا
محصور باد کار سلطنت و نساده شود با اوضاع ایران از قرار رواج

بعرض مقدس رسانند و درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شوربختان
بغی و طغیان ورزیدند و ما جریده با معدودی از ملازمان رکاب سعادت
منصاف در شکارگاه بودیم که این خبر رسید و باشاره ملهم اقبال حرف
ایلغار بان ناحیت روان شدیم هنوز رایات منصوره بکشمیر
نرسیده بود که بهادران نصرت منش که بکمر ورزت همراه این فوج
تعیین شده بودند غالب آمده سران سرمایه فساد را بدرگاه والا
آوردند و چون این ملک بیمن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان
معاودت نموده بدار الملک لاهور نزول اجلال واقع شد و حاکم سیوستان
و تهته و نواحی سنده که سر راه ایران است با لشکر نصرت قرین از بخت
برگشته در پیکار بوده و راه عراق مسدود و فرستادن ایلچی در توقف افتاد اکنون
که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تهته در سلک ممالک محروسه
در آمد و میرزا جانی بیگ حاکم آنجا باستانبوسی استسعاد یافت چون
نقوش [illegible] اگر اندیشه و حروف عقیدت اینده از لوح ضمایر او ظاهر
بود آن ملک بحکم که رفته را باز بار مرحمت فرمودیم و راه عراق
و خراسان نزدیکتر و امین تر از سایر راهها بود اشار الیه را رخصت فرمودیم

ملتیزمان
لازم

دُرّیه سکان

وسلالة الکرام مخلص معتمد ضیاء الملک را فرستادیم و چندی از مقدمات محبت
اساس و کلمات حسرت اقتباس بزبان او تفویض یافت که در وصف
سرای خلوت ابلاغ نماید ونیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقعه
فهمیده معروض دارد و برخی از متوقعات این دیار بتحویل خواجه ابو طاهر سعد
مرجو آنکه این دولت خانه را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک
فرمایند وارسال رسل و رسایل را که ملاقات روحانیه و مجالست معنویست
همواره از شمایل یکجهتی شمارند حق سبحانه آن نقاوه خاندان اصطفا و ارتضا
و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکاید آخر الزمان محفوظ
و مصون داشته تا ابد از غیب الغیب موید و منصور داراد

ایزد جهان آرای را ستایش و آفرین که زمینگاه عالم
بفروغ آگهی مردم پذیرای نور گردانید و این شگرف انجمن را بجمع
دادگری فرمان روایان والا شکوه آسوده بخشنهای الهی شده بخود دامان
بزرگاه داد داریها بهمان نماید و بگزیدها اندیشه و بخشند اگر دار سپاس گذاری
را اساس گذارند و سر آید کارهای شایسته آنکه چراغ قدر دانی
افروخته باندازه دوستی و چیرستگیها بجا آورند بنابرین چشم داشت آزان

نقاوه دودمان عز و علا و عصاره خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر
پر نور عنایت ایزدی که درباره این خاندان عتبه کبریا است و سلاطین
روزگار و اورنگ نشینان زمانه سلسله خبّا با مصادقت
و یکجهتی بنده هموار ره ما رسال رسل و رسایل بهجت پیرای خاطر مقدس میکردند
ان گوهر اکلیل سعادت هم با وجود چندین روابط بیشتر از همه طریق
رسلت کناده چهره آرایی خوب کرداری شد خصوصا که گلستان
همیشه بهار کشمیر در حوزه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده و قرب
مسافت دست داده باشد راه صفوت کده محبت و یکتایی گشوده
از نفایس هدایا و تبرکاتی که مجمع هفت اقلیم است هرچه خواهش باشد بی تحاشی به
استدعا نماید و ما را استظهار شکر آنکه جویبار محبت بندی را
سیراب سازد درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر مورد رایات گیتی کشای
شهنشاهی بمسامع اقدس رسانیدند که درین زمان سعادت منشی و هوشمندی
[illegible] رسم رسالت فرستاده بودند باعث مزید عاطفت خیر اندیشانه بودند
[illegible] در هوای او جوادی زده از حجاز پیدا که مقدس آمد نوازش کرده
روانه فرمودیم تا حلاوت عاطفت و جزایل مکارم ما دلنشین آن قرة العیون

سلطنت کرده اند دیگر خیابان برزنگاه باطن قدرت بر تو مید که یکی از

طرز دانان محفل همایون را بایلچی گری جنت طراز حضرت فرماندهم انچه مصلحت

دیدان فرو جه رود مان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند و از انجا که

وقوف بر احوال زمانیان شمع افروز دیده دولت ما همواره جویای سوانح

اقالیم بوده از ان نسخه دانش افزاد آسمان منحوانیم مدتیست که از

خطا خبر منقح در میان نیست انچه از اوضاع ان ناحیت معلوم نبوده با

تفصیل رقم زده کلک اختصاص کرداند که فرمان فرمای کیت جلالها که آوردن

دارد و روش با سایاز و معدلت پژوهی بر چه حالت و از دانایان

حکمت اندوز تجربه کار و حکمت جویان نقش فنون که امروز دران ولایت

بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و چه کیشند و از نادره کاران ماهر

پرواز و صنعتهای غرایب بخش کدام غازه شهرت بر روی دارد و بحجت

آنکه برخی از ستحفات ولایت را از زبان نیز گذارش نماید معتمد الخواص

ابراهیم را فرستاده ایم و قتیاجاکه متوکه از بازرگانان جهان نورد

و باین عتبه اقبال بار گنت دارد اراده سیر خطا میکند زیاده چه

نول و السلام نامه شهنشاهی بفرمانروای [illegible]

خلاصه

نامدار

رنگ او باش

الحمد لله الذی کفی والسلام علی المجتبی المصطفی وعلی آله اقدس

معروف باد که طوائف انام از خواص و عوام و کافه برایا و سایر

رعایا که ودایع بدایع حضرت علام اند حلیت تعاوده مرفه الحال و منشرح

البال بوده در ادای مراسم عبادت و لوازم اطاعت مواظبت

نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعدی ابنای روزگار بر حال خلق الله

ضعفا و عجزه و فقرا دراز نگردد و خلایق بقدر مقدور بوسیله جمیله ما

از موائد نعم وافره که بعنایات الهی قسمت آن مفوض بما شده محظوظ و متلذذ

باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و موطنان آن خیر البقاع علی الخصوص

زمره متوطنان حاشیه آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملائک است

و غایت مقصد و مقصود صدرنشینان فلکین فیهما علی الابرار برکات

مشمول فیوض عواطف ما باشند بنابر علیهذا اقرار رفته که هر سال یکی از ملازمان

درگاه خلایق پناه را که بمزید حسن عقل متصف بوده باشد بامیر حاج ساخته

با درایات و انعامات از نقود و اجناس بقدر تفاوت درجات

و مراتب طبقات منیر فرستاده باشیم چون در سنه تسع و ثمانین و تسع

مائه بعضی نمک حرامان قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده طریق بغی

عنایت ذره الذی اصطفی سیما

علی معشر الشرفاء الخلفاء

چون همگی توجه خاطر

اشرف متعال

جمع مایده یعنی سفره نعمت

جمله نهصد و هشتاد و نه

نموده بودند باعث تفرقهٔ خاطر عباد الله گشته بنابرین بجهت دفع و رفع

فتنهٔ باغیه و تخلیص عجزه از مکاید اشرار متوجه صوبه ممالک پنجاب و کابل شده بعون

عنایت الهی و توفیق نامتناهی باعساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل بسر وقع

شد روزی چند کابل مخیم سرادقات اجلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخاذیل

باحسن طرق کرده شد و هر کس هر جا که بجهت باطل در فتح تعرضات خود و حال

فتنه کرده بود بحکم عدم رخصت مجدد بمقتضای مراحم ذاتیه مراسم جلیه عفو جرائم مجرم

میسر را نموده کابل را باو عنایت فرموده بشرطی که در مراسم احیای شریعت غرا

ساعی جمیله نماید و در ترفیه احوال عباد الله بنهایت جد و جهد بجا آورده

ازانجا مراجعت فرموده دار الخلافت عالیه مستقر رایات ظفر آیات شد

بواسطهٔ کدورت فی شماتت این طایفهٔ باغیه در سال مذکور از ارباب خیرات مبرات

حرمان دست داد امید که من بعد بقضای این معنی نشود دیگر مصحوب شیخ عبد النبی

و مخدوم الملک و حکیم الملک جدا جدا سوای مبلغی که در طومار مرقوم شده بجهت فقرای

عظام و فضلای کرام و رفع مصارف شریفه دیگر پنج هزار رکت احدی بالا

و الکیمان رسانند باید که تفصیل آن مبلغ بکیفیتی که پنجاه السیم رسانیده باشند

بمهر شرفا و فضلای خاص رسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده بود

جبلیه

شماتت
سرخورداری دشمن

شماتت
بدخواهی دشمنان بی نصیب

آن مبلغی که در طومار بکیفیتی

یعنی حکم ما

درآید

بعضی از ارتشای عمّال بیهقی نقیب سید که در نظر آید و مبالغ وفا نکند بعضی
مبلغ معهود را صرف آن گروه ابتیاع خواهند نمود بنابر آن تعیین
آن مبلغ واقع نشده بود و دیگر خبایان بمسامع علیه رسید که بعضی اشرار
مجازیه نسبت فضایل مآب کمالات اکتساب شیخ معین الدین محمد هاشم شیرازی
بمقتضای بغض و عداوه و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه
شده بودند و دوان اشخاص مذکور جعل ساخته بودند که در رساله که بنام نامی مومی الیه
ساخته و منتشر ساخته بود بعضی سخنان که موافق شریعت اطهر و مطابق ملت ازهر
نبوده مندرج بود مخفی نباشد که آن محض افترا و بهتان و عین کذب و طغیان
بود نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلاً و قطعاً از مشار الیه امری و حرفی که
مخالف معقول و منقول شرع باشد بسمع اشرف و اقدس رسیده از آن باز
که بقعبه بوسی مشرف شده بود بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمدی
صلی الله علیه و سلم امری معلوم خاطر اقدس نشده باید که آن شرذمه
بجزاء الصدد مرده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را از دست طعن آن اهل
فتنه و فساد نجات بخشند و بعضی از عجب تا فضلان این افتراهای صریح که کلمه
دهبان اعتبار نه نماید اصغا نموده در آزار این نوع مردم میشوند باید که امثال

تصدیق

این مردم را از ان امکنه شریفه بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشرف

ها را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته دران بقاع مدرسه یا دیعه

ها نو بنا اشتغال نمایند تا نتائج ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام را می‌نوشته

باشند که هر آینه باعث مزید تقیه ها خواهد بود معاهده نامه شاهی با دولت ترک

سپاس بیقیاس نثار بارگاه پادشاهی حقیقی که مملکتش

مصون از صدمه زوال و سلطنتش مامون از کلفت انتقال و فنای بدیع نامتناهی

زمین و آسمان گوشه ایست لیکن اقطاع ابداع و ایجاد لامکان قطعه از جهان

اختراع او و مدبری که انتظام عالم و نظام بنی آدم مدد بیاری عقل و ارکان

عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط

ساخته مقدریکه برابطه محبت و ضوابط مودت ملاطفه ایتلاف

والتیام و دو بدیه امتزاج و استیناس در افراد کاینات و انواع مکونات

انداخته و درود نامحدود و هدیه ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل

سالکان اصوب طرق و هادیان اصلح سبل اند عموما و خصوصا و لعنه

بقمامیر ارباب بصایر که مقتبس از انوار ولایت و منجلی از اشعه

حکمت و درایت اند مخفی و مهدی باشد که درین عالم ناسوت مرات

دریافت اینجهان آئینه

عالم الدول

عالم لاهوتست هیچ خبری از محبت لایق تر نیست و هیچ امری چون مودت

لایق تر نی چه مدار صلاح عالم و نظام کون را بر تودد و تالف نهاده اند

و در هر دیاری که آفتاب محبت پرتو انداز گردد جهان جان و عالم روح و روان را

از ظلمت تیرگی میپردازد و تکلیف توقفی که در سلاطین که صلاح این طایفه

صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود بنا علی هذا هیچ همت عالیه آن مهم و

تمهید روابط محبت و داد و ضوابط ارتباط و اتحاد میان عباد الله موکد و مشید

باشد سیما در طایفه علیه ملوک که بمزید عنایات الهی بشرف اختصاص ممتاز اند خصوصا

آنان که سلطنت ایشان بجلایل صفات ظهور و تجلیات معنی تجلی که اسم عیسوی النبوی

علیه التعریف والتوصیف که لایق تر نیست بوساطت همایون مستحق است

و رعایت حقوق همجواری و محبت با آن عمده سلاطین با مدار تحقیق نسبت موکد از

اشرف مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی بالف

صوری و تالف نفس ظاهر است چون بواسطه موانع عظمی و بواعث واقع کبرا احوال

بنیاد سلطنها در پرده توقف مینماید امری که خلف آن اشرف تواند شد

ارسال رسل و رسایل است که ارباب فطنت و ذکا از اقامت مقام مکالمه

و نیابت مناب محاوره مبرا اند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل و رسایل از

المستغنی

سخن

باب مهمی مفتوح باشد و سوانح احوال و لطایف آمال از طرفین مهمی
مشروح کرده در ضمیر منیر واضح خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل
و نحل اصحاب دین و دول مشخص و معین و مدلل و مبرهن است که
نشار صوری و دنیوی در برابر نشار معنوی اخروی چه قدر دارد
و عقلای روزگار و کبرای هر دیار در تکمیل این جانب فانیه سبب ظاهر
بر چه قدر مساعی جمیله و دواعی جزیله باقدام میرسانند و خلاصه اعمار
برزیده اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف
مینمایند و در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات وشیک الا
انتقال چگونه مضمحل منهمک اند الله تعالی ما را بمحض عنایت ازلی
و هدایت لم یزلی از جمیع مشاغل و عوایق و روابط و علایق ظاهر
و حالت عطف کرامت فرموده با آنکه ممالک چندین سلاطین عالیمقدار
را در حوزه تصرف ما در آورده بمقتضای عقل در انتظام و التیام
این ممالک بنهجی که جمیع رعایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال
باشند سعی بلیغ نموده و نظیر پیش داشت لما الحمد لله که بسر رضای الهی
مشغوف ما هو الحق سرهمه مطالب ذو ما تحم همه است و چون اکثر اعمال

کننده مقصود بجز بشارت

روزگار اسیر ربقه تقلید مذهبی که طریقه آبا و اجداد و اقارب و معارف

ن بوده مینماید با آنکه قائل برذائل و براهین نمایندان کیش

ان شنوفا نیته اختیار میکنند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد و عقل

ست محروم میماند بنابران در اوقات طیبه یاد انامان جمع صحبت

بسته از کلمات نفیسه و مقاصد علیه هر که از شنیده و مستفیض معلوم

دل ناطق السنه و لفافه لغات در میان ... لائق آنکه با رسائل

طوری که آن مطالب علیه را با حسن عبارت حلیه طرز نشان کنند

ب ... بار زند و بسمع مبارک رسیده که کتب سماوی مثل تورات

انجیل و زبور بزبان عربی و پارسی در آورده اند اگر این کتب

بر همه یا غیر آن که نفع آن عام جاوید ان یام باشد در ان ولایت بوده باشد

رسانند در ... الجهت با کسی ... و دلالت ... شنیده ... با انجاز

... آب فضایل اکتساب صادق العقیده و الاخلاص سید مظفر

را که ... السعادت و عنایت سرافراز و مخصوص بوده فرستادیم تخمینی

نمایند با ... خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات

و مراسلات را مفتوح دارند و السلام علی من اتبع الهدی شهر ربیع الاول

بر از بر کیست که تابع راه راست است

سنه نهصد و نود نگاشته شد

شکر ایزد جهان آرا که یورش عرصه دکن

کشمیر حامد خواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای

خود رسیدند و آن گلستان همیشه از خس و خار اهل فتنه و فساد

پاک شد که از آغاز اورنگ گزینی و عنوان تخت نشینی و معدلت

روایی هوشمندان آگاه دل اند با نقلاوری بخت بیدار الوا

بار بر که حضرت دادار جان بخش خدا آفرین جلوه فرحت های بزرگ

و لطفهای شگرف که در حوصله روزگار در نیاید مما عنایت فرموده

و مجدد آنچه از عنایات الهی و جزائل عطایات نامتناهی

درین یورش نسبت این نیازمند درگاه الهی بظهور آمد شکران

بکدام زبان گفته آید که شرح شمه از آن در وسعت آباد دل هیچ فهم

گاه حینی یابنداند یا از بسیاری آن در دفترها گنجایش نمی

یابد لیکن از همت سنجیده و روشنیت پسندیده که زبان صدق

اوی آید یا از عطایای الهی برای مخلصان درگاه هوا خواهان

دولت میگویند تا هر یک بمقدار خود شکرانه این مواهب والا نمایند

مختصر

نمایانشان مانند چراغی در راه تاریک سرگردانیها دیده

حالت افروخته شان راه عقیدت و اخلاص را رهبری فرماید

از آنجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه سی و هفت که

هنگام اشتداد برسات و طغیان باد و باران بود بر نهجی که کهن سالان

ولایت بنگاله کمتر ازین قسم باران درین حدود نشان میدادند

بیم القای زمانه و اتمام نزدیک با عزیمت کشمیر بخاطر جهان آرای افتاد

نهضت فرموده بودیم و جهت آنکه جمیع اولیای دولت را عرضی نموده اینها

که بر بدیعات اختصاص داشته رخصت سخن کردن در بارگاه علیا

اقا یاد داشتند روشن که سخن سرایان فراجدان بعرض میرسانند

ملایمی هوا و فراوانی باران را بعرض میرسانیدند چون رهنمای

کار بکرف از دهبان آن الهو مسامع قبول نیافت تاریخ

فرموده و از بدایع عجیبه آنکه همین روز دولت افروز

رایات اقبال از لاهور نهضت فرمود در همان تاریخ کم بخت

شته مرزا یادگار نام یکی از قرابت مرزا یوسف خان به بعضی

از اوباش کشمیر اتفاق نموده بغی ورزیده سرمایه فتنه و فساد شد

جمیع

غریبه

و از غرایب عظیمه آنکه در همان روز که بنگ شکسته از
دریای لاهور عبور منظور مودیم ملهم غیبی بر زبان گوهربار داد که
از بارها فقهای مجلس معلا ناگهان بازرسیده شد که این بیت انگشت
و در حق کدام گل با مغز گفته شده است — کلاهی خسروی
و تاج شاهی ∴ بهر کل کی رسد حاشا و کلا ∴ رایات اقبال
منزل نرسیده بود که خبر طغیان آن کل سرگشته رسید و از
که مشیت ایزدی در بر آمدن آنست که سزای آن بدکردار را داده
شکر الهی بجا آورده درین کار اهتمام رفت مخلصان را با به اخلاص
افزود و گمراهان بی اخلاص را اخلاص پدید آمد و از امور عجیبه آنکه در آن
هنگام که خبر شورش شمر و همراهی آن با دولتیان مخذول العاقبت
رسید ایزد بیچون بر زبان ما آورده است که او را از همان شکل او
جمیع وقت ما بیشتر بجهنم آباد خواهند فرستاد و غریب تر آنکه فرمودیم که ظهور
این توفیق شایسته در برآمدن نیر نورانی سهیل که باز خواهد بود این بیت بر زبان معجز بیان
آمد — دلدار گر ناست جا سد ضم آنکه طالع من — دلدار گریبان
گشن آمد چو ستاره یمانی ∴ مگر فرمودیم همین که سهیل یمانی طلوع نماید آن

جات
نگاه دارد خدا تعالی
و پناه خدا تعالی

اصل را ثمر الهی داده خواهد شد مادر او چون بولیاست
در اصل خطای رفته است که چنین نابایست نهاد از دو سه فرزند
در زنگ برآمدن آن ستاره بلطف بعضی افغانان احکلد
اندیشی که در ملک محالفان سلک بودند باتفاق بعضی ترکمانان
حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند دوش آن مخذول را از بار
از آن سر کل با عنبر او نجات دادند و از عطیات الهی آنکه چنان زبان زد
بود که از آغاز فساد تا نکوهی عدم رفتن کمتر از دو ماه و زیاده
از چهل نخواهد کشید و چون اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یک روز
مدت فتنه او کشیده و در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه سی و هفت
روز آغاز باد دولتی او بود و سه شنبه سی یکم شهریور زمان فرو رفتن
و بهاوه سی است و چون کشمیر مستقر رایات دولت گشت آغاز استعداد
کشتان بود قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع
شد درین اثنا بر زبان الهام ترجمان گذشت که چه خوش باشد که
با [illegible] بهفت بجانب هندوستان که داخل عسکر اقبال اند و بار بدین ر
دریده اند محظوظ و مسرور کردند هم آسی از کثرت برودت مال

اقبال

نواندو

عوض ... کردن ... [illegible]

خوشحال

ادر

نام ملک ...

گرم سیر ان رسد چه گلگشت یکجا جایی است که همه روی یک شمر دارد

و هم جا با شهند نماز هم لطف روزگار خود را که چگونه بما غنا نیتها میکنند

همان زمان که با دولت بعد از نگاه ازین سخن از یکلی گذشته

بود هم که در تنهای راه برف باریدن گرفت و دران روز دو سه دفع

برف بارید و سرمه بینای اهل غوایت گشت هم اسم پاک الهی را بدرجه

چگونه توانم ادا کرد و بعد از مرور چند بین الطاف الهی به بدرقه اقبال از دیگ

نوزدهم دی ماه الهی بلاهور نزول اجلال واقعه شد چون جهان ابجد و بغایت

الهی بانجام یافته بخاطر اقدس خاقان میرسد که چون کافه خلایق هندوستان که

خو کرده دیدار نور بخش یافته نیست که محروم اند برای خرسندی اینها

بیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه و چیزی کم مانده باشد بتوفیق

ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام ترور خاقانی میرسد

که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشه ممالک دکن از تمکین بطون بمقبضه

ظهور آمده باید که اشکر این مواهب عظمی بجا آورده مسرت سیرای جام داد

[illegible]

اعتضاد خلافت حرفرمان روائی اعتماد سلطنت و کیوکرک ... فیض خاطر

لامع النور

بشنبه

نسخ جدید

شجاعت و بختیاری آب گوهر حقیقت و جان سپاری سیف مسلول بازوی
شاهنشاهی رمح مصقول معرکهٔ دشمن کاهی طراز آستین ابهت و جلال
گوهر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفهٔ الهی مجمع اطوار خداداد ایا
و هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهان ستانی تقدمة البعث کام بخشی
و کامرانی مونس وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سریر سرور
رفیق دار الملک طریق فرمانروایی حریف رحیق بیت المعمور دلگشایی
جلوة الصدق عالم و اعانه واسطة العقد مفاخر و معالی مطرح انظار
عنایت مورد الطاف قدسی مرآت فروغ جواهر بلند مکانی عمدهٔ
مریدان سعادت نشان یار وفادار فرزند برخوردار مبارز الدین
خانخانان سپه سالار مشمول اشرف عواطف سلطانیه و فور جلایل مراحم
جهانبانی باعزاز افتخار و شرف استظهار یافته بداند که درین ایام عیش
ز نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب خرمی آماده بود
و ابواب سعی کشوده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش
رسید بحسب تقدیر حسن رحمی ملک فیروزی از آنکه بجهت تسخیر
ولایت ... در حوزهٔ تصرف در آمده بود و افاغنهٔ بلاعنه

خونخانی

قید

بنام ملک الیه
سواد مجبور تعیین شده بود سپید
با وجود آنکه تمام ولایت مذکور

باعث افغانان

که در جولان جهال مخمور و متواری بودند و روس لشکر با ملاحظه حزم و تدبیر
تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان را بقتل و نهب رسانیده [illegible]
متوجه استان لوبی میشوند چون امری از پرده غیب ظاهر شد با بود
زمام احتیاط از دست دانایان لشکر رفته بود در شعاب جبال توقف
گران بار روان میشوند دلو که از انتظام می افتد و از اطراف کتل
آن ما عاقبت اندیشان دست درازی میکنند و مردم سراسیمه شده راه
از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنای عمده محرمان راز زبده
مصاحبان دمساز صاحب فطرت عالی عنوان مثالی همتای لغاوه
مقربان درگاه خلاصه ملازمان هواخواه انجمن اسرار حریم پادشاهی بارگه
بین دقایق آگاهی همدم دلکش محفل خاص محرم خلوت سرای وفا و خلاصه
رنگ آمیز رموز عشق و محبت نخلبند حدایق خلوص صدق و عقیدت طالب
سپهر راه حقیقت طلب و حق جویی عاشق اطوار حق گذاری و حق گویی
نقشبند طراز معنی آفرینی بکنته پیوند بساط بیم زبانان و همنشینی وقت
بایاب سرآمد بساط یاران رمزشناس عالم مزاج دانا کره کش خاطر
مشکل آینه صیقل نمای ضمیر آسمایان پیوند سر حلقه دایره نکته سازان تیز فهم

بقدر

مجلس صاف

انجمن سخن پردازان جلیس مجلس انس انیس خلوت قدس مهین
کشور براعت بیسر که جمهور را در محبت ما باخته بود بیش از فدا
شدن در راه اخلاص ما فدا ساخته با وجود تعلق دنیوی
گفتی بالتعلق نیست و با کمال نثاری ظاهری سراسر رقم آزادگی
بکار نیست تا که ناگاه از این جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت
ثابت بربست و قالب عنصری او در هم شکست و سلوک
براهی که همه را ناگزیر است اختیار نمودن و جلباب خفای
در نقاب عدم مختفی و محتجب گردید از این واقعه جانفرسای
حادثه اندوه افزای نفس مشغل سپهر مینا کل منغص و مکدر شد خاطر
دریا مقاطر غبار آلود گردید اگرچه معراج کرم روان شاه راه فنا
رونهادن است که در کارخانه کاه و جو جان نثاری و جان سپاری
نمیکند لیکن چشم داشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند
آن بنده الیکن از حدوث این مصیبت اتفاقی ملامت تمام
روی نمود و اقسام حزن و اندوه بر ... خاطر اقدس گشت
افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است و نبات این

باخته: رقص کرده بود

سلوک: رفتن راه یعنی فنا

دوستی

تمنا

عزیز

روان

شراب بسته خانه

مصری

شکرستان بلابل اندود عالم سرابیست تشنه فریب و منزلیست پرواز
نشیب و مستی این بزم را در باخماریست عاقبت سودا را در سر بکاری
بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی مردم بیگانه ما باشد نکردند که حیف
متوجه شد العیش اورا بچشم صورت هم میدیدم و آن عطوفات
و مهربانیها که مارا با او بود ظاهر میفرمودم تا ارباب ظاهر را حالت عنایت
والتفات ما ظاهر میشد که با کسی که در راه ما او را چه قدر میخواهیم اگرچه بدیده
بصیرت این منظور نشده خاطر ارباب معنی شده است اما چون
بعوام کار داریم این گره در دل ماند کدام دل که ازین واقعه جگر خون
نیست و کدام دیده که ازین [illegible] جگرگون آلوده فاک گذشتنی و لذا گسستنی
است و این تیره مغاک گردیدنی و انبار گشتنی و پیوند موبندهای همه بریدنیست
و خونابه همه را لیسیدنیست اگرچه همه حیات آن مسافر راه عدم در پیش
نظر اولی الابصار حاضر است و بدایع شمایل آن مجاور عالم قدم بحضور ارباب دانش ظاهر
و از شکستن کالبد خاکی و نهان شدن این حجاب معلوم که در نظر دوربین
و خرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود اما نظر بعالم نسبت که اقتضای
تراکیب عناصر و موالید است از جدائی ظاهر آن عدیم المثال آثار ماتم و تحسر

با اخلاص و عقیده رسوخ

حادثه

همیشه

ربع مسکون

محاذات حیوانات و نباتات

عظیم در شهرستان باطن راه یافته که عبارت در تعبیر آن جای کوتاه است
و اشارت نیز بصد کوتاهی عذرخواه لیکن بدیدهٔ بصیرت و باصرهٔ تجربت
مشهود است که آنچه از کتم عدم بوجود می آید از ملابس وجود باز بعدم میرود
باراده که متکفل نظام کل است خموشیدن به از خروشیدن و آرمیدن به از
جوشیدن درین صورت بغیر از رضای قضای الهی و تسلیم تقدیر ازلی یا سلیا
[illegible] مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنت نیز راه مصابرت
پیش گرفته از ارادهٔ خود گذشته باراده الهی راضی و بقیهٔ انفاس
نفیسه صرف مرضیات رب حسیب نماید و لمحه با فکر حق شناسی و ذکر حق جل
باید خود میداند جمعی که از قید تقلید نجات یافته بمنزل تحقیق راه برند
در هر زمان ذکر نایاب و عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه باداء وظایف
شکر این عطیه عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهره وافر دارد اشتغال
نموده وجود باوجود ما را غنیمت کبری شمرد و خیال کند که در آن زمان
که آن نفس روح قافلان فنا محمل اقامت ازین سرای غبار بربندد
آن یار وفادار قدوهٔ محرمان راز بوده است و او را در آن وقت
از علایق فانی الی سبیل النعیم الحاق حق ملاحظه نماید که غنیمت بودن او چه درجه

خواهد بود حق سبحانه او را در سایه دولت ابد پیوند بار خوردار
گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامکار و بالجمله بعد از مضی
این نایبه غریبه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه تودرمل را با جمعی
از افواج گران ملازمان و فوج تعیین نموده بودیم و مشار الیه از روی کمال
شعور و تدبیر و تهور در اندک وقتی تنبیه بر اصل نموده آن ملک را به حوزه
تسخیر در آورد و المنة لله که خاطر از مهام الجند و بالکل فارغ
شد ان شاء الله تعالی درین نزدیکی دار الخلافت عالیه مخیم سرادقات
اقبال خواهد شد درین ولا که خاطر اشرف متوزع شد عرضه داشت
آن رکن السلطنت رسید و چون از مطاوی آن تمام ارادت
و صفا فایح بود از فحاوی آن لباس عبودیت و وفا لایح
آن باعث اطفای نوایر ضمیر انور شد انچه در باب تسخیر دکن
بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بموقع پیوست و همه بشرف تحسین
و [illegible] استحسان رسید از وفور دانش و کمال شجاعت او [illegible]
گشت که خاطر از صوبه گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده
دکن با حسن وجوه نماید و ما بسرع اوقات تمام فیلان [illegible]

نسخه: از صفای آن باعث اطمینان ضمیر انورش

آن ملک را خود بنظر اشرف اقدس گذرانند و آرزوی مرکوز خاطر او
برآید و آنکه در باب استعفای حرام کنکا و استدعای فرمان عنایت
نشان بنام جگمنات و بنام خان وغیره که بطرز مشوره نوشته بود بدرجه
قبول تلقی کرده بود و منشور عالیه مطابق استدعا عز اصدار یافت
و این که محال که بجهت کنکا تعیین خواهد شد از خود خدمتکاران
اصلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان امین خان و حاجی
وکنکا اهمال نموده است اگر خود ما بی آمدند او بیاو النسب نمود آنچه مقتضای
حال باشد بعمل آورد و آنکه در باب فرستادن فیلها مان اعتمادی التماس
نموده بود بسمع قبول رسید و آنکه در روانگی فرستادن شیخ ابراهیم
بصوبه گجرات استدعا نموده بود معلوم آن اعتضاد الملک است که
در وقتی که مابدولت و اقبال دار الخلافة العالیة نزول اجلال داریم
بجهت مهمات زمینداران این [illegible] رجوع میشوند از رفتن آن
بالفعل [illegible] فایده که این خدمات را معطل گذاشتن مانند نیست و آنکه
از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه که آن اعتماد الخلافه متوجه دکن
شود این را کجی نگاه دارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان

تقاضای وقت

بهر حال

سعی شیخ ابراهیم

فتح

دلبندان ارباب دودمان معالی بهمان نیست که بخدمت حضور
مشرف شناسند و یکلخت از پیش نظر دور مانند بی تکلف خاطر اشرف
آن میخواهد که او و فرزندان او همیشه در پیش باشند کو تتبع انجاز
نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی
معاودت مستقر سریر خلافت واقع شود احسن شوق آنست که فرزندان را
بخدمت فرستد و اگر معلوم شود که چندگاه سیر و شکار بجانب مشغول ام
چون بعد مسافت درمیان است دغدغه است و هرجا که خاطر جمع توان
داشت در آنجا گذاشته متوجه خدمات شود [illegible]

منشور لامع النور

اعتضاد الملک العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهرة
عضد الدولة الباهرة مؤتمن الحضرة الزاهرة ذی الخصایل الرضیه والشمایل المرضیه
صاحب الکمالات الصوریه والمعنویه قدوه خواقین بلند مکان یار
وفادار مبارز الدین خانخانان سپهسالار بشمول عواطف شاهنشاهی و فور

سپهسالار

مراحم ظل الهی مبتهج و ممتاز بوده بداند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده
انجام که اواخر حوت و اوایل بهار است و زمان اعتدال لیل و نهار
خاطر فیض مظاهر را مورد صنوف مسرات تازه و مصدر انواع لطایق

ثانی جاء وارد   حو تکله

۱۱۰۰ اره

بی اندازه می یابد طراوت و نزاهت آب و هوا باعتدال رسیده و ابتسام
و اهتزاز بهارستان نشو و نما بکمال پیوسته کوس نوروزی طنطنهٔ عالم
آرائی و جهان افروزی در گنبد دوار انداخته آفتاب عالمتاب فیض
رسان مزاج عناصر و موالید گشته جنبش صبا جانها را آمیزه سلسله
جنبان شوق آمده طراوت هوا تازگی بخش دلهای ارباب
ذوق شده باد بهاری روح نباتی در قالب جمادات نونهالهای
آب و گل دمیده ابر آذاری پای نورسیدگان لشکر بهار را از
گرد راه شسته شده صدای آب و هزار رنگی آبدار کوس
هوش شناسان دریا دل رسانیده آسمانیان را با زمینیان انتظار
رحمت و آثار تربیت تجدید یافته آبای علوی با امهات
سفلی اتساق و التیام تازه گرفته اجسام اراضی با اجرام سماوی
ارتباط و انتظام جدید پذیرفته هزار نقش فرخنده میکند ابداع
آرائیه در کارخانه تکوین زبان سبزه نورسته صومعه داران
حلقه زرق و ریا بزبان حال خطاب میکنند بیت از تابش آفتاب
در سینه کوه صد چشمه بجوشید تو افسرده هنوز ~~تو همانا بروان لیلی~~

زاهد نگفت گل تو بر پرده هنوز ‖ شد باد ز برگهاان نوای اقسر د هنوز
و لب برگ درختان دلکش نغمه گذاران زاویه غیب
و غافلان وقت این ترانه موزون بیرون داده ‖
خورشید که فیضش گل مقصود دهد ‖ از شاخ طرب میوه بهبود دهد ‖ وز
میوه نگاه کن که چون انضاجش ‖ حلوای تر از آتش بی دود دهد
مشهود و محسوس ارباب دانش و بینش است که درین وقت
که هنگام رسیدن نیر اعظم است بنقطه اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا را
باغبار آلودگان خطه خاک چه قدر لطف و رافت و رحمت زیاده میگردد
شبخیزان درگاه صمدیت را کدام سجده شایسته در ادای شکر این مواهب
گوناگون قبول افتد و کدام سجده خضوع که در موقف کبریا شرف اعتداد
‖ نه تنها سجده سر دم بدم باد ‖ که هر مو بر تنم در سجده خم باد ‖ در چنین فصل
خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از روایح معدلت
خسروانه معطر و مشام جهانیان از فوایح عدالت پادشاهانه معنبر است
و اسباب جمعی آماده و ابواب سعی گشاده زمانه هر دم مژده فتحی بگوش
بشارت نیوش میرساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید ظفر تازه بسامع

بمجامع جهانبانان جی قلعت که ایلچی سلطنت پناه عبدالله خان بدرگاه
آسمان جاه رسید و اقسام لفائس مع آبا و اضاف تحف بنظر اشرف
درآمد و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگا و نسل خوانزاد کبوتران سلطان حسین
میرزایی را ضمیمه اسباب یکانگی و یکجهتی ساخت و الحق که تماشای کبوتران
مرتبه پرواز و آمدن جوانان غنق باز باعث مسرت خاطر اشرف شد خصوصاً
نسبت بازی که بهر جلی عشقبازان ماوراءالنهر و ملک سمرقند بهره برداران
بهار است عشقبازیست که پیش از آنکه زرده بیضه با سفیده بپیوندد
درمی یابد که این کبوتر چند چرخ خواهد زد و قبل از آنکه مربی طبیعت
روح حیوانیا در بیضه پدید آرد کاری روز را در قالب کبوتر
درآورده اند که پرواز تا کجاست جالینوسی است در تشریح کبوتر
افلاطونیست در ادراک هر نسبتهای نتایج در نتاج کبوتران را
بنیشر از آن بوده اند که بلقب خان انتساب طلب آباد او را لقب عالی
نام آن کرده که در فن خود بو علیست عبدالله خان از اندجان و بخود
ملک فرود داکل کبوتران دیوان بیگا و غیره مصحوب میر قریش زیاده
معلوم نیست که در ماوراءالنهر دیگر کبوتران مانده باشد همه لسلامت رسیدند لیکن

نام حکیم

نورانی

در توصیف آنها از آن دورترست که حمامهٔ خامه در هوای آن بال گشاید
و طاوس نگارین زبان در فضای آن جلوه درآید
هر پری پیکری جلوه ساز است چون شوق در پرواز گرم و همچو
طبع بزرگان دور رو و همچو عقل دانایان ره نوردِ آسمان و زمین
دانه چینان خوشهٔ پروین همه گرم و بلند پروازی از فلک گوی برده در
بازی الحق تا مرغان اوج پیما چنین از آشیانه هوس در طیران اند مثل این کبوتران
نامی روزگار در هوای پرواز این کبوتران چرخ و معلق زنان بال مبادا
نگشوده و اگرچه آن یار وفادار بحسب ظاهر از شرف مجالست دولت
خدمت مهجور و محروم است اما همیشه در همه حال مخصص زبان فرح و انبساط
منظور نظر خورشید مآثر بود و چنانچه ذات رکن الدولت نشیمن فرما بود
روزی که کبوتران مذکور از نظر انور مشرف گشتند و خاطر ملوک مآثر
از مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده کبوتران اعتقاد و اخلاص
های اوراد پرورش بسیار یافته بودیم و در خلال این حال
زادگان زیرک نهاد مذکور رسیده بزبان ایشان التماس گذارش
بعضی مهمات خود نمودند اجابت التماس رقم زده کلک جواهر سلک میشود که جمیع

قبول کردن عرض ایشان

سر داران کبوتران خیل خیل سلامها و پیغامها میرسانند

هر که منظور شد مسلمانرا چون نداند زبان مرغان را

مضمون آن مهربان حوال عملی یعنی بر کار ربنکار با تبدل سلامی که [illegible] کلمات

ارباب عشق را بهجت آورد دیل رمیده خاطران آسوده دل را درج

بازی افکند میرساند و ابلاغ مینماید که چون قاید دولت و اقبال

بنیان خلوص عقیدت و صفا رطویت بوسیله دعاهای سحری ترحم احوال

مباعدت [illegible] آنجاها هر که [illegible] پناه جهانیانرا که خدا سپاس و قدر

شناس است رسانیده غلغله شوق خوابرا در کاخ دماغ آن زمین و انداز

زکانی تازه و کامرانی با اندازه مرحمت فرموده است ملتمس

هواخواهان درگاه دولتخواه بارگاه خصوصاً از ان عشق آئین کنست جنس

[illegible] مریدان [illegible] معمران این دنیا عالم پناه است التماس

[illegible] حسن طلبی در باب متبانان خاندان ما میکند و شک

نیست قبله جمله ما نه انداز دکه مبتهای آرزوی جماعت [illegible]

توفیق الهی در ملازمت حضرت ظل [illegible] ما طهر [illegible]

دودمان ظرافت رافع املال و اندوهی [illegible] صورت حال [illegible]

حقیقت

شیر کیمی که دختر بواسطه مشهور زیر الکتاف والاطراف المستغنی
عن الاوصاف سر بسر است سلام عشق البنام میرساند ومیگوید که لیوا از روز
بسیار ودرازی روزگار سعادت استان بوسی محروم شده ربیعی
ور غنچ جوانی درسر افتاده است میخواهد که با فرزندان واحباء دیگر ار مست
بوده خدمات نموده که صورت انشراح خاطر وارتیاح باطن بوجه اظهر در
ظهور آرد اگرچه عمری معشوقه تمام برآورده بود اما الحمد لله که آخر لیو تیغ
انجمن معشوقه سرافراز گشته وچشم درست از سیل عاشقان وطالبان درگاه
مخصوصا از آن منزوای ارباب طلب الست که سر ارادت بر در امین
صوری نجیده اجازه هوا هوسی که در مجلس بساط وانبساط ما حلال زیر
ندهد همان بهتر که نیمور و بحر بسار زند و با جوال انهیانه بر دار زند دیگر سرخیل
باهور یعنی کاکلی دار هر اگرچه نام ما ورالنهر یانه دارد اما همه سرای ما یاد
نیاد دست و سرخیل معتبر کم پر اگرچه عام کم زیبست اما سر او از بلند پرواز
زمان حال و ما بین بیت مترنم است — هر که سبکبار بسبک چنیم تا
مرغ سبک پر بود تیزتر — و سر نامداران مشعل کاران که در بالا روی
از شعله کم نیست و نشو از بان بوسی سرگرم است که در ببالا وست وان

بنام هر کبوتر ماده

یعنی پرنگار یعنی ماده کنار ده دار که وزره بالیش پا و از حالخال لیلی
سیه هر و ریحن جنون در پای غمغباران می اندازد و سایر کبوتران
نامدار خوش سخن بیک رخسار که با جمال لیلی و زلف خم
اتفاق دارند برخی از اینها با پرنگار اتفاق دارند و طایفه بسرگی متفق
اند و بالجمله بر زبان حال کبوتران فارغ بالست تمام این کهن
سالان طاهر از کبوتر رسیده زبان توقع از الطاف آل اعتضاد الملک
دارند مادام که ما با نوا و عیش یاریم و تمام قبایل خود در پناه شهریار
ملک آشیان که بام دولت و کاخ رفعت ماست منزوی شده ایم
هرهای خود تمام و شتوقها را در پرواز بیاریم جمعیت ما را متفرق نسازند
و در بین ما را بنات النعش نکنند و قبایل کبوتران بتمام استدعا
نمایند که اگر نه بنج هر هفته باشند دعاگو ما را که کبوتران حرم
کعبه پرواز دارند نویسند دیگر خوب این اعتضاد الملک
زبان کبوتر رسیده است ما که در این باب کمال اهتمام تقدیم رسانند
ان شاء الله تعالی در این صورت کبوترهای جفت در هر جا که خواهد
و پصدان سهام لو از جوانهای نو رسیده عنایت خواهد شد اگر در

کبوتران نشنیده نوازن نما حاصل است
ان حمل ضایع نکرد

باب تاجیری نمایند از آنچه آن اعتماد السلطنه در باب حفظ خیال کرده
از آن گذرنا و در تمشیت جواهر نمود

حکمت یا قطایت ابابت عن

سپاس حقیقت ابیات سزاوار موافق معارف و معانی پاک مسالک
دوربینی و کاردانی برده که بعوامض حکمت الهی نکته دان رموز
سفیدی و سیاهی این مجلس خاص تنهانخانه بوفا و اخلاص
نقاوه افاضل ایام سلاله اکابر کرام جالینوس الزمان افلاطون
مجلا توجهات ظل الهی منزلت عقدات شاهنشاهی مظفر
و مشتری نموده بدانند که درین اوان که صفحه رایات آسمان سای
و جولان مواکب زمین پیمای بسیر گل گشت ولایت دلبند بی
کشمیر که از عطیات مجدده حضرت صمدیت این بهار مند
درگاه کبریا رشده لیو بزمیت آنکه در آن گلستان تمتعها
که کارنامه قدرت پروردگار است لطف چند بحضور سلطان آور
و صبحی چند چنین بهار بسجود معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد الحمد لله
که در زمان خوبیها آن ولایت که از گلها رنگارنگ و میوه

دنیا کنون مملو و مشحون بود با شاهزادهای کامکار برخوردار
و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شوامخ جبال که با وجود وفور
باران تابستان از انجا عبور توانند کرد توجه اشرف بتقدیم این حکم نموده
که چند هزار سنگ تراشان کوهکن و حجار سنگافان فرهاد فن
یک دو منزل پیشتر پیش میرفتند و در تنگنای کوه کمر راههای
هموار مهیا ساختند قریب یکهزار زنجیر فیل کوه تمثال بانواع مال
در ساعت حال گذشت و دیگر جبال خیم سرادقات و خیم
که از دار السلطنت لاهور تا قریب سیلاب جابجا شهر بشهر
نشسته بودیم چون خاطر اشرف از استعداد روحانیات و جسمانیات
در سلوک عشرت و کار آرایی خط وافر برداشت عنان یکران
نهضت را به تکاپوی و منور منعطف ساخته بسایه فلک پایه خود را
بنشیمنگاهان دیار کابل انداختیم و روز جشن نیسیر و شکار الحرفو
گردیدیم از انجا که باده عیش این میخانه را بکونتاب غم آمیخته
در دنیای لقای نگارخانه تنبیه این بیرا را بآب و رنگ فنا آمیخته
در حین وقتی ناگاه غریب واقعه جانکاه روی نمود که بهمه عیشها

منغص ساخت و عشر نهار آنکه گردش چرخ آنکه موکب عباد
در حوالی دهقور رو با بخش ابدال رسیده بود بتاریخ روز امرداد
هفتم شهریور سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر شوال
سنه نهصد و نود و هفت نخبه سرنوشت ازیا حکیمانه مخلص گرامی
قدوه محرمان اسرار زبده نقشبندان حقیقت گذارنده و دقیقه شناس
حقائق و معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمک بر مجالس انس
ساحت بزمگاه قدس طالب دوام آگاهی محو رضای پادشاهی بیدار دل
شبستان ضمائر هشیار مغز انجمن اسرار مستبشر بدولت ابد
مقرون مومنین سلطنت روزافزون مقرب الحضرت السلطانیه
حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی و تنگنای ظلمانی از مرض اسهال ارتحال
نموده حسرت فراوان از فراق صوری خود در دل اقدس گذاشت چند
هیکل عنصری و قالب خاکی او از نظر غائب شد اما شمائل روحانی و کمالات
ذاتی خجسته ترین صورتی همواره پیش دیده حاضر است با آنکه پاکان
بینان عالم قدس مردن نشاء فنائی را زادن عالم بقا گفته اند حق
حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و بدایت که روح پاک را از

گذاشتن ظلمت خانهٔ خاک چه تفاوت و در واقعه تغیر از تغیر منزل یا
تبدیل مکانی بیش نیست و بنظر العالم اسباب هم غایت امر حقیقت
شناسان و نهایت آرزوی دعاگویان همین است که
از قدم قبلهٔ دین و دنیای خود جان نثاری کنند آن بر حسب
الهام وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و نیابتش حکمت
مآب کرد ما النفس والسن هشیار بود و حیات مستعار را با آگاه
دریا و جبرداری در قدم ما سپرد باید که آن هوشمند سعادت پیوند
از استماع این واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس
زادان دلبستگان عالم صورت و لباس است ننماید و لطف منعم
را بلند داشته وقوع آن را از تقدیرات خداوندی بیند رشته
بما القضا در دهد که همه را همین شاهراه در پیش است و تحقیق
هر کاری وابستهٔ هنگام خویش و ما غم آن عزا پناه را بیش
از دو خورده ایم اکنون استدعای طول حیات ما از واهب العطایا بجا
بتقدیم نماید و از اعظم مناقب و شدائد مصائب آنکه پیش از این قضیه
برحلت به پانزده روز روز دی بهمن چهارم ادماه الهی مطابق

آن

سه شنبه سیوم شوال افادت و افاضت پناه معارف و حقایق آگاه
علامهٔ زمانی فهامهٔ دورانی تذکرهٔ اعاظم حکمای متأخرین تبصرهٔ اکابر فضلای
متبحرین مجموعهٔ جامعهٔ شرایف انسانی فهرست جلایل ملکات
نفسانی مورد بدایع ذو فنونی مظهر کمالات افلاطونی کشاف
معاقد علوم نقاد جواهر محسوس و مفهوم عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی
مهمان سرای ازین ظلمت کده فنا رحلت نمود و این تحسر و تأسف
همچنان تازه بود که واقعهٔ حکیم مغفور پیش آمد چنانچه آن حادثه
را فراموش ساخت اما چون همیشه پیش دل خاطر قدسی مناظر ما نیز
مثبت ازین بود مظاهر ارادات لم‌یزلی است در مقام
ارتضا و اصطبار آمده آن حکمت مآب که در جمیع امور بالغ نظری
داشت درین واقعه هم کمال معیت اقدس ما در خاطر اشرف
را متوجه انتظام احوال خود داند که درین نزدیکی عرصهٔ کابل مخیم سرادق
جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عتبهٔ عرش مقام مشرف
گردد بانواع ملطفات شاهنشاهی و تفقدات نامتناهی امتیاز
خواهد یافت بیست ششم شوال سنه نهصد و نود و هفت بکنار آب سند

متأهلین

جریده

سیاگر زد منک آتابک نگارش یافت بزبان خامه

اعظم خان ... کتابت ... در هنگامی که خاطر مقدس منظر

آن بود که بهترین اوقات و خوبترین ساعات آمده احراز

دولت ملازمت که اکسیر سعادت ابدست حاصل نماید و مشمول عواطف

شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات اعلیحضرت ظل الهی گردد خبر رسید که

او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده است

و اهل و عیال و فرزندان را در آن دیار خونخوار همراه برده است

باعث تعجب شد که مثل آن شخص با اخلاص مستحسن الخدمت

چندین حقوق ما را منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه

این مطلب میشود و مثل او عاقلی با رضامندی والده شریفه خویش

جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصا عبادات و سایر طاعات چنین

با استرضای او کاری نکرده اند و عبادات و عادات را

مقرون به [illegible] نساخته اند که طلبکار ثواب شده باشیم با رضای بخاطر

رسانیده است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل

نمودیم امری که باعث چنین براهه رفتن و یکبار زیارت را بجای

اقسام

در جمیع ایام نکوهیده ترین صفات بست کردن باشد نجات ... از
دوریمانان بارگاه عزت نمیرسد تا اراده این مطلب کردکه با قبول
ملتمس او نفرموده‌ایم بالواقعه اگر شوق آن مکان قدس دامن‌گیر همت
شده بود بایستی جهت طلب ما تتبع او و اختیار چندین اخطار
این راه دور و دراز منتج گشته و مثوبات اخروی را آماده شدی
چه بخاطر او رسید که در مسلک بارضای ما و والده خود رفته اسباب
خسران دنیا و آخرت را سرانجام داده رمیده هماناکه مغلوب
واهمه زحوت گشته خیالات باطل گشته خود را ده داده با مشورت
خرد دوربین خود که درزمان تسلط واهمه معزول گشته بود ده بر کنج خمول می
مرتکب چنین امری که عقلاً و نقلاً مستحسن نیست شده است اگر باره
جذبه الهی دررسیده بود مارا جهت حاصل کردن موسم . وقت میکذشت
خود متوجه سفر شده بایستی که اهل عیال خویش و فرزندان را همراه
عرضه داشت میکرد که شوق دامن‌گیر شده بود و وصت
از همت علیا نموده متوجه شدیم و اهل عیال و فرزندان خود را که
عاطفت گستری شما سپردم و اگر ما را من از مجال حال کسی نجات دارند که

مشقت

سفر

تامل ننموده می‌توانستند که در ایام غیبت من سامان و سرانجام ولایت

و مملکت نمایند هر آینه آن را از آنجا که او را در درگاه ما اعتبار است و خاطر

او میخواهیم ملتمس او بعز قبول میرسید و اگر از آن شاهنشاه مدارج علیا رعایت

شاهنشاهی این رای را بخود قرار نمیداد مناسب است که فرزندان اهل و عیال

را بدرگاه فرستاده معروض داشتی که چون آرزوی طواف الکعبه سر

ملعیان نموده بود فرزندان را بملازمت فرستاده در باره هر یک

عفو التماس میکرد با رافت کبرائی میکرد گفت که اینجانب را از دل

بملازمت فرستادم هر آنچه رای جهان آرای اقتضای نماید هر کدام

را بنوازش خسروانه و اعزاز امتیاز بخشند که هر آینه صورت مستحسن خواهد

داشت چه بلا باشد آن و چه درد دل گذشت که همه طرف خیر را گذاشت

از آنجا که خدمات مستحسن خاندان آنهاست علی الخصوص هیچ یکی بخاطر اقدس

مرکوز است با وجود چنین اعمالی اگر بخاطر آزرده رسد آن هم زمانیا

بن باشد اما مرا از هیچ وجه نیست نمیخواهم که آواره دشت غربت

گردد اگر هزاران عنایت عاطفت ما یک حصه مبذول است هرگز این اندیشه

بخود راه نمیداد و معطوف خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ زحمه نیست

بهیج خبر مقید نشده عزیمت استلام عتبه علیه نماید و از آمدن جواب ایشان ما را
مسرور سازد و جیبجی را که از رفقت او حالتی است که داد و
کس منهاد مرهمی بخاطر آتش زده او نهد و خود را از زوال و نکال مهجوری و مغفوریت
نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس بود که ایلچی کاردانی به پیش
سلطان روم فرستاده مبانی محبت را استحکام دهد اکنون مصمم
شده است که فرستاده شود متعاقب این منشور والای عاطفت
مصحوب ایلچی یا همراهی همین شخص که این نخل دولت را مثمر بتعین
فرمائیم و همگی همت مصروف آنست که او ادراک ملازمت نماید چه چون ممکن
که پیش از رسیدن ایلچی بعتبه استان گردد [illegible]

[illegible] این منشور الاداب الهی و دستور العمل کار
آگاهی از منبع عاطفت و معدن رافت شاهنشاهی صدور یافته
که منظمان کارگاه سلطنت و کاربردازان بارگاه خلافت از فرزندان
اقبال مند و نوئینان اخلاص منش و امرای عالیمقدار و سایر منصبداران و عمال
و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر [illegible]
فرمان پذیر باشند اول آنکه [illegible] اکثر جمع کارها از عادات و عبادات

و نهرستان
حوضیات

رضای الهی را جویان باشند و نیازمند درگاه ایزدی بوده خود را
دعبیر را منظور نداشته شروع دران کار کنند و مکرا اینکه خلوت دوست
باشند که آن طرز درویشان صحرا گزین است و پیوسته با عام الناس نشستن
و در کثرت بودن عادت جمعی که آن طرق اهل بازار است و ملخاله در
بازار بود توسط و میانه روی بکار بسته اعتدال از دست ندهند یعنی نه آنکه کثرت
گزینند نه وحدت و بزرگ گردهای ایزدی همچون
راغر زدا زنده و بیداری صبح و شام و نیم شب هر روز عادت کنند و در
هنگامی که کار خلق خدا نباشد مطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل
کتب علم اخلاق که طب روحانیست و خلاصه جمیع علوم است چون اخلاق
ناصری و منجیات و مهلکات احیا و کیمیا و مثنوی مولوی روم
شنوا کنند تا از عایت اسرار دین داری آگاه شده در کثرت ملاقات
ارباب تدبیر و خراع از جای [illegible] بهترین عبادات الهی در تنها
خلق انجام مهمان خلایق ست باید که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی
را منظور نداشته ملک باده [illegible] با تقدیم رسانند [illegible] وارثان و مسکینان
و محتاجان بتخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول لیه

نکنند
پذیرند
سعادت
شوند

زبان بخواهش نمی‌گشایند بقدر طاقت خیر کنند و بصحبت گوشه
نشینان خداجوی رسیده التماس همت نمایند و تقصیرات
و زلات و جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه بپایه هر یک را
بجای خود دارند و بمیزان دانش اساس پاداش هر یکی نمایند
و بدل دقیقه شناس دریابند که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و کدام گذاشتنی
است و کدام گناه پرسیدنی و بزبان آوردنی و سزا دادنی است
که بسا تقصیر اندک سزاوار خشم بسیار است و بسا تقصیر بسیار اغماض
کردنی متمردان را نصیحت و ملامت و بدرشتی و نرمی بر تفاوت
مراتب رهنمونی کنند چون کار از نصیحت بگذرد به بستن و زدن و بریدن
عضوی و کوفتن بر ترتیب مدارج عمل نمایند و در کشتن دلیری نکنند
و تامل فراوان بجا آرند که نتوان سر رشته بهم پیوند کرد و تا توانند قابل کشتن را
بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند اگر در نگاه داشتن آن
متمرد یا فرستادن موجب فساد باشد در آن صورت او را از هم گذرانیده از
پوست کندن و در ته فیل انداختن و امثال آن کار که سلاطین کنند
احتراز نمایند و سزای هر یک از طبقات مردم براخور حالت او دهند

مصرع

رعایای فطرت را نگاه شدر ابر گشتن است و نسبت با همت را لیت
سودمند باد و هر کس را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد بیدار حقیقت
دهد که آنچه ناشایسته بر عهم حق میشنید در خلوت بگویند اگر احیاناً گوینده
غلط کرده باشد او را سرزنش ننماید که سرزنش سد راه
گفتن است کسی که از دیرجون آن توفیق داده باشد عزیز دارند
از دم گفتن حق بغایت عاجز اند جمعی که بد ذات و شریر اند میل حق
گفتن ندارند میخواهند که همان طور در بلا باشند و آنکه بدذات است
ملاحظه نماید که مبادا در گفتن من جمال حسن مستمع برنجد و سر رشته راه فهم
رنگ اند لیکن زبان خود را برای نفع دیگران گزند حکم کبریت الاحمر
دارد و خوش آمد دوست نباشد که بسیار کار از خوش آمد گویان
ناخوشنه مینماید و یکبارگیها بنیان بد باشند که ملازم از خوش آمد گفتن
احتراز لیست و در رسیدن داد خواه نفس حق بقدر وسع اهتمام
باید بدیوان میدار فریاد او که شاید بدیوان بود داد او و امی
دار طلبان را بترتیب آمد نوشته می رسیده باشد تا آنست آمده
بحث انتظار نکشند و پیش دستان خدمت را باز از خدمت تقدم

می ماند

الا که حق گوید

طلب زا

مراتب

دیبایه

و تا خبر نمایند و هر که بدی از کسی نقل کند در سزای آن شتاب
زدیکانه نمایند و تفحص بکنند که سخن سازی مغرضی بسیار است و راست
گوی و نیک اندیش کم یاب و در هنگام غضب سر رشته عقل از دست
ندهند و با آهستگی و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و
خویشان را که فزونی خرد و اخلاص شعار باشند مختار گردانند که در
زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن باز میدارند از کلمة الحق
جسبت نورزند و سوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود را بدروغ
گوی متهم داشتن است و مخاطب را بدکاری نسبت کردن
و بدشنام دادن عادت نکنند که شیوه اهل بغیست و در افزونی زراعت
و استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال بسال در اعمار
و قریات و قصبات افزونی پیدا باشد و چنان آسان گیرد
که زمین قابل زراعت همه آبادان شود پس از آن در افزایش
جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل عامل را جدا نگاشته پیش
خاطر نشین خود سازند و باجمال بجمیع رعایا ریزه فرد فرد را بستانند از
و از هیچ اسم و رسم زیاده نگیرند و سعی نمایند که بیابانی و غیر آن در خانه آدم باشد

نرخ و

و محافظت

ریزه

بنای آبنان فرو د نهایند و در کارها بر عقل خود اعتماد
کنند و مشورت بدانها تر کی از خود نمایند اگر بنایند هم مشورت
با از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه حق یابند چنانچه
گفته اند بیت گاه باشد ز پیر دانشمند بر نیاید درست
تدبیری گاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری
و پیر به بسیارش مشورت نه نمایند که عقل درست معامله دانی
دارد خدایی است نه بخواندن بدست افتد و نه بروزگار در
گذرانیدن میسر شود مبادا در جمعی نادان در امری مخالفت نمایند
دیگران خود کس شوند و از عقل درست کاران که همیشه
نگاه باشند باز دارند و هر کاری که از ملازمان او شود بفرزندان
فرماید و هر چه از دست فرزندان آید خود متکفل آن شود که آنچه از
دیگران فوت شود تو تدارک آن توانی کرد و آنچه از تو فوت
شود تلافی آن مشکل باشد و عذرنیوشی و اغماض لطف از تقصیرات
خدمتکاران که آدمی بی گناه و تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیر می شود گاه
بعبرت آوردن اختیار مسلک آدمی باشد که بی گناه تنبیه او باید کرد

و آدمی باشد که هر گناه از و باید گذرانید غرض کار ریاست
تا زکترین مهمات سلطنت است با آهستگی و فهمیدگی تقدیم رساند
و راه ها را بمردم خدا ترس حق آور بسپارد و نیک و بد استهنا
زیرا آزار ایشان بر سد و همواره خبرگیران باشند که با دنیا و مردای
عبادت از شبانیست و مکمش درین خلق خدا را متعرض نشود که
خردمند در کار دنیا که فناپذیر است زیان خود اختیار نکند در معامله
دین که پاینده است چگونه دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر
حق با دوست خود با حق هر مخالفت و تعرض داری اگر حق با اوست
و او نادانسته خلاف آن گزیده است حق شمار نادانیست تحمل رحم
و اعانتست نه جای تعرض و انکار نیکوکاران و خیراندیشان هر گروه
را دوست دار باشند و خورش اندازه نکو دارد و از مقدار
ضروریست تجاوز نکند تا از پایه حیوانات فرا ترک شده بر تبه انسانیت
اختصاص یابد و تا تواند شب بیدار باشد و با مردم بشاید العداوت
نباید بود و سینه ز زندان کینه نباید ساخت اگر از نشیب گرائی هم رسد
زود بر طرف سازد که در بعض الامر فاعل حقیقی ایزد بچون است ایشان

نسخه: کار روز بشب نیندازد

رخنه‌ها را برای نظام سازد ظاهر تجویز فرموده اند و خود
دنبال کمتر کنند و پیوسته از جاسوسان خبردار باشد و هیچ
یک جاسوس اعتماد نکند که راستی و پاطنی بس کمیاب است
پس در هر امری چند جاسوس و خبردار تعیین کند که از یکدیگر
خبردار نباشند و تقریرات هرکدام جدا جدا بنویسانند پس از آن
به مقصود برد و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته
از نظر اندازد و بدذاتان و شریران را بخود راه ندهد اگرچه
این جماعه برای بدکاران دیگر خوبند اما سررشته حساب از دست
ندهد و آن گروه را همیشه در دل خود متهم دارد که مبادا در لباس
نصیحتکان کنند و از نزدیکان خبردار باشد که بوسیله نزدیکی
ستم نکنند و از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار
دشمنی میکنند خبردار باشد که فسادها ازین رهگذر پدید می آید و
از آنکان را بواسطه افزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار در آن وال
از اطراف و جوانب خودگیران باشند و دراز نفس را کوتاه ساخته
لای محض معروض دارد و در ترویج دانش و کسب آن اهتمام نماید که صاحبان

استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند و در تربیت خانه اهتمام
قدیم همت گمارد و از سامان سپاهی ویران عاملی نباشد خرج را اکثر از
دخل نکند که سرانجام معامله در گرد همین است که گفته اند هر که خرج او زیاده از
دخل باشد احمق است و هر که خرج را برابر دخل سازد عاقل نیست و طرح
اقامت فکند از دو هموار مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند
و در روغ عمل تخلف نورزد و درست قول باشد خصوصا با مفسدیان
استغاثه سلطنت و همواره در مشق تیراندازی و بندوق اندازی
باشد و سپاهیان را ورزش فرماید و بشکار مشغوف نباشد و بجهت
ورزش سپاهگری و نشاط خاطر که ناگزیر از تعلق است
گاهگاهی بان پرداز دو یکبار علی‌الجنس از رعایا گرفته بیت
از زراید انبار سازد و نقاره را وقت طلوع نور بخش عالی و نیم شب
که در معنی آغاز طلوع از انجاست فرو ختهباشد و در وقت
تحویل نیر اعظم از برج بندوق چیان و توپچیان توپ سر دهند
تا جمهور را نام آگاهی یافته شکرانه الهی بجا آرند و بگشت بر کاه
گذارد که عوالص او را نظر از سرقه آورده باشد و اگر کوتوال نیابد

سپاهیان

نیر

مضمون قانون او را نگاه داشته در ترویج او کوشند و دزد و سایابانه
این اندیشه بخود راه ندهد که کار کوتوالیا را چون پردازم ملک
عبادت عظیم غظیمی دانسته اهتمام نماید بدین تفصیل نخستین
باید که کوتوال هر شهر و هر قصبه و دیه باتفاق اهل اهتمام علیه
قلم خانها را و عمارت از اول و ساکنان هر محله را خانه
بخانه در قید کتاب در آورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه
ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در
هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد بصواب دید او شود و جاسوسی
هر محله قرار دهد که واقعه شبانروزی آمد و رفت محله می‌نویسانده
باشد و مقرر سازد که هرگاه دزدی آید یا آتش افتد یا دیگر
امری ناخوش سر زند همسایه آن در ساعت معاونت
او نمایند همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند
اگر با وجود علم حاضر نشوند گناهکار باشند و بی خبر همسایه و میر محله
و خبرداران محله کس مسافرت نکند و کسی را در محله نگذارد
که فرود آید و جمعی که مسافر مستأجر باشند ایشان را در سرای علیحده

اماوان بسازد و میرمحله و خبرداران برای تعیین نماید و بتوسط

احوال دخل و خرج هر کدام از روی دوربینی دریافت ملاحظه

نماید چه هر کس دخل او کمتر است و خرج بسیار یقین که با بلای

عینت بردی نماید و نمیکند آیا و خبر اندیشی را از دست نهد

و این کاوش را ببراید انتظام داده نه سرمایه اخذ و جبر نماید که دلال

(مراد از تحقیق)

هر قسم را ضامن گرفته در بازارها تعیین کند هر چه خرید و فروخت

شود اعلام نموده باشند و مقرر سازد که هر که بی اعلام خرید

و فروخت نماید جریمه بر هر نام مشتری یا بایع در روزنامچه می

نوشته باشند و هر چیز که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق

میرمحله و خبردار محله واقع شود و دیگر آنکه چند کس از اهل محله کوچه بکوچه

و نواحی شهر بجهت محافظت چوکیات تعیین نماید و سعی

کنند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نمانند و تحقیق و بردی دزدان و گرد

بروانگه و غیر آن [illegible] نماید اثری از آنها نگذارد و هم اسباب

گم شود یا بتاراج رفته آن را با دزد آن کس پیدا سازد و الا بعهده برآید

و اموال غایب و فوت شده تحقیق نماید اگر وارث باشد به آنها گذارد و اگر نه نام

نوشته کرده شده

سبب آن دو شرح از ابر گاه نویسد تا هر گاه که صاحب
شهود باشد و سوال باید درین معامله نیز خیر اندیشد و نیکو اندیشد
انکار شود بر دکه مباد اچنانچه در بوم روم شایع است بظهور آید
و بنهایت پیروی نماید که اثری از شراب نباشد و خرمن
بزرگ شده و خسته شده و گشته از اتفاق عالم آنچنان تنبیه
باید که مردم عبرت گیرند و اگرچه وای علمت و هوش
از برای چون دوا انکار برد تعرض بر احوال نباید کرد و در آزار اینها
اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن روز
تحویل نور بخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است
عید دیگر نوروز دهم ماه مذکور که روز فرخ است عید دیگر سوم
اردیبهشت ماه است عید دیگر ششم ماه خورداد است عید دیگر
دهم آبان ماه است عید دیگر نهم آذر ماه است و در دی ماه
سه عید است هشتم و پانزدهم است و سوم عید دیگر دهم بهمن
ماه است عید دیگر پانزدهم ماه اسفندارمد است و عیدهای متعارفه
را دستور منکرده باشند و ترتیب نور و روشنی طریق تبرکات

چراغان کنند و در اول شب که حجاج آن عید باشند نقاره
نوازند و زنان بالضرورت بر اسب سوار نشوند و کوزهای آب
دریا برای غسل مردان و آب برداشتن جدا سازند و در آن
زمان کوزهای دیگر مقرر ساخته گردانند ذکر آنکه شاهنشاه ...

چون بنهاد همت اعتدال گزین و شاه معدلت آئین

این نیازمند درگاه بی‌نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهی
و استقلال بحر و لای ظل الهی آنست که جمیع سکنه و رعایا و سایر
خلایق و برایا که بدایع و ودایع ازیادت الطاف امانات ایزدی‌اند
در جناب کبریایی در ظلال عدل و انصاف آزاده خاطر و آسوده
حال بوده در وظایف شکرگذاری که موجب ازدیاد نعمت و استدامت
سعادت است رطب اللسان و عذب البیان باشند المنة لله
که روز بروز صورت از مکامن قوت بمواطن فعل رسیده جلوه
ظهور نموده و همواره امرای اخلاص منش و حکام عدالت نژاد
که نقد معاملات ایشان بر محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف
و اقطار ممالک محروسه بر شاه راه اعتدال سلوک نموده داد و داد

کنند

این معنی

گستری می‌شوند و بمساعی خدمات پسندیده منظور
نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه
ارتقا و اعتلا می‌نمایند و چون بسبقت عبودیت و خدمتکاری و
دولتخواهی و جانسپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیه موتمن
الدولة البهیه مستشار الملک الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه
زائد الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایت والاحسان نظام الدین
شهباز خان که مزاجدان بساط اقدس و پرورده نظرهای
خاص الخاص است و از مبادی ملازمت تا غایت هر خدمتی که بدو
تفویض نموده‌ایم بنوعی که مرضی خاطر اشرف ارفع بوده تقدیم
رسانیده از محض رشد و درستی سعادتهای روزبه
شمارانست درینولا موجب فرط عنایات و کمال التفات
حکم نمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض
البسط تمامی کاروبار ملکی و مالی صوبه مالوه که خاصه ممالک دلگشا است
از مهام خالصات و مهمات جاگیرداران و زمینداران
تمام و کمال بطریق استقلال بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض

باشد که در معموری آن بلاد و امصار و تکثیر زراعت و محصول
و تعمیر مواضع و مزارع و محافظت سپاهیان و مرمت قلوب
شکسته و رعایت خاطر رعایا و قطع مفسدان و استیصال متمردان
و تقویت ضعیفان و تنبیه ظالمان و تائید مظلومان و جبر متکبران
مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان
و امرا و تابینان ارباب مناصب بنوعی که نام بنام در درگاه والا
یافته موافق حاصل جاگیر بلا قصور واصل شده باشد باید که امرای
عظام و سایر جاگیرداران و کروریان و زمینداران آن صوبه
عمدة الملک مشار الیه را صاحب صوبه باستقلال دانسته از صلاح
و صواب دید او که هر آینه موافق حساب و مطابق قانون اید
مقرون خواهد بود بیرون نروند و هر گاه طلب نماید حاضر و بکار آیند
شاید تاخیر و اهمال جایز نبودند و نیز حکم جهان مطاع شرف
صدور یافت که هر کس بصلاح و استصواب آن عمدة الملک
عمل نکند محال جاگیر او را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید
تا دیگری از مخلصان عتبه علیه بجای او نصب فرمایم که انتظام سلسله

مهمات

جهانبانی در استحکام رابطهٔ عالم‌آرای ما بین عتبهٔ علیهٔ جلی
لطف و فیض امور نموده گوهر سلک منسجم است ما بین در جمیع ضوابط
قوانین پادشاهی و اوامر و احکام جهانداری که پرپایی اساس مبانی
سلطنت و رکن قصر خلافت است ثابت قدم بوده در اشاعت
و اعلای این آداب آنچه کمال اهتمام لازم دانند چه از اطراف اقالیم اخبار رسد
از توجه احوال سعادت قرین خود دانسته همه امیدوار الطاف
گوناگون و عنایات بی‌منتهی افزون باشند چون مواکب انجم ثواقب شاهنشاهی
درین نزدیک تسخیر دکن متوجه است چه والیان آنجا ممالک
ممالک غفلت بوده دست تعدی ارباب ستم گشاده‌اند
و هر قدر عنایت پادشاهی مبذول داشته در لوازم اطاعت اهتمام نورزیده‌اند
باید که با خصوص آن رکن السلطنت زودی رفته سرانجام آن کار
نموده نماید که موجب تحسین و آفرین گردد چون رایات اقبال
لشکر گوالیار نهضت فرماید آن رکن السلطنت را با جمیع حاکم دیگر
صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر در ملک دکن رفته محو آثار
آن ملک نمایند و در آسوده ساختن و رفاهیت جمهور شکسته دیار دکن از

ظاهر گردد

سپاهی و رعیت مساعی جمیله بظهور آرد و هر کس که از روی
عقیده نیز از اضطرار روی نیاز بدرگاه آورد او را بعواطف
ظل اللهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر عقود لطف است

فرمان حضرت شاهنشاهی [illegible]

متصدیان حال و استقبال و کار
فرمایان کل و جزء ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت
انتظام که از ابتدای جلوس برادر نیک جهانبانی سنه مبارک
از قرن ثانیه آغاز انتظام مهام دولت و اقبال و زمان انکشاف
صبح جمال و جلال است فرمان عدالت عنوان و منشور رأفت بنیان
بارقه بروز و شعشعه ظهور یافته که چون ناموس اکبر و قانون اعظم
سلطنت ابد پیوند الهی جل جلاله بمقتضای حکمت بالغه ازلی
که سلسله جنبان ذره و کبر عالی ایجاد و لغتبه بردار لیس ملکی دایره کون
و فساد است چنان اقتضا کرد که ریاست ممالک و سیاست مدن
که عبارت از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتظام کاسب و تاجر بدستیاری
پادشاهان عادل و مدبران شهریاران دریا دل جلوه نما و صورت
پذیر باشد و بنا از وجوه خراج که مدار علیه انتظام عساکر نصرت و جنود اقبال

بحارستان اعمار و اموال چون و چرا در آمد که اگر سنجیده میزان
سنداں ارباب صیانت و دیانت که نقاد آن نقود اجناس نو یا
والی و متوهمان اعراض و جواهر النفیس و اقتنیه اند کرده و هر آینه جمیع مصالح
کفایه‌ید نجامد و تمامی محامد بنده‌ایم گشت لله الحمد که از مبادی احوال لکفف
اشتمال کلیه بحکم خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلالت مواطن
تا در لوازم رفاهیت عموم بریت و مراسم تربیت خصوص رعیت
که بالحقیقة فرزندان معنوی و ودایع خداوندی اند معروف لعهد
والمنه لله که با شارت لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان
و دیگر ممالک محروسه منهل ضاف ناز و نعیم و مامن مسافران هفت
اقلیم است و رسولا معتصب کنز توسعه مراحم ذاتیه و تکمله مکارم فطری حکم
نافذ و امر جازم نفرا صدار و اعزاز یافت که از اصناف
حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن
و نمک و شکر و اقسام عطریات و انواع کرباس و پنبه و انبات
پشمینه و ادوات حرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب
و هیمه و نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش

و حافظان عقاید و احوال خلایق اند
باج اشیا است که در بازار بیع
و شرا و جا رسوی

جمهور انام و املاک معیشت خواص و عوام است سوای اسب و فیل و شتر
و گوسپند و نزد اسلحه و قماش که در تمام ممالک محروسه تمغا و باج
و زکوات و صد یک و آنچه از قلیل و کثیر مکرر میشد اند معاف
و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان کارخانه سلطنت
امثال این امور معمول میداشته اند ملاحظه خبرداری بوده که دست
تطاول اقویا بر ضعیفان دراز نگردد و پای تعدی زبردستان کوته
اندیش سر کوب زیردستان خاک نشین نگردد اکنون که بالهامات
و شوکت و اهبت پادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار
عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک تتق بسته لنگرانه الطاف
منعم حقیقی حاصلات آن همه اشیا که خزینه موفور و گنجینه معمور را بغزاران
هیچ چیز که بمصالح ملکی مستغنی نشده بتمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان
کامکار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و
جاگیرداران امصار و عمال خالصات و مقاطعان و تقبات و جمع
راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان ممالک و زمینداران و
زمامداران ممالک مضمون فرمان معلی را بگوش هوش جای داده در اجرای

مواضع بعض دیهات

بحکم جهان مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه از دقایق امر لازم الاتباع فرو نگذارند

فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرمان روای خاندیس

امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا عصاره خاندان مجد و اعتلا زبده مخصوصان سعادت آئین خلاصه مخلصان صلاح اندیش مورد الطاف پادشاهی مصدر آثار خیرخواهی و اثر الصدق راسخ البرهان عمده اهل دول راجی علیخان باضعاف الطاف پادشاهانه و اضعاف اعطاف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد لله والمنة که بیمامن توجهات سلطانی از لیت و بی از غایات سبحانی انچنین صبح عظم الفرید فهم ازمطلع الطون بیمامن ظهور روی نموده چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ بود موجب مزید اربدی و ازدیاد عزت او و اولاد و نژاد او گشته در این ولا که تا بیا گیتی جهانیان شد و بمکارم توجهات باطن قدسی مواطن شاهنشاهی در بعضی مهمات کل دکن و انتظام مهام حکام انجا بان مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن انکه قدر این عنایات

کبری و شکر این عطیهٔ عظمی وابسته بهمین همواره در امتثال اوامر
و احکام مطاعه کمال سعی و اهتمام نماید که کار آن ایالت پناه روز بروز
در افزونی باشد و الحق همیشه از آن مظهر خیر اندیش خدمات
پسندیده که لایق خیرخواهان دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند
عوزانه بوقوع بظهور آمده و همین مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است و انتظام
احوال آن سعادت آیین نوعی که غبار اختلال بر دامن آن پسندیده
منش دید ضمیر عرش نظیر است و از آنجا که فطرت سلیم و فطانت
مستقیم آن هوشمند سعادت آثار متیقن باطن اقدس است
باید که همواره مطمح نظر دوربین و مطمح ضمیر سعادت گزین باشد
که بتاییدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیهٔ اقبال و رقوم
زایچهٔ احوال ثابت الانقیاد و اطاعت حضرت ما و دیباچهٔ ازدیاد
سعادت و ارتقای دولت ارباب دین و دول است و مخالف
انحراف از قبله‌گاه عتبهٔ ما عنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال
سرمدی است بر اصحاب ملک و ملل و بر عالمیان هویداست که از
ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا امروز که سن سال است از

امارت و ایالت سیاه

ثانی که اول بهار سلطنت و نوروز سال اقبال است بهر طرف
لوای دولت عزیمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته فتح
رافعان طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود اقبال بوده و درین مرتبه نهضت
رایات عالیات که بجانب سجاب اتفاق افتاده بود بجهت تصفیه کابل
و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه و گوشمال افاغنه و تادیب بلوچان صوبه
قندهار بود و تائیدات غیبی هر اراده که در باطن الهام موطن ما که مرآت
جهان نمای غیب است صورت بسته بود جلوه تبرازان در عالم ظهور آمد
اگرچه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف بود اما چون
عظمت و شوکت حضرت شاه عباس که فرمان روای ایران
دوست رابطه یکجهتی سابق را منظور داشته ایلچیان کاردان معه
عرایض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص
و انکسار نموده استمداد همت و هرگونه استعانت کرده بود از قدیم الایام
آبا و اسلاف او مبدا ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحب قرانی
میدانسته اند چنانچه استخلاص امرای روم و استطلاق ترکمانان آن مرز و بوم
بالتماسهای جد بزرگش شاه اسمعیل و خروج آن پیر و آن جماعت از جایز

نور رخ ظاهر است در الطاف حضرت جنت آشیانی پادشاه [illegible]
مغفور معلوم همگنان درینولا که ایشان را کار پیش آمده باشد فوت
پادشاهی اقتضای آن نموده که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع
فرموده‌ایم و قلعه‌ها را بمیرزایانی که از منتسبان آن دودمان اند مسلم داشتیم
و سرکشی از عنوان تا جای مطلوب و مرغوب خاطر اشرف و اقدس بود بعد از
فتح آن خواستیم که سجده شکر پروردگار و متصاعده و اشجار عظیم متراکمه
طغیان آبهای طوفانی که در راه بود در عساکر منصوره از این جبال
منیعه بتوفیق ایزدی با مواکب عالی روی توجه بآن حدود فرموده و حکم عالی
شده بود که چند هزار نجار از ایشان چابک دست تیشهٔ فتح خانه
علیا مرتبت در تفسیح و توسیع راه ید طولی می‌نمودند چنانچه در اندک
فرصتی تا انتهای کشمیر و کوهستان تبت سیر فرموده طنطنهٔ کوس عزیمت
بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً امر که بلطافت زینت کابل بهجت مشحون
انتهای ساختیم طرح قلعهٔ جدید که حصن حصین خطهٔ [illegible] تواند بود بتوفیق حق انداختیم
و حجاب مکنون خاطر داد و اندیشه که جمیع بهادران شجاعت پیشه را
بیشتر تعیین فرموده ولایت بدخشان را مستخلص ساخته بمیرزا شاهرخ

دالله

بر آن سر زمین که از عطیات
مجدد گاه حضرت الهی بود بجا
آوریم با وجود جبال
مرتفعه

مستخلص
مستخلص

الرابع

عزیمت فرمائیم لیکن درین اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه
عبد الله خان اوزبک نشین توران با تحف و هدایای متوافره
و کرایم الطایف تواتر و توالی بدرگاه عالمپناه رسیدند چون مطمح نظر
بلندبین غیر از موافقت و اخلاص از ارباب دول امر دیگر
نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک
لاهور که مرکز ممالک محروسه است نزول اجلال فرمودیم و متنبه و یاد
افغانان کوه نشین و کوتاه بین نوعی شده که اکثری حلقه
بندگیها در گوش کشیدند و آنانکه سر از ضابطه اقبال ما تافته هر الکی
هزار اسیر چنگال سطوت و جبروت ما که ظلال قهر و جلال کبریای
الهی است ملک شده در سمرقند و بخارا و ترکستان بغربت
افتادند و چون ازین جهه خاطر اشرف بالکل جمع شد بمقتضی
الملک لله درین زودی در ساعت مسعود و زمان محمود که
نشیب بلندمنشان زوایای مینا و مختار دقایق شناسان جداول
اسما باشند دار السلطنت اگره را مقر جمعیت میفرمائیم و در
مشغول ان مقدم عالی ابواب فیض و افضال میکشائیم و پیش از انهضت

صوبه مواکب علیا چون اندیشه انتظام بخش جهانبانان بمزید رفاهیت و تعمیر
صوبه مالوه معروف گشته شاهزاده کامکار خورشید رخ زهره ناصیه و
واقعات فرق باهره عظمت و جلال غره التاج فرخی و فیروزمندی واسطه
العقد سعادتمندی و خوش‌بندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآن
صوبه منظور ساختیم لایق آنکه این مشفع را عین قبول رحمتهای الهی و محض فرقد
سعادات نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی جمیله
تقدیم نماید و بتازگی خود را مورد عنایت خسروانه گرداند و چون
مسافت روی نموده همواره قدیمان را با عرایض اخلاص و شمائل مراسم
یگانگی بتقدیم میرسانیده باشند هرگاه آن زبده ارباب اخلاص را در
امری از امور احتیاج بامداد و کمک شود حقیقت احوال مشروح بعرض
گرامی شاهزاده کامکار رساند سفارش آن زبده مخلصان
بحضور اشرف فرموده‌ایم که آن مخلص هواخواه را از نگهبانان خاص و ثابت
قدمان شاهزاده اخلاص دانسته در همه باب انواع امداد و اعانت
نماید درین هنگام که نسبت آن عمده ارباب عقیده باین درگاه نوعی در
شده که با انواع استدعای او مهمات و معاملات دیگران ساخته و پرداخته

آمده جای منقالت و مقاصد خاصه آن مخلص هواخواه باید که هیچ گونه اندیشه
بخود راه نداده و قرب خود را با شاهزاده جوان بخت از مقدمات
دولت روزافزون خود دانسته در مراسم اطاعت اهتمام نموده
منشرح خاطر و مسرور بال باشند و بر هوشمندان پوشیده
نیست که سلاطین عالیمقدار که مسخر عالم و عالمیان بجز اخلاص
اطاعت مطلوب و مقصود ندانسته اند و کمندی که بمقتضای دور
و کار را با خود این نوع را منظور داشته در ناسپاس مبانی اخلاص
و عقیدت رسوخ نماید هر آینه ننگ و ناموس او بحال خود باز نمانده موجب ازدیاد
اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت پناه خود از مخلصان قدیم و از هواها
هواخواهان مستمر الاخلاص است و آنچه در آن مرتبه که اقتضای الملک العظمی
السلطنت الکبری قدوة الخواقین العظام عمدة الامراء الکرام رکن
السلطنت مبارزالدین اعظم خان بدان حدود در رفته بود و لوازم
دولت از آن خیراندیش بوجود نیامد بواسطه بعضی امور که محتاج
بشرح نیست بوده همانکه در اخلاص آن راسخ الاعتقاد فتور نرسیده
باشد و لهذا دیگر باره او را بانواع عنایات نموده میان عالمیان ممتاز

پیش نهاد همت والا نهمت
ایشان است از حکام دیار
و ولاة اقطار
و والیان

ملک

الممالک

بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه بامارت پناه عمدة الملک
مشتبار الدولت مؤتمن السلطنت قدوهٔ مقربان سریر زبدهٔ
محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب علم و حکم مظهر فضل اوفیا
و فیض اتم جامع الکمالات صوری و معنوی ناظم مآثر دنیوی علامی شیخ
ابو الفضل که از دستیاران بزم عرفان سررشتهٔ مانسبت
دراست فرموده ایم تا خیابچه علامی مشار الیه نقاده مخلصان درگاه
است آن مور وحدت پسندی نیز مجموع باطن و مطمح حال گشته در
سلک کمال ارباب اخلاص درآید و او را همواره منظر مرحمت دیده و از
یکجهتان صمیم القلب تصور فرموده عنایاتی که در خاطر اصلاح اندیش آن
او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امیدواری عالمیان
گشته دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ زادان عالم گردد و
مخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن خیرخواه قدیمی مجددا مصدر
خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف
آید پس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمائیم تا من بعد
هیچ احدی دربارهٔ وافر الاعتقاد سخنان ناشایسته بمسامع جاه یار نر

وبازار ارباب غرض کساد پذیرد بواسطهٔ آنکه این حدود را جای
گذاشتن و مسافت بعید طلب داشتن لالی بحر عمان ارادت
از ین وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد
که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص و عقیدت
همه این مصدر آداب خیراندیشی فهمیده بعرض اشرف رسانند بنابر آن
افادات افاضت مآب حکمت مرتبت معرفت انتساب جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول عمدهٔ مخلصان درگاه زبدهٔ مخصوصان
بارگاه مقرب الحضرت السلطانیه اعتماد الدولت الخاقانیه المخاطب
بملک الشعرائی شیخ ابوالفیض فیضی را که در ظلال عنایت ما تربیت
یافته و هرگز از درگاه والا تجویز دوری او نفرموده ایم و در مورد اینها
همه سنج و دوربینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فیضی همراه
شناسایی او در حضرت ما ظهور تمام دارد پیش آن ارباب
جلال فرستاده ایم که صنوف عنایات ما را آگاهی خاطرنشان ساخته
آن نیکخواه سعادت آگاه را بجلایل توجهات پادشاهی و مکارم
عنایات نامتناهی موثوق نماید و سخنانی که گوش زدها از طرف ارفع

تعاوه

بتمام برساند و سرایر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقایق
ارادت و اختصاص او را نیز مهمیده و معیار دانش سنجیده بموقف
سمع عالی معروض دارد باید که آن مخلص خیر اندیش سخندان حقایق بنیان
ما را چه از آنچه در رقم عنایت مشحون و مندرج است و چه آن کلمات
قدسی سمات که زبانی با فاصت مآب مشار الیه در خلوت
فرموده ایم بسمع دانش اصغا موده و مراتب الطاف خسروانه و مدارج
اعطاف خاقانه را بتفصیل در اندیشه خود دریافته احیان اهتمام مخلصانه بکار
آگاهانه نماید که حکام دکن کلهم علی الخصوص حکمت پناه امارت انتباه
منظور انظار خاقانی مشمول اعطاف سلطانی برهان نظام الملک که مجددا
تربیت یافته این درگاه است لوازم نیکو خدمتی و قوانین حق شناسی
بر وجه اتم اکمل بظهور رساند و بسخنان کوته اندیشان نا عاقبت بین از
جادهٔ اطاعت و عقیده انحراف نورزد و چه اینمعنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت
گزین و هم موجب امن و امان خلایق آن دیار (یعنی برهان) خواهد بود و چون مدتی بود
که وکلا و عرایض حکام دکن بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود درین هنگام
اثر خبر رسید که حکام دکن کسی فرستاده اند لیکن از انجا که عنایات بادشاهانه شامل حال

زبان

و آن مخلص خیرخواه را با بهنار ارتباط تمام آن را علاوه عنایات آن هواخواه
حقیقی دانسته چندی از معتمدان درگاه را که بمزید عنایات و التفات مخصوص اند
همراه افاضت نامه مذکور فرستادیم باید که در سامان و سرانجام آن جماعه
بزودی روانه ساختن بدرگاه معلی کمال سعی لازم دانند و بمقتضای ظهور
عالیه لظهار مایه الظهور نموده هر مطلبی و مهمی که باشد بوسیله افاضت
مآب مومی الیه معروض درگاه معلی سازد که از انجا که کمال عنایت
قدسی مراتب در باب آن مخلصان هواخواه مرکوز باطن اقدس است
البته در معرض قبول و انجاح مقرون خواهد بود بموجب وفور عنایات و التفات
که بآن مخلص شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسب عراقی
با زر و هوار و یک قطار شتر دلپسند ولایت جهت آن مخلص خیراندیش
فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته بقیه باطن اقدس
را شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آرای خود دانند و چون همواره
توجه عالی در تربیت و ترفیه مستعدان طوائف انام سیما طبقه ارباب
علم و حکام مبذول است بنابران نوشته میشود که حکمت و حذاقت مآب
فضایل اکتساب جالینوس زمانی حکیم مصری را که از ان حدود اند خاطر نشان کنند که بالکل

بدرگاه معلی رسیده بحکمت آیات شاه رالیه ملحوظ شد و بعضی کارها
که منشأ رالیه در انجا دارد به نیکو وجه الفرام باید که از ضیایت خاطر اشرف
اقدس خاطر بود پیوسته خاطر ملکوت ناظر را متوجه حصول آنها داد و امال خود
دانسته امیدوار عنایات گوناگون باشند و ایضاً غرض شاهنشاهی به
حکومت پیرا ارباب پناه اخلاص و عقیدت دستگاه
عمده اعاظم حکام زبده اماجد انام سره مخصوصان درگاه تجاوه
خیرخواه منظور الطاف خاقانیا مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات متواتر مطرح
توجهات متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلایل مکارم
شهنشاهی و جزایل مراحم ظل اللهی مفتخر و مباهی بوده بداند که چون
آن شوکت و حشمت دستگاه از صدق طویت التجا بدرگاه گیتی پناه که موطن
ملاحان ماز ولیعزت و ملجای مستعدان همت اقلیم است آورده بعهود و مواثیق
در ضمیر الهام پذیر منقش است که در ولایت دکن با ولتوایفی ما بین و ظهور این
امر جلیل موقوف بسعادت وقت بود الحمد لله فتحی که خاطر قدسی متوجه است
بر خیال رحمی آمد بتوجه اقدس صورت یافت و عمده اماجد عظام راجی علیخان
که مکرر البرهان عنایت و منشور النظایر است از قرار گسته تا بحدمت را نمودند بود

بوسیلهٔ ظهور آن مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شده بر همه نیکبخت
قدر آن دانند که همیشه حضور اشرف ما را بخاطر داشته در اظهار آثار
اخلاص و حقیقت که سرمایهٔ دولت دو جهانی و پیرایهٔ آبروی جاوید است
جهد موفور نماید و درین هنگام که اندیشهٔ انتظام بخش جهانیان بمزید ترفیه و تعمیر
ولایت مالوه مصروف شد شاهزادهٔ کامکار برخوردار غرهٔ ناصیهٔ دولت
و اقبال قرهٔ باصرهٔ عظمت و جلال درة التاج فرخی و فیروزمندی
واسطة العقد سعادتمندی و حق شناسی فرزند ارجمند شاه مراد را بصوب
مندرستم آن آرزو و سعادت انگاشته بمشورت عقل دوراندیش در
استحکام مبانی هواخواهی فراوان کوشش بکار برد و بوسیلهٔ عرایض
اختصاص فرستاده گلشن بهجتی تازه دارد که هوشمندی و حقیقت
شناسی حرز متین و حصن حصین ملک و ناموس است و بر ارباب دانش
و بینش ظاهر و باهر است که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش
نهاد همت والا دارند از حکام دیار و ولات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب
و مقصود نداشته اند و چون باطن اقدس متوجه ازدیاد سعادات آن عزت
پناه است خواجه امین الدین را که از ملازمان خاص و مریدان با اخلاص

شد و

۷ بهمت

فرستادیم که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً
خاطرنشان او سازد و باید که بکوشش هوش امعان نماید و انتظام و اتساق آیات دولت
از کمال خردمندی و خوش پسندی چنانچه در ملاحظه ما فهمیده است بظهور
رساند و قوانین ما را بدستوری که در ممالک محروسه جاری و ساری
است لایح گرداند و گرگ سیرت شعاران کوتاه بین را که چشم بینش بازی
نبینند و غیر از فساد و اختلال نکوشند در بهمان دخل ندهد و در رعایت
خاندانهای قدیم و در پیش آوردن اصحاب اخلاص که براست گفتاری
و درست کرداری مشهور و موصوف باشند کوشش نماید و در اعتبار
ارباب علم و فضل و اهل دانش و حکمت سعی موفور بجا آرد و شبان روز
را در مرضیات الهی معمور داشته اذهان آگاه باشد که دست اقویا از
ضعیفان کوتاه بوده زیردستان در مهاد امن و امان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و چون منشور عاطفت بآن عمده مخلصان شرف صدور یافت بخاطر
ملکوت ناظر بمقتضای شمول رأفت که احاطه عموم خلایق دارد رسید
فرامین قضا جریان بنصایح تبیان بعادل خان و قطب الملک عز ایراد
یابد که از توفیق همون اهنما شود و در لوازم اطاعت بر خلاف سوالف ایام سلوک

اقدس

اعلای

نمایند چه از آن معتبر که عنقریب تائید دولت ابد پیوند ما با هم
اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و بلاد شوند و هر روز هزار
گونه عنایات دیگر دیدند اگر بواسطه خورد سالی و هجوم کوته بینان که بعد مسافت
را حصن حصین خود خیال کرده بغفلت بگرایند نیز توفیق ربایند و تا هرگز
آسیبی نرسانند اندک فرصتی تمامی ملک آنها باین ترتیب کرده ما تعلق خواهد دار
باید که عنایات اعلیحضرت خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود دانند
[illegible] المنة لله که از آغاز
ابتسام صبح اقبال که مبدای جلوس ما و رنگ سلطنت ما امروز که عوام
سعادت انتظام خلافت ما ربیعین پیوسته در نظر و در پیش عنوان ربیعان
بهار دولت و اهتزاز ریحان حدیقه انفاس ست یکباره همت ملک
اعتصام تکمیل و تربیت مستعدان هر صنعت سیما متغرقان بحار علوم است
و علی الدوام متکلمان هر فریق در جواب سر روا الامطالب عالیه رسیده
کلفات صورت [illegible] اند و جریان حکمت الهی بر آن صعدت پذیر
گشته که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالیات فرقه گرامی هنگام [illegible] همچنین
این گروه نیز جویای مطالب الیه و وصول محفل عالیه که محفوف مفاخر و معالی است

۷ سایر

[illegible] اول جوانی
و اول بهار
و اول شهر [illegible]
[illegible]

و للوع نیراد[illegible]

الاعتبار [illegible]
[illegible]

می باشند درین هنگام که صیت فضایل و کمالات کسبی و ذهنی آن آفتاب
اتصاف قریب الشمایل جامع الکمالات چلپی بیک مکرر بسمع اشرف
رسیده بود چنانکه حسن جلادت ذاتیه او بر باطن الهام مواطن پرتو انداز
شده معلی لطلب او بشرف ظهور رسانیده مستحسن آنکه بتایید الطاف الهی و بیالی
مکارم شاهنشاهی محل امید بانقصوب صواب بر بندد و بزودی درین وقت
باستعداد حضور فایض السرور مستعد گردد و در آمدن و آوردن
ارباب استعداد اهتمام نماید و بسعادت تمکن فنا حاجی شیرازی ذبا
سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوه ظهور خواهد رسید

[illegible] شاهنشاهی

عرضه داشت کمترین بندهای ابوالفضل بتوجه شاهنشاهی
عنایت ایزدی شامل حال اولیای دولت و دشمنان بدولت
سحاب تباه گرفتار امید که جمیع سرکشان و نخوت فروشان بباد افراه
خود گرفتار آیند صاحب مرزی روز خوریان زد هم خور و اد الهی پیوس رای
و سور یار ایی و ناتمامهای تحول نامه طلبیده بودند آمدند تا حال اینها ملازمت
شاهزاده نیامده بودند و برهان را تیز نبرده و در جوابها ملتمس و مبالغه
وانمود نمایند خلعت داده مشار کرداند روز کوس قاصدان جانند بیا

شاه مراد مرحوم

[illegible] نام حسینی [illegible]
دوازده سال سلطنت
و [illegible] در شهر

آمد و از شنیدن سانحهٔ ناگزیر شاه مراد دل ملول شد چون آمدن [illegible]
انکشاف احوال نمود اگرچه بر حروف و حکایات دکنیان اعتماد نیست
اما کار بر [illegible] دشوار است و از غلامان حبشی در آزار هر چند
بهادر خان و قطب الملک و شاه علی [illegible] رسیده اگر میرزا
شاهرخ برسند و کمک دار [illegible] که تحریر [illegible] شاه [illegible] باید
شد شاه بهادر خان که از کمک بیست [illegible] احمدنگر بجهت درآمدن شاهزاده
سهل بود و خبر وی خزینه ناگزیر را چه من فهمیده ام کار دکن سهل
است اگر همراهان و یاران حوصله می یافت احتیاج این همه نبود
که کارهای این دولت جاوید طراز [illegible] ایزد تعالی بمحض [illegible]
جهانی کرده است شاه ما پاینده دادگری و دولت روزافزون باد

[illegible] عرضه داشت کمترین بنده‌های ابوالفضل حقیقت
دانی [illegible] بسجود قدسی آستان عرضه داشت کرده بعد روز
[illegible] ملک گیری گذشته برآمده بسعادت ملازمت شاهزاده والا
اقبالی دریافت و از دیدار [illegible] چشم و دل [illegible] بیدار
به هوشیاری و آگهی بر نویسد با از عقیدت و اخلاص بدرگاه مقدس [illegible]

دارند

البته تعالی آن نونهال دولت را در ظلال عاطفت بکمال صوری و معنوی
رسانا(د) بجهت معلوم فرمودن اطوار و اوضاع سه روز
دیگر نگاه داشتند و فهمیده شد که دستور العمل آبای ملک
نوشته داد و قریب سه لکه روپیه نقد و اسب و یراق و خلعتها
که سرانجام یافته بود تمام را بدیشان سپرد و صاحب صوبه از روی کرامت
فرمان آمد پس در زمان فرستادن لشکر و خزینه صادر شده بود اگرچه
بعنایات الهی برای فتح احمدنگر لشکر فراوان است لیکن تنها نه
نشنید ملک برار و ملک احمدنگر ضبط نمیشود باید که جمیع زمینداران
شاهزاده هم باشند تا اگر جای مددی در کار شود کمر خدمت
بندند و مردم بر جاگیر بسیار تغیر شده و جوهات وارند و ملک تقسیم
یافته است و حکام را بر ساختن نشسته و از تغافل شاهزاده و الا
که از تغیر و تبدیل جاگیر خبری کم بدست آمده و خرج توپخانه و احدیان و فرمان
نتوانسته بحال شود اگر خزینه عنایت شود که بخالصه اردو توپچیان معهود
نگاه دارند از آن طرف ها بجهت قلعه گیری نیز در کار است و کمک زیاد
در این ملک کس کم بهم میرسد از آن هم اگر خبری عنایت شود بجای خود

در ابداق

جزوی

بیستم اسفندارمذ ماه الهی حقیقت مآب صحیح متوجه معنوی حقیقی مینو امید که
بزودی و خوبی بدین دولت که سرمایه سعادتهاست مشرف
گردد و از گوناگون غم و اندوه رهائی یابد دولت و سلامت باد

[illegible] عرضه داشت خیرخواه شیخ ابوالفضل

همواره بظاهر و باطن صورت و معنی بدعای دوام دولت جاوید طراز
قیام داشته و میدارد و امید که همیشه بصحبت و بهجت کامروای جهانیان
باشند گرامی اوقات در صید دلها گذرد و خواهشهای مردم را
بنالیده یا سخنها چاره گر شوند و هیچ نشنود که مردم میروند و آنانکه هستند
آزرده اند و عرض میرکاه والا نمیتوانند و التماس طلب میسر نبود بسیار از این
بیع حرمت روی داد از برای خدا حق متوجه مهمات شوند و یک یک را در
خلوت طلب داشته بزبان خویش دلاسا نمایند و اگر از کسی لغزشی رود
اغماض فرمایند گروه گروه خلق خاصه بزرگ منصبان و خدمتگذاران نزدیک را
بپای اندازه احسان کردن و سرمایه دل بدست آوردن خیر جز نیست الانعام اگر بمقتضای
رنگ کم باشد چنان دادن اگر به لعلانه از خلعت و اسب و زر و الوس
دیگران و در مجلس نشاندن و سخن سجن در نزدیک استاده کردن ...

دارد

سخنها د

بنهان

افزودن و جاگیر دادن و با التفات یکی کردن و نمبازامی دم زدن برچی

باشند که جمیع این جماعت آنچه ظاهر فرمود و بعضی بندی را در خور این امور

از هنگام فرخی نماید اینست که دانشمندان کارآگاه بهنگ قراب طعام [illegible]

نیکو انداز اندام کشیده اند و دیگر کهندی از خاصان که بر اسپ و در [illegible] للقیاز

داشته باشند فرمود که احوال را با ملاحظه خلوت بعرض رسانند و واقعات

ساری در نظر در آرند و آن زیست در وقت نیمس نماینده باشند و سواد

بیان نگری باز دیده دکان خاصه سحرها و از مجردان و درویشان گنج

نشینان استمداد نمودن و چنانچه بعقل روز افزون و بخت بیدار خود از همه

گذرانند از جوانب اول روز نیز بگذرند خصوص اینست که اینها خاطر جمع نمایند

لیکن که به مقتضای خیراندیشی با ما مانند آنچه معقول میدانند معروض میدارند و سر کردن

کار ایشان است دولت و صحت و بهجت روز افزون باد

عرضه داشت خیرخواه ابوالفضل همواره سعادت کونین

و معنوی و دولت ظاهری و باطنی آن نوباوه گلشن اقبال را از ایزد توانا

میخواهد و آن را نتادا آید دولت جاوید طراز شاهنشاهی میدانند امیدوار

آن دیده هوشیار خواهی و کارشناسی فرو داند و معدلت و دولت آن [illegible]

بیدار سعادت آمود روزگار عطرافزای طلا فزا اگر دفترهای

برای اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمتی را بکاری رو باشد

آن را با ساختن بنمود همان قدر پرداختن نشاط حقی دارد که بکار آید

باشد برخی خلاصه اوقات در یاسا خلائق که زود در معنی آن بهر

گس ساختن است لیکن هر کس خصم آشکار را از خواهید یا نعمه

دارد که در شبانه روز لحتی نشنودن داستانهای هوش افزای

پاستانیان نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانه بیشمار است

همان باید شنید که بکار آید برای عبرت پذیری و ظفرنامه ها

ظفرنامه و واقعات بابری و کلیله و دمنه را بشنوند نه شنود

از آن را سرمایه خواب دانند و برای آنکه سر رشته نیک و بد

شود و زبان در روزه و بیرون باخبر دستی نه نماید اخلاق ناصری

و بیان لطف اخیر کیمیا سعادت را مقصود الکاشته اندک

اندک باکبر نامه و مثنوی معنوی حدیقه و جام جم نیز در محفل همایون حضور

دولت و صحت و بهجت روزافزون باد

عرضه داشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل مهمات بایاد و ملکی ما امروز صورت

فرموده

توقعات

آینده

در محفل همایون

نگرفت و چون درین سر سال هم خسرو بیان دیگر خواهد کشید امید جعفر
که برسم نگار خرمیده بجانب بور تشریف آورید تا خاطر
و بنده هم بملازمت سعادت اندوزند و ملکیک را فرار دیم انده
تا صلاح دیدن آن آنحضرت الله نمایند اعتبار رایی شاید و مردم هم
خلاف نمیشوند انکه حضرت منع فرموده اند آنست که بالقریب
با هنود بسیار شکر نمایند اگر ما چندی بکار گوهان تشریف آوری هیچ قصوری ندار
و کار بسیار میشود و فراوان سود حاصل اگر هیچ وجه بسند خاطر شریف
نیست خواجه ابوالحسن را با ملفوظات قدسی خاطر روانه سازند
هر چند میدانند که در ملازمت کسی که از ته اخلاص دارد اوست
جدا کردن او چه صورت دارد اما او هم چو بیره گرد رده روزگار
کرده باز بملازمت میرسد و در پیشش رفتن می آید و مرد بسیار نیکو
چهار روز اگر نه دو روز اگر این دو شق بخاطر رسد بایر عایا
صادر شود که کمترین بملازمت بیاید صاحب باز فرمایند که چرا عذر
نگرفتی و اگر همین هیچ بگذرد نمیدانم که کار بکجا حق بسر خواهد
راه هم خود رفته است و نه مردود و همچنین میر جا جانب و دیگر مردم

و مدار

خدمت

با هنود

دل عقیق

آمدن

چو بدین

وقت

چون وقت گذشت و در گذشتن است بیشتر ازین تغافل تجاهل

[illegible] و تفصیل مهمات که باید کرد باز تبار کاه جدا نوشته است برای جزا

[illegible] متوجه شده بعرض دار رسیده با سنجی زمانید صحبت و دولت
خوب باشد

سعادت روز افزون باد سیزدهم محرم سنه هزار و [illegible] بر ساحل

[illegible] دکن بود **[illegible] شاه [illegible] میرزا [illegible] و سلطان [illegible] میرزا از [illegible]**

[illegible] التفات نامه که نامزد این خیرخواه حقیر شده بود

در شیرین [illegible] زمانی بها شرف ورود یافت چون متضمن [illegible] صحبت

و عافیت بود بهجت افزود و الدعا [illegible] از آنچه نباید و نشاید

[illegible] خواطر [illegible] داشته در محال [illegible] بر فور [illegible] مشغول و [illegible]

[illegible] روزگار که زمانه برای این نبات توفیق بر دو هشت و آگاهی

[illegible] خود [illegible] که [illegible] ضمه داشته که بدرگاه گیتی پناه فرستاده

بود اند بمسامع همایون رسید مستحق [illegible] مناسب لازم است

که در هر ماه عرضه داشت [illegible] آمده باشد تا همه خبر آمده

[illegible] الغرض هماننا شرح [illegible] آرزومندی و خیریت آن

یار همواره باید نوشت [illegible] در از رسای قاصد و نامه

وایی عطیه کبری را عظمت دارین دانسته شروع
در انصرام آن نمود روز [illegible] ماه الهی از کوتل [illegible]
که در صعوبت شهره آفاق است بتوجه خاطر ملکوت ناظر
باحسن الوجوه وایسر الطریق عبور افتاد و حوالی [illegible]
مضرب خیام عظمت اختتام گشت تمام شب برف بود از [illegible]
برودت هوا [illegible] قبیل التصدق شد صباح آن روز [illegible]
در مقام [illegible] نزول اجلال فرمود تا دو روز [illegible] بلیسم از
اغلب آنست که باز دو کی نصرت قرین [illegible] شود چون از
حدت برف باری مزاج شریف یکی از [illegible] مقدس را
بنابر آن قرار یافته که [illegible] یک روز مقام کنند و آن [illegible]
نیز عواطف [illegible] بر [illegible] واقعه داد [illegible]

قبله گاها اگر این [illegible] از [illegible] روزگار [illegible]
زبان شکر دراز کند [illegible] نظران [illegible] و دل همان
روزگار [illegible] نموده ماده [illegible] خواهد بود [illegible]
از [illegible] معقوله دم نه زده عرض حال خود نماید [illegible] بزرگوار
اسرار از [illegible] این نفس چه نالد و چه نویسد که [illegible] نوع [illegible]
هوا و هوس شده بلهو و لعب مشغول است تلفت العمر
[illegible] نفس [illegible] [illegible] کنی
از صبح [illegible] تا [illegible] غفلت [illegible] دیگر [illegible]
چه [illegible] و [illegible] سلطان قوای و شهو [illegible]
در [illegible] کرده [illegible] این مظلوم را بتاراج برده [illegible] از [illegible]
[illegible] بهره نداده و [illegible] از [illegible] اصول [illegible]

مغفرت نکنیم در یاد کردیم خطا الذنب مغفرت نیستیم و همیشه واز شرایف

در محل بعضی یا بوجه احسن میعود عاطفت و عنایت شاهنشاهی در بارگاه

زمیندان رزبر افزودست العاقبت نا الخیر مشعلهای حشمت

خوبان و کاشغان ابدلی تعین بدولت جهت

رضوان ایشان دقایق بن مارد نسخ مبارک نسخ

بموقف عرض مخدومی قبله گاهی مد ظله العالی میرساند که احوال این رنجور

که متکفل نظام کل که خبیر و قدیر و رحیم و کریم است بسیار از وجه در اطوار بلد

و چه در اوضاع رضا متوجب شکر است اما از آنجا که مقتضیات

طبیعت و بشریت است اگر از اسباب جزئیه گوید با زبان بشکوه دراز

کند چه ملامت توان کرد اگرچه بنظر تامل فاعل حقیقی آن هم کیست

در بارگاه او خاشاک امکان را کنه اسرار منت ملامت کجا گنجد

و چون و چرا گنجا راه دارد ای پدر بزرگوار روا می اما الی از

از احوال نفس و بدن خود چه گوید وجه تصدیع دهد اما عالم اسباب است

بقدر قوت و قدرت استعلاج می نماید و شرح اطوار نوشته و دونت از

صوریه بدینه قطع نظر از التهاب و الآلام که فوق الطاقت است تا می

معلی

حضرت

دو جزو

مشتاق که میتوان گفت دشوار

نخست

دارد و تحریری که واقع است آنست که در لباسی که بحسب تقاضای مجموع
عوام شده است ازین محض کاری بظهور نمی آید که حق این فن را
از زینت بیمت خود ادا نموده باشد اگر آنچه قدر همت قلیل این
مقدار خود گماهد که موفق از دی در لوازم سپاهگری نزد دی چند
واقع شود کی صاحب همت به این کس را در زینت و رعایت عوام
تجنب باشد و از طعن کوته نظران که طالب علمی را بجهت این رعایت چه
مناسبت با تجارت باید و بهر لعبی که [illegible] و هر ابلی که می رسد بازی حال
اگر درین راه [illegible] این فن [illegible] نمی بود و از عالم نفیسه
نفس الامری یا خلاصه انسانیت عبارت از آنست چه گوید و چه باید
کرد از وضح یوم التمیز تا حالی که مبادی شام غفلت آغاز [illegible]
سلطنت است چه بمکر و تزویر و چه بعلانیه کستم و تعدی ایلان
قوای غضبی و شهوی دست جور دراز کرده خانمان این مظلوم را
بتاراج بردند کالبرق الخاطف اگر از [illegible] خودپرستی افاقه
یابی دست میدهد در سالف زمان که اسباب طغیان و ابواب عصیان حیران
آماده و گشاده بنفد تجرد [illegible] و تجرید [illegible] که زبان حال و مقال [illegible]

بود ملاحظه که گردیده میشود از خداع بدایع نفس اماره بود مجملاً از وصول اهلیه
اخلاق حسنه بهره ندارد و فروع آن نیز که از نتایج اصل است تجلی
درست یابند و مرا هرچند که در مبادی ما مبادی آن نیت گاهی
بمقتضای رعونت نفس منقص انگلیس و مظنون دیگران میگردد هر آینه
چون منسوب با اعراض دنیه است از رسم اشتباه ما طلب نخواهد بود
و هر گاه که چرا بیا باطن بدین درجه باشد از اعمال بدیهه چند که در ظواهر
ذرایع عامه مندرج است اثباتاً و نفیاً وجوداً و عدماً چه گونه داد الم تکن
رسیس الان مکشوف نیست سالک مسالک طریقت از عجز و تنهایی و بار
این نفس اماره چه تواند که ... صحیح است که عیوب خود را هم میدانند تا بدیگران
چه رسد و معالجه کلی را که دانسته باشد سبحان الله و استغفار و اعوذ بالله
زیاده چه تواند تصدیق آن قبله گاهی چه در هر آینه که توجه برحال این بیچاره
دریغ نفرمایند و بار ملاطفات گرامی مرة بعد اولی و کرة بعد اخری میرسند
و باعث مسرت و بهجت میگردند الحمد لله سایه بلند پایه آن قبله گاهی را
بر سر مخلصان خصوصاً این بنده‌ها سالها بسیار دارا دارد و بمقتضای عطوفت
والا التفات فرموده بودند که در بعضی امور تکلفانه نگارش مرقوم قبله گاها

آنرا بمحض سعادت و عبادت میداند بخاطر فاتر میرسد که دوستی

نوع چهار مرتبه متحقق میشود و هر مرتبه چندین درجه دارد و حق نسبی و نوعی

و حق تبارک و حق قرابت و حق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از

لوازم مرتبه اوهای حقوق که از مشارکت در نوع واحد توانند بود در اظهار

خرد خورده این متحقق و هر این نسبت مکیف مراتب دیگر الحمد لله والمنة

که این شکسته را بنسبت ایشان حقوق رابطه کامل متحقق نیست

و تاریخ انار اوراق تا روز هم شهر جمادی الاول سنه نهصد و نود و چهار

بموقف عرض حضرت مخدومی مخدوم الانامی قبله گاهی

مد ظله العالی سامی میسازد که چنانچه متوجه شدن حضرت والده ماجده

مغفوره مبرور از این خاکدان کدورت و زندان ظلمانیت

بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورانیت موجب کردان و هیجان و الم

و بی بخردی را آزرده دل ساخته لحتی از زمانه در جزع و فزع داشته

کارهای طبع عنصری داشت و شطری از اوقات بالضرور تلخ کام دلدار

ظاهر است که آن رهنوردان کارخانه تکوین و ایجاد که از بدو صبح

تمیز تا حال جدا از المطلب بقصد آمدن را اخرف و رمز حیات بسالی نموده اند

گردهی ازین شده باحادثه غطا رهبرهٔ همت علیا مه انبیان گشته گه
بمقتضای خداوند یا و حدیث در موافق رضا و تسلیم بوده از دل نورانیا
خفانیا خوجمعی را که در نشیب طبیعت و کوی تربیت مانده در جهل
و چراغ افزایی فرورفته اند دلدار رهبا داده باشند و عطوفت
بدرهی زبانه از زرانست برادر رست و حق آن اخص الخاص
بزم حقیقت بعلم الیقین میدانند که این سرای هوبا که خاک تودهٔ مدلت
وانبار خانه هیولانیست کدر کثیف و کدورتی است دلیست و ظلمت
او بحتنی نیست کام بحستن آن سیاح بدای عدا الاهی و از دشلیب
آن مبانه صورت و معنی و مجموعه علم و عمل است که در امیابی این حوادث
خانگاه موقت از نامی عبا بکیر ... همند آن و جبرت و ابی بحث
بلندان راه بعبری رهبی مطلا الالهی را العیبت صرف کردن
و الفانی قدسیه را در نام رضیات الهی معروف داشته است مان
... علما عالم قدس ... رسند چنانکه عارفان ملت
و ملکت ما یا الکنا النفر مودٌ تصریح فرموده اند حقیقت ...
کمکان ... قدسی نیز برادران سرزمین الهی نوردید باز

جو بلیغی

برادران و همشیرهای این کوبای دعوای دروغ
عرفت ایزدی را

۲ ... را دلها بخشیده و بمواعظ ارجمند
دریں تحفه تا گریبانش نزا بداده باشند
تسلی
و چراغ داده باشند

۳ بعلم الیقین میدانند که

کی قسط او قابلی علم و حاله و او عمل دارند
و حقیقت باشند

... مرده
تحلت
بگرات

الفز

بخود

فرزندان منتسبان خاص که خیم امداد و معاونت دارد و نصرت و ازار
رسد یقین است که آن حضرت این منتسبان را در دل آزاری
از آن سلکی و خ منکدرست باشند بالعرض والتقدیر اگر بانشکیبایی
و جزع از برای [illegible] آن ارتحال نموده ملک [illegible] را سود مند آید
از آنجا که این معامله مخالف رضای خدای جانان است سلوک این جاده
[illegible] آن راه باقیه برای [illegible] از اناهی [illegible] از نهانخانه منتسب
از مثال این مقدمات نگارش مقصود آنست که القای کلمات قدسیه حقیقیه
انداختن تجلیات
نموده لب خاطر فیض مأثر نماید جانا وکلام [illegible] خود نعوف
بمعدن زر فکندن بدریا در لکان گوهر فکندن بلکه مقصود حرز انی
انجمن از نبشتن آنست که مبادا خاطر قدسیه از استغراق دریای ژرف
انوار الهی فرصت با آمدن تفقه [illegible] این گروه کوتاه معرفت کم عقل
نماید پس همانا که این [illegible] کرده است از برای ماتم زدهای [illegible] طبیعت و دروغ
کرده است از برای این نادان ناشکیبایی خرد که هم خیم و هم سرمه و هم آیینه
نخواهد یعنی علمی نخواهد که مدار الامن عملی [illegible] و عیا میطلبند که [illegible] تعلیق
و فراغ خاطر برده محو مطلق ساخته القای حقیقی بخشند و در مفاوضه [illegible]

این معنی را منظور نظر دور بینی خود داشته فقط
فکیف که خود با دل حق گزین [illegible] گریه و زاری و نوحه
بان قصوب ناصواب آمده بموافقت
آن گروه جزع نمای ظاهر [illegible]
چه دور از [illegible] و حق شناسی آن گوهر
یکتای معرفت و دانش [illegible] میداند که فقط
خاطر ملکوت ناظر آن خداوندی اولا خود
بان خود راه برفته و آن راه مسدود [illegible]
منتسبان او را خواهی نخواهی مانع
فکیف که بجای چنین ناشده [illegible] یافت

تذکر [illegible] آدمی [illegible] ماتم

زیارت قبور انبیا و اولیا رفته بود حقیقت شناسان سایر ملک معنی

و قاطعان فیافی محبت را که جاذبه زیارت اطلال فرموده اند

عاکفان مواقف قلوب را که اجازت طواف آن کعبه دل داده اند بسمت محمله دل

درین هنگام اگر وقت مساعد بودی هر آینه این مسکین در التزام آن خوض کرده

سر انجام این سفر مینمود و بدانچه رضای خاطر اشرف بود میکوشید العاقبة

بالخیر نسخه مبارک موقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملاذی امیدگاهی

در ساعت برکات مریب باد و الحمد لله و المنة که مفاوضات قدسیه

آن قبله خدا آگاهان در تحمل مصیبت صبر کن و تحفه عقل بر هم زن مرة

بعد اخری برسم موعظت بل بلوازم طبابت تقدیم رسانده

این سرگردان بادیه وجود را بمامن صبر و رضا در رسانید امید که متوجه

اشرف اقدس به پیشگاه تفویض و تسلیم نیز حراست شود الله تعالی را تسبیح

والکمالات آن میتوان خداشناسان را در زیر رموز بسیار دارد

دعا نماران صورت و شبیه را به بدرای تصلح ارجمند صحبت [illegible] باطل

روزی کنام انچه در هر باب ایمائی میشود در انجام آن سعادات [illegible]

نسخه بیت سلامی چو اخلاق تو مشکوی سلامی چو الطاف تو [illegible]

زیاده چه نویسد

چنین

خواهد

ملاحظه تمام نموده

انجام
روان کردن

الفاظ

باین مشغله پریشان میرسامانی نمی‌دانم که چه نویسم اخبار تجربی
صوری ضروری این بیگانه در دست قلم به زبان عاجز و قاصر چه گوید
وچه گوید امی گره گشای بسته کاران وای آرام بخش هزاران
احوال این استفهام بجا آن سرور دنیا و دین موجب شکر است
امید که احوال و اوضاع آن رهنمای گمشتگان بر نهج آنچه باید و آن جمعیت
بخش پریشان گوی باشد بر حسب دلخواه دوستان حقیقی باشد الغایت
بالخیر [illegible] بخانخانان سپهسالار نسق القدر الخیر
الاقبال ما دعد [illegible] کوکب البهجه من افق العلی صعداً بعد از دعای که
فاتحه کلام دلبستگان سلسله مودت و خاتمه کار حلقه بگوشان
دایره محبت است مقرون بالوف تهنیت مبارکبادی مشحون بصنوف
فرح و شادی مشهود خاطر خطیر آن نور حدقه دولت و کامکاری
و نور حدیقه نصرت و کامکاری اللهم حصل آماله [illegible] میگرداند
که تلاطم امواج اشتیاق از تواتر مسرت فتح نمایان نیست و تراکم افواج
ذوق را چون تکاثر مآثر محبت انجام و غایت نه والمنت لله که نقش
خاطر خواه صورت بست و صورت مراد بوجه احسن ظهور پیوست [illegible]

ادای

زین مژده که اقبال گزان سو آمد * دولت ز نشاط تهنیت گو آمد
گل بوی که باغ عشرت از نشکفت * می نوش که آب رفته از جو آمد
اللهم نورت عالم الحسنا بضره نور الکلک الروحانیا لطول عمره
زان گزیده خاطر فاتر که درین مدت ایام در نهفت چه گوید و چه نویسد
بیت ز فرقت تو بهجکیم چه رفت بر سر ما * ز غیبت تو چه گویم
که چون گذشت احوال * ز آرزوی تو روزی بقیمت سالها ز انتظار
تو روزی بقامت صد سال عضوها رو ز غیبت تو که زمانه در مقام
گوشمال بنده بکطرف اخبار وحشت آثار از جانب گرات رسانیده
و یکطرف بدو رنها اکتفا نکرده در رماده به بعد المشرقین انداخت و ضمیمه
این حال کثیر الاختلال محنت امتداد ایام نارسیدن قاصدان آن
آنجناب آثاری که از همه جانگاه تر بود شد و علاوه این حالت ز ملک
شماتت اعدا و مقالات لاطایل سفها خدا شاهد است و تنگی
بالله شد که گشت خاطر و توزع باطن بجایی رسیده بود که با شابه
تکلف بچندین وجوه مهمات رجیات بتوق حسته مرغوب طبایع
مخلصان شده بود سهات ما سهات من کجا و این هرزه درایی

از نکراتی
چه نویسم

کجا جایی که از میان شاهنشاهی مقدمة الجیش آن دولت شاهی بوده باکه
از قوافل نصیحت و سپاکر همت دیگران چند نام توان برد الحق لطیفه بود
غیب و مژده لاریبی که با حسن ارتمات مبشر ساعات تدارک شد امید
ایام دوری و تلافی تکالیف الام مهجوری نمود انصاف آنکه بسا تاییدات
سبحانی و امدادات آسمانی کمال جانسپاری و سرداری و نمایان
زرانگی و فرزانگی بتقدیم رسانیدند مرا کجا قدرت آن است
سخن‌سرایی از این جلائل امور که بعنایت الهی در منصهٔ ظهور آمده نمایم
بیت خوش کارنامه ایست که آمد روی کار این کار از تو آید و مردان
چنین کنند بایند دست که سنجش خنجر و کمان بر دست
دمادم وی تو هنرآفرین کنند مبادا من محاسن اتفاقات
آنکه بعد از تطاول مقالات اهل مشورت و ارباب کنکاش از
دوست و دشمن کس نماند شطری از آن بوسیلهٔ مکاتیب دوستان
معلوم شده باشد شانزدهم بهمن ماه جلالی موافق ششم محرم الحرام سنه ۱۵
بندگان حضرت مهد دولت جاوید اقبال از امن امان الله اباد غمانی عزیمت
صوب صواب انتمای فتح نور منعطف فرمودند که باسرع اوقات

بدار الخلافه رفته غایه رفته تخفیف اسباب زیادتی نموده برسم ایلغار متوجه
احمدآباد شده اعانت و تقویت اولیای دولت قاهره نموده
دمار از روزگار اشرار آن دیار و فجار آن روزگار بر آورده بار
اوقات مراجعت فرموده در مستقر دولت نزول اجلال فرمایند
معلوم عارفان بحر و مستبصران خبیر است که غیر از ذات قدسی
سمات حضرت ظل الهی که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت است
با وجود خدیو بی هرج و مرج غبار بخاطر اشرف راه نیافته در نهایت
شگفتگی و غایت تنجلوت و شجاعت از روی حسن بی نظیر خود بن
مسافت را بنظر دور بین خود در نیاورده آنکار بر خلاف مرضی
حضرت واجب جل شانه کرده با نشانه تکلف متلاحیان با
حیات نموده از روی کمال شوق و ارادت بسمت خراسان متوجه بودند
دیگر از هواخواهان درگاه مخلصان بارگاه که بقدر استعداد و قابلیت
نفس و ... ولایت را بل تقسیط او ... این خدیو جهان احتیاط
وافر یافته از اغراض دنیه نفسیه خود بقدر ... یافته اند که اهتمام موجب
یک نحو رابطه ... بوسیله جمله ... مرضیات این رفیع الدرجات ...

مستخلافت العالیه

هرج
تاخت

هرج
باخت

خراسان

دوار استگی
آزادگی

این ارشاد شاهی

بقیط
حصه

پیرو ... گردان
یعنی تابع شدن

و ثنا برابر

ثابت بست ازروی آزادی وکان شادی درزرکاه نصرت

نیاب بوصه سیطع مراحل وقطع منازل مینمودند والحمد لله که از آن این

صحیفه اخلاص در سلک آن سعادتمندان بخط وافر محظوظ شده

تا نامی احوال تذبذب انتمای خواص وعوام برادران طی نموده منظر

انظار عنایت نهایت حضرت واهب العطایا عظمت الاوه بود

یک مرتبه بعشق در سلخ بهمن ماه مطابق غره غرای شهر که موا

انجم ثواقب ظل [illegible] در کوره خیمه نور نزول اجلال نمودند که فی الحال

جود [illegible] گشته این مژده غیبی وکوید لاریبی رسانیدند ونیکان

حضرت سیادت شکر تقدیم رسانده حکم عالی فرمودند که کوس عشرت

نقاره شادی بلند آوازه کنند خانان خوشحالی وخارج بازارها نیز نمود

که شرح وبسط راست نیاید از ینجا قیاسی باید کرد که در اصل کمال

بهجت ومسرت دوست ودشمن مساوات پیدا کرده بود بعد ازان

بکرار بوسیله عرایض کلیان رای واعتمادخان ونظام الدین احمد شهاب الدین

احمدخان علیا المرتبت المذکور حقیقت کمال جلالت وظهور که ازان [illegible]

[illegible] ده بود بابه سر رعایا شده دار وفور عنایت والتفات صدور ازین

هسلک شده

بسیج آنچه قوم

تذبذب پریشانی

انتهای انگیز

ختم الله بالخیر والظفر

با مقاصد

شرح

ثواب

واحسنت فرمودند و نسخطات مرقومه جناب خان خانان در سایر حالات عنایات
عنایات خاصه اختصاص یافته الحمد لله حمداً متواتراً و الشکر له شکراً متوالیاً
که حالا مشخص گشته که بتقدیم رسید که از برای این زرها تفتیش اخوان زمان فراغ
شدن انبار روزگار معموره عالم که بحسب صورت فوق حالت دارد
چه جای مبالغه و مقدمات که ضمیمه خطایا و اضافه معاصی با حسن وجوه و ایجاد
از صورت [illegible] منکشف که لعنات الهی بالقسر اوضاع
خطایا که منتهای استغفار بجز زبان حال و مافی الضمیر آن خدمت
ست و الحق این لطیفه بود که شنفته این بجز زبان [illegible] شود
عقلای زمان در مزاج فاسد روزگار مستعد بود و بنا بر این تکالیف
با این عالم آورده در عالم اسباب خدام حکمت بنای هر یک از ایشان
در اتمام و انصرام آن مساعی که بعضی دوستان صحیح دیگر را [illegible] باشد
همانست که بعد رقعه توقیعات الهی مصدر امری شد که با اتفاق
اصحاب نفس الامر و ارباب عرف در نفاست و شرافت و علو
و نتایجت با امثال این جزویات نفس الامر که در نظر با اتفاق [illegible] مقتضا
جلد [illegible] این است هیچ وجه احتیاج نوشته ندارد همانا وقت آن رسیده

ابو الفتح گیلانی

که حضرت واهب العطایا اظهار آثار بدایع نهاد است جدا و کیفیت نهال
آن اقبال نهالی را که از نظر دوربین عقلا نهانست مبتهج بلطف [illegible] حسن
عهد و اعتناق [illegible] ارشاد راه الفناد آورده حسب و الحق [illegible]
[illegible] را بالغ وجود [illegible] واوانه [illegible] این ساعت [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] بر سایر ارباب دولت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] دیگران [illegible] اوقات
[illegible] بمقتضای [illegible] مرات [illegible]
[illegible] واقع دیگر زمانه در حصول [illegible] تحمل [illegible]
[illegible] بکمال التماس [illegible] رسید [illegible]
[illegible] هزار [illegible] میگیرد و با [illegible] از [illegible]
[illegible] سال [illegible] و [illegible]
[illegible] بتوفیع حصول [illegible] باعث
[illegible] این یک جنبه دیگران سوی [illegible]
[illegible] رسید دستش بوسیدم که نامه دوست [illegible]
[illegible] رسید [illegible] از مطاوی فحاوی

اعتناق
[illegible]

[illegible]

این انشراح تمام و ارتیاح مالاکلام حاصل شد لا بمقتضی الاکرام بخاتمة الکلام
رسیده شد از مضمون آن که موشح بتاکیدات تسمیه بود بهر چند نظر امعان
ملاحظه رفت مخدرهٔ مقصود از نقاب احتجاب روی ننمود
و بهر قدری که بدیدهٔ بصیرت منظور گشت امری که کشف غطا از آن
نموده مکتوب تسلی بخش خاطر گردد منتج نتواند شد چه هرگاه
که بعنایات ازلیه صمدیه مرکوز خاطر خیر بین ساله آن اقبال آثاری
بخوبترین وجوه صورت بسته باوراد عیش فتح جهین روی نموده باشد
هنوز ناکرده گرده جای اظهار آمدن انجه در نمایش در نظر عقل دقیقه
فهم معامله گذاران راجح بحر تواند بود خصوصا در وقتیکه دران صوبه و درجای
بالفعل کسی که متکفل مهمات آن صوبه تواند شد نباشند باری چاره چون
رای احبا برین شد که اظهار این معنی مفرّغیت و احتمال نفع دارد اگر
بر غیر طبق مقرر آورده بعرض انور اقدس رسانید صورت استعجاب
عظیم و استغراب مجسم شد هرچند خدام جالینوسی بموجب اخلاص حقیقی داد
سخنوری داده آن عبارات دلپذیر فرمودند اگرچه
بعقیدهٔ اینان آن مقدمات نافع افتاده اما بمقتضای فهم ناقص این

مسکین چنانچه زمع تعجب نکرده مفرقتها هم رسانند ظاهر است که در ضمیر
آن مخلصان اعتقادی که خبر ثبوت صواب منطقی نبوشند و هر از
جام سداد کائنه نبوشند و جهی و جنبه مرکوز شده باشد که مخلص
این مخلص نمی‌شد تا آنکه بعد از دو سه روز معتمد مولانا سک واجب العرض
متضمن بر التماس تصحیح ابیات طغرایات بحدود تحریرات و ذیل آن
جبه و امثال آن که دلالت بر نهایت توزع خاطر باشد نظر این
اندراس باشین لعمرک الله سبحانه و انه لقسم لو تعلمون عظیم
هر چند در نظر اخلاص آیین این مسکین اعتقاد امثال این مقدمات
از جمعیت آمال خاطر غرائب مآثر ایشان مستبعد بل مستغرب می‌نماید
در وقوع نتایج این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال می‌شمرد
و یقین می‌داند که رای کهنه عمله ابنای دنیا که در بعضی محال در بادی
النظر صورت رواج می‌دهد امکین نمی‌شد مستدعی این هر چند که است
تبدل آن تفرقه باطن و انقسام خاطر دست داد از احاطه
تحریر و تقریر بیرون است هر چند که منادی عالیه باعلاء روحانیا و الهام
ربانی تسکین این مسکین می‌داد و می‌دید که چون از مهب الطاف الهی ریاض

ابتدا النظر

بجهتها

بجای ورزیدن

دوحهٔ سلطنت اکبرشاهی را بفوحات نسایم ازهار اشجار
صنایع آرایی آراسته اند و از مکمن اعطاف نامتناهی
حدایق عرصهٔ مملکت جلا یافته از نفحات نسایم انوار لطایف
آثار بدایع طرز یافته زیب و زینت داده است بر آنچه مخلصان حقیقی این
دولت عظمی و منتسبان بتحقیق این سلطنت کبری از حوادث
روزگار و شداید لیل و نهار محفوظ و مصون بوده همواره در کنف
حمایت الهی مرفه الحال و فارغ البال خواهند بود اما بمقتضای بحکم
و کم تجربگی از قید آز رها و از کشش بکشش این خاطر قسوتش
نجات نمی یابد و از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن
یگانهٔ آفاق آن است که دست تعدی زر معمورآباد ضمیر این حقیر
دراز کرده نقود عهود آشنایی را که بدرگاه کبریای الهی بمهر سپارنده
روزی چند بمکر و تزویر با حسب تعدی برده در سلک عشاق دنیا
منسلک بنده است تا بارکج بردند و الامن کجا آشنایی تمامان
کجا و امثال این تورعات کجا ماری باهی جای حرف المقدمات
معروض و رشته اهتمام گسسته بوده بود بنا الغرو و فهمید که بار خاطر فاتر

خود را یکسو نهاده دست اعتنا بظهور آن مقاصد زده بالفعل
دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار و حرف و حکایات بیشمار که
نشاید تفصیل آن از مکاتبت بعض احبا معلوم شده باشد
رای عنایت بر توجه رایات نصرت آیات بصوب مالوه بعد
جشن نوروزی و فرستادن خزانهٔ عامره و سایر مطالب
که ارتکاب فرمان عطوفت نشان که بمصحوب ابوطالب برادر
عبدالرزاق معموری و فولاد بیگ دیوانه ارسال
یافته است شاید که از عرایض و کلامی ایشان شرح آن مفهوم شده
باشد و دریافت رجا بجلایل مواهب الهی واثق است
که قبل از وصول ملتمسات مذکوره ناظورهٔ مراد صورت پیدا کند
یا حسن وجوه لباس نجاح و خلعت اختتام پوشیده در نظر عیش
و عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازم آشنایی برآمده
از شداید مکاید خلاصی یابند ای هوشمند خیر و ای نافذ بعد قطع
نظر از حرقت وقت و کربت غربت که از مقربات لازمه
ذاتیه انسانیست فریاد و صد فریاد از آنکه بعض مطالب عالیه

که هرگونه خاطر میشود که باعلام ان خاطر هیچ وجه اطمینان نمی یابد و حاکی
انکه التسداد مسالک اعلامی از وجوه متحقق چه از رهگذر لطافت
و علو مرتبت آن آثار عنایار تبت که در جمله امارات بیانیه
و اشارات تبیانیه میگنجد و چه از مر اختیار روزگار کم فرصت
و ناتوان بینی و عنودی زمانه کم همت بعرض نمیتوان رسانید و فطه
از کثرت مشاغل لایعنی و توفر شدائد رو حانیه و بدنیه وقت بآن
مساعدة نمی نماید باری بمقتضای منطوق لازم الاوثوق
ما لایدرک کله لایترک کله بدل جهد نموده آنچه بر منزوار سیاحت ممکن
بود بآن اکتفا نموده تتمه را آنچه جایز التقریر ممکن التحریر
نبود موقوف ساخته تصدیع اوقات گرامی نمی نماید امید که مشاغل
لفانیه و شواغل جسمانیه مانع مطالعه این مقالات نشود و دران
نفیسها ربادی النظر باکمام الفتام خاطر که از رهگذر اتفاق
آن متعرض احوال آدمی میشود باعث عبور بابی و دلانه بگردد
بر بعضی اعتمادی از آن بابانه مبانی کرم و موسس اساس مکارم نیستیم
ازان است که از منهای این امور از مدالست بر جلب می شود و حر هم ان

برنفع مرتوز

اگر مقصد رسد که مگویم خلانید ان چو لبوا

نظرت مجمعه منطقت دراناسی

سیاره عبا ارسال کلمه صاعد روز فرد

بانضمام سینه مشده سده
بیار و دلانه بادو مها

اما چه کند که دست روزگار فاسد المزاج داغ انار شیر

داغ جگرسوز را که ترکیب تجربه است تاشیر یکی بخشد بنابرین خواهی نخواهی

ناچار است که طومار طویل الذیل را در نوردیده ختم کلام بر دعای

این بکمالات کمالات آیات ارتسام نموده استمداد صحبت فیض بخش

صوری انسان از درگاه عالم پناه حضرت واهب العطایا نماید که پیوسته

قاصد نامه که هیچکدام لیاقت محرمیت ندارند بیش

ازانکه ظلمت ایام عدم که جهلستان عالم مقولست رو داده

در روزها هر ساعت در عالم هجر ... ارتسام ... اضطراب یک

بحر نجات یادی ... الصی ... جود درگذشته و شهاب الدین

احمد خان و نواب اقبال آثاری که در پنجم ربیع الاول از نواحی باد و

بصوب ربار یان شده بوبور رسید مژده فتوحات تازه و مسرت

باندازه رسانیدند منت خدای را که علی رغم روزگار

منصور گشت رایت خان بزرگوار عمرت دراز باد و جهانت

بکام باد دولت ملازم در اقبال یار و عار پیوسته دشمنان

لوزین گونه مستمند یا کشته یا گریخته یا بسته در حصار اگرچه

تبدل فصول این نوید بهجت بخش روح افزا قضیه ... قرار ...

التئام
پیوند دادن
ارتسام
نقش کردن

... تحریر شده بود

راحت ۱۸۱

این ملاعین از کتابیت و تعاقب نمودن عساکر منصوره که از خطوط
بعضی مردم اطلاع یافته مقارنه سرور زوادی شده بود اما تکمیلاً للابتهاج
و تتمیماً للمسرت این بشارت عالیا اشارت رسید و آزردگیها
و پریشانیها بکام انبساط و شادمانیها مبدل شد بیت آنکه روزها
ز الم تیره رنگ بود و اندوه را بسر دل ما درنگ بود و آن شد
که گفتی از در و دیوار روزگار خورشید تیغ آخته با ما بجنگ بود
آخر بسان نای بشادی دمی بزد آن دل که در کشاکش نالش چو چنگ
بود آخر دهان چو گل بشکر خنده باز کرد آنرا که همچو غنچه دل از غصه
تنگ بود مامول از حضرت جواد مطلق و مسئول از درگاه کریم برحق آنست
که همواره فتح و نصرت مقارن اعلام خجسته های ایشان بوده ابواب
شادمانیها بر دلهای دوستان مفتوح باشد ملطفه و عطفه از فرط لطف
و کثرت التفات خاطر دریا مقاطر حضرت خلافت پناهی صانها
الله تعالی عن الآفات والدواهی که به نسبت آن مصدر رحمت
عالیه و مظهر مردوات فایقه است چه نویسد که کما و کیفا بیرون از
عالم بیان است و بالجمله سرا و جهرا و خلوتا و جلوتا در مجالس انس

و تتمیماً

دواهی جمع اندوه داهیه

پرشیدا و نگاه

و محافل قدس جلال مفاخر و شرایف شمایل ایشان مذکور
شنود و اعدا در کمال کلفت و داغ شدند و دوستان
از روی نهایت مهمند یا منشرح و مسرور اند و بکرات مرات
بندگان حضرت متوجه شده فرمودند که مناصب بلکان
درگاه که بصوبه گجرات متعین اند بعرض اشرف اقدس رسانند که
هر کدام را فراخور حالت خدمت و اخلاص و عقیدت بزیادتی
مناصب و سایر تفقدات خسروانه مخصوص ساخته فرمان
عطوفت نشان محتوی بر صنوف عنایات خاقانیه و منطوی بر انواع
رعایات سلطانیه فرستاده شود لیکن بواسطه لوازم سلطنت
کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطه الاهم فالاهم
را نصب العین نظر کیمیا اثر خود ساخته انصرام مهام کافه الانام
میفرمایند فرمان عنایت نشان خانخانان که موجب جدا کردن
خلعت فاخره خاصه کمربند و خنجر و اسب چه قدر عزیز کرده
مانده بود مکیف فرمان ملاطفت نشان نامیه سیما که در آمدن نوروز
بهار پیرا و خرمی بتقدیم رسانیدن رسوم و عادات جشن پادشاهانه

داشتن حصولی که در زور بهجت افزوده درجه شرف خواص و عوام هر
(نوازد و) در وضیع را باندازه منزلت و رتبت بمقتضای عدالت
و نصفت بجلایل مواهب پادشاهانه و جزایل مراحم خسروانه
شرف اختصاص و عز امتیاز دادن و مائده اکرام و احسان بر کل عالمیان
گستردن و هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهره مند گردانیدن
ضمیمه الطاف خلافت شد انشاء الله تعالی تا قضای ایزدی چون نوبت
رسید که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد زود این
فرمان دوم شرف صدور یابد بسمت ارسال موسوم گرداند
و ضمیمه که آنچه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن تدبیرات
محتجب و مختفی نخواهد بود که نتیجه دوستان حقیقی آنست که همواره
از جای اوضاع یکدیگر واقفی حاضر بوده نظر بر محاسن و معایب
اندازند از نقایص و عیوب یکدیگر اطلاع بخشند و همگی
همت و تمامی نهمت مصروف آن دارند که دوستان
عیوب کلی و جزوی خود حاضر بوده ایزاله این حالت نمایند نه اینکه مثل
خوش گویان دوست نما دوستان منفعت انتها که اصلاح

بمقتضای

نقایص

حکایت از غیب بگویند چه از فهمید ما و نفاق و چه از دل سنگ
اتفاق فکیف طایفه ما درستی جستند که بلا حفظه فواید ذبه
زهمیه فانیه البسیب مخاطره جسمانیه بدنیه خوف که زمام حصول آن
بدست دیگریست که یستوی عنده الامیر والفقیر حلت قدرته
نتایج و زراییل بعض ارباب دول را که از فرط اشتغال لذت
صوری و انهماک در مستلذات ظاهری لغفلت ماده آن
بحقیقت هیچ گونه منفعت را نمیدهد بفضایل نتایج خیر و اضلال
خلایل تاویل مینمایند و خوش آید که در طبایع نفوس اکثر ابنای
روزگار الذ اشیاست خصوصا در مزاج بعضی از رؤسای
خوانین الزمان هر گاه بسمع جمع این طایفه مرجوعه میرسد پای
انبساط را کمال نشاط یا بهم ساخته خوش‌آمدگویان مذکور را
از جمله هواخواهان درگاه بل فدویان این راه میدانند و بالید
روزگار عزیز بدین مترتب شده انواع نکال و وبال حاصل
احوال ایشان گشته خسر الدنیا و آخرت میشوند عیاذا بالله تعالی
فالحجه حقیقت این حالت برارباب فطنت و خبرت از شاه راه

معقول و سایر طرق منقول لطفاً بعد لطفاً معلوم بل مشهود است
بنابران اقتضاء الاثار تلک اللطائف العالیه و ابتغاء لمرضاتهم
هر گاه که بعضی از عمده اصحاب بصیرت و ابناء مجالست صورت
بست داده شطری ازان وقت سعادت حقیقت
در استماع عواطف گذرانیده و بعضی در اصغای آن انجمن
نموده هر چند این دو حالت مطابق نفس الامر تمام بوده اند
چون ثمرات آن کمال و نورهای دو رنگ اندر فرقی که از
حسن بصیرت و لطف طبیعت در متمکن بر آمده لباب
بوفا رعنای میسود در نفولا که ازین سعادت محروم است توقع
آن دارد که ایشان هم این را مبحوث بشنوند که این طریقه
انیقه و این شمه کریمه در مکاتبات که از اعظم طرق محاورات
و مکالمات سلوک نمایند و دقیقه از دقائق خوش آمد و مطالب
غرضیه روزگار مبنی نمایند بنابران منجر است که در بیع لفظ الثوق
اولاً فصلی چند از حقایق حکمت خلقیه که باتفاق ارباب
ملل و نحل اشرف علوم و مقصود بالذات از جمیع مقاصد علمیه

اقتضاء الاثار

مکالمات

مبتنی
بنا کرده شده

مطالب حکمیه است در سلک عبارت در آورده مرقوم سازد
از عجائب سوانح روزگار ما آنست که با وجود این منع علما
عملاً مفتوح شده است و ثانیاً التماس نماید که بنظر انصاف و دیده
بصیرت ملاحظه تمام فرموده یکمرتبه تامل فرمایند که قطع نظر ازین که این
مطالب عالیه متفق علیه عقلای روزگار است فی الواقع بملاحظه
طرحه میرسد بعد از آنکه معلوم شود که در نهایت معقولیت
است و آنچه خلاف اوست نهایت بطلان و خذلان دارد و ثانیاً
استدعای آن نماید که اگر هر روز رها شد در هفته و اگر در هفته
نباشد در ماهی و اگر در ماهی نباشد در سالی یا مطالعه دفتر
گرامی لذت را که حکم تعویذ بازیته پیدا کرده از عنفوان شعور
رفیق با جانی نمایند و بقصد لکه منبری و آزار رستگاری بهجا بانه
از علو نحانه و دل ملاحظه فرمایند که در سنین شهور و ایام سالفه
چه قدر موافق و چه قدر مخالف را مصدر شده اند اگرچه تدارک
آنانیه ماضی از قسم مستحیل از جنس محال است اما این قدر
میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبالی را در ضلال

نکند را انند و این نمیدانند کابدال را محصور ساختند از نفس ها
نکرده‌اند اما چه توان کرد که این غریق بحر بلا و حریق آتش بلا را نه حوصله
آنکه ازین مقدمات نوشید نه وقت آنکه کرانه‌ها در خبر اخلاق را
بریف درنشسته مطرح مطاعن لئام ساخته تصدیع انسان زهراما
رابطه معنوی بحقوق میگذارد و کنان تجنبان لعاد تبیان می
نیابران بالفروت الخ مناسب حال ناز کثرت اکیا القصد
با بالاتفاق دران مسالک بی مهالک اند مذکور منفوخ ما صفا دع ها
کدر و بر باطن صفا کیش ملت نحول بود که حکم علی الاطلاق حلیت
حکمیه صلاح حال هر کثیر می توحد بی نیاز نسبه که انتظام آن به او
سر انجام پذیرفت چنانچه نظم امور دار الخلافت بیکران انسان
که بعالم صغیر شهرت یافته تدبیر نفس متعلق گشته و نباتات و قرار
احیا علمه عالم کبیر منوط و مربوط بوجود حاکم بارای و تدبیر است پیدا
که اگر تدبیر نفس افعال و اعمال قوای طبعی و حیوانیا که کما نشکمان
او نبود ارزوی رزوبیت و عدالت یابد احوال بدن و اوضاع
تن بر نهج سلامت و استقامت کدر زوال از دار الملک صحت

آتش

اجتماعات

و عاقبت برآمده مآلش بفساد و زوال انجامد همچنین
مالک ممالک با وایا و لایتی اگر تمامی همت مصروف آن دارد
که بحسن تدبیر و رزانت رای بمکارم اخلاق متحلی گشته
و بمحاسن صفات موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام
مهام ایام شود صورت آینه خواطر جمهور مردم را در حیز تسخیر در آورده
و شوارد ایام را بزلال اهتمام در حوزه حراست نگاه دارد
و اگر چه زود باشد که اختلال در مبانی احوال او راه یافته صور
قواعد امن و سلامت متزلزل بل زایل گردد و عنقریب مستاصل
و مستهلک با کسار الناس بلاد و مستوفی بالعوذ بالله من الحور
بعد الکور و عمده محاسن اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیر
و تنقیه این دولت عظمی بآن مرتبط است بیخ خیرات اول
اختیاری بقاع حاضر شهر بر نهر و قطعه دشت و وضع نواحی
بوستانها و نقات بواسطه رغبت کسی که حاضر بکد بکر باشد و همه بکر
راستی باشد از ولایت شهر و دربار در درون خانه خبردار
بودن و صدق اخبار و لذت آثار العقل و رهین تمیز کردن

مآلش
سرانجام

سنجیده

نقصان شده
آبادان کردن

دوم تغافل و بردباری و زلات و عثرات فرودستان
را اغماض نمودن اگر بخواهد بسوء افعال‌شان هم عقل احتمال نموده از
جا نرود و عفو از جمله ضروریات خود داند سیوم داد مظلوم
دادن و ظلم ظالم و قربت قرابت آن مظلوم نزد انتقام
بزرگی
چهارم جوانمردی است که دنیا را بنظر و پستی مقلوب شمرده
ابتذال و هیچی آن را خاطرنشان اخوان الزمان ساختن و بوسیله
سوال و واسطهٔ التماس حوایج مردم روا داشتن و انجاح مرام
انام نمودن و بهیچ طریقی را سوال مردم از ذل طمع نه انداختن و زیادتی
جاه و مال را از قسم کمال نشمردن پنجم راه انصاف سلوک کردن و در
تعصب نمودن بعضی طائفه را که بر آئین دین و روش مذهب
او نباشند بچشم حقارت و عداوت نه بیند و از روی رفق
و مدارات اگر تواند خاطرنشان او کند یا از روی پند
و التماس و استکشاف و استفسار مقاصد آن آن نماید و با هیچ حال
مخالفت ملت و مذهب او را وسیله بغض نسازد و املاک و اموال
او را از تصرف و تعدی محفوظ و مصون دارد و غیر از این کلمه چند

تجاوز کرده

انجاح
روان کردن

افادت حکما بر آن است که از فرط مهربانی بجهت
انتظام احوال کثرات و اجتماعات در حکمت عملی مرقوم کلک
جواهر سلک ساخته اند و ما علی الرسول الا البلاغ بیت
پند حکیم عین صوابست و محض خیر ⁂ فرخنده طالعی که بسمع رضا شنید
را الحق امتثال باموعظه مذکوره سرمایه موفوره بختیاری است
که بدستیاری آن خارستان بنی آدم را گلستان ارم
ساخته با دوست و دشمن بسر برده اند چنانچه حکیم انوری
[illegible] فرموده اند نظم هیچدانی که بختیاری چیست ⁂ بختیاری زمانه
را دو چیز است ⁂ آنکه با دشمنان تواند ساخت ⁂ و آنکه با
دوستان تواند زیست ⁂ این دو سه با وسیله تحصیل خیر عالم
بنیاد الفت خویش آورده اند همان بهتر که خود را از کلفت امثال
این مقدمات که اولا خود را آمان مهذب نساخته پس
[illegible] بند و پیش ازین خود را مورد مصدر الصداع نماید که عادت
[illegible] برین جاری است که کلمات صدق آیات حقیقت سمات
[illegible] از مهذب الاخلاق صدور یابد تاثیری می بخشد و فایده متعدیه

امتثال
فرمانبرداری کردن

بران قربت بنشود برخورد خورد وباین سر این سنت الله محقق بت
الله تعالی بمحض عنایت بیغایت شما را او یاران راه موفق بوده
بمقام وصول رساند بیت عمرت دراز باد بر بن ختم شد سخن
بیرون نمی نهم زره اختصار پای [illegible]
این خزف ریزه چند که در خلال احوال تشتت خاطر و توزیع ضمیر
بود میخواست که خود را از الحاق آن کدر داند چه با وجود برد اکثر
متاع و زبانت اسباب جوانی اندک از خواب غفلت بیدار شده بر جلد
عقیده خود بخورش آمد و مطارحات عرضیه بمرده روزگار آلوده
یافته و در زیر بار خجالت نقش خود کمن افسح افزاد خجالات
در ماند و الحق که این نوم منصبغ با انصباغ مطارحات رسمیه چه گونه
درجه جاره سازد که علمای باقصاکس فسح این وضع مال پندیده
گرفتار هوای نفسانی و وساوس شیطانی بساز اسهو و مسند بیت
و نوای [illegible] را ازین ... حاصل بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت
نمی سازد تا آنکه بعضی از اجله اجلا و اخلص اصدقا بمقتضای عموم نیک
اندیشی و نظر از فرد سببی یا موجب یادداشتی لازم خصوص ثنائی

و بلیر اعانت مراحم اختصاص نسبت گمراهی یا بملاحظه آنکه حیث
و محمدیت جواهر زواهر ولآلی متعالیه که از معدن دانش و بینش
ایشان بر آمده بسمت تحفه مجلس عالیات اعتصام الانامی موسوم شده ا
بالغ وجوه موروثی کرده بالب ابری و نکبر و زمام حقایق مآثر ایشان
بسنده باشند آن حرف حرف را بکران مهار و در رغز را ابتیاع
نموده لعبد چنین آرا السنش آن مشتری بکمه دان عیب نوش بشاهد
بالضرورت این دو کلمه پریشان هم از آن مقوله است مرحوم
شده هرچند توت علیه از این تردد و متحیر در مقام آن می آرد که بر رشته
انسان را محکم گرفته بعضی سخنان صدق آیین نگاشته بلایع بقدر
باید اما چه توان کرد که بواسطه تعطیل [illegible] دون همتی از دولت [illegible]
مجرد و محروم مانده بصد احتیاج محتاج قوای علمی که عرق لحار
رقم و عبارت سپرده بحث و هرچند از صنع علما ملال است داده
تا چون تحریر امثال این مقالات و تقریر این مقولات یک نحو
با لمه الیت روحانیه و مذاکره لفظانه رابطه معنوی نگذارد
از این وادی حضور انگیز رانده و میخواهد که کلمه چند از دو رونما یافت

گدائی

حکومت

عملی

معهود و نمونه ی احوال خود و قوم ساخته ضمیمهٔ آن شرح اندوه نهانی و بهم
رسیدن همدمی که اول مرتبه از استماع سخنان که از زبان باطن
غمگین بموجب بی اطلاعی و بی استطاعتی نگاه داشت آن درد نهانی خا
طر ممنون گردد در عالم ظهور از اختیار سر میزند متنفر و متمادی نشو و از فقدان
محرمی که از زمانه هر که ظهور رنگ خلاف عادتی که در خفایا سلوک
طولانی ایام متحقق باشد فی حد ذاته در نهایت مقبولیت و حال آنکه
این معنی موروث مضرت که طاری اطوار را ولوازم شده باشد بنگاه
وار در راه سلوک اش نظر گردد و اینکس را هدف سهام ملامت بسازد ملا
نکند و شمه از آلام و اسقام این قصه در عرضه که راقم سطور در ملاویه
مشاغل طبیعی منهمک شده از عبد الالهی بعبد الطبعی در آمده در شرف
آن شده که عیاذاً بالله از عبد اللهی بعبد الدراهم و الدنانیری موصوف
گردد در قید عبادت در آمده ماتم زده گیا خود را ظاهر سازد و اندک
از ترددات و محاربات ناقصانه بی توزکانه که در فطرت و طبیعت
درین سی و چهار سال دنیا خصوصاً درین دوازده سال که در شش ملکشن
انبار زمان افتاده است نه قدرت شکیب نه قوت تحریر دنه

متمادی
ایزر شمشیر بنده

سلوک

الهیتی

عبد الهیتی

پی توزکانه
پی ترتیب

بدنام

طاقت پرهیز دارد بعبارت در آورده اعلام آن استظهار
الا ما هی نماید رباعی دستی نه که تو را با قضا در آویزم من پایی
نه که از میانه بگریزم من صبری نه که از عشق بپرهیزم من بختی نه که با دو
در آمیزم من و بندی از تجارب و تناقض دواعی روحانیه و حیوانیه
و غالبیت و مغلوبیت هر کدام مره بعد اخری و کرة بعد اولی
مرقوم ساخته خاطر نقاد و وقاد آن اعتضاد الاکرامی را اطلاع بخشد
اما چون در حالت مقالت و شعور یقین دست میدهد که بار روای
علیل و نقشار علیل هر آینه اظهار این شکوه و ابراز این کلمه باعث
ملال و کلال آن نشاط آباد باطن شریف ایشان خواهد شد عذر از این
نعره زدن بی حوصلگانه و نا شنیدن عذر و کانه منکر را مذ
بر در جز دون و لب ناگشوده به آزار است که ناله بر کشم آن موجب
ملال تو باشد اگر از حدیث دلسوز جان گداز خود اعراض نموده اظهار
دردمندی که از رهگذر ماتم داشتن این مرده دلان زنده تن
که از شهود عادات ضمیر این حسرت نما پرو اندکی از اوضاع عجایب آثار
و غرایب شعار طوایف ایام رقم زده کلک بیان شود و سلیم دلهای منشوران

وقاد

افاق
بلو اضبار

ارداى
سیر آب

اصدیت

روزگار در میان حلقهٔ اقبال با ممکن زدن مدعیان معرفت بکور
گردد و نظر ملکیهای که در چمن حوریه مذهبهای منتسبان عقل و لیاقت
و مستمیان غیب و شهادت که بزعم اکثر اخبار زمان سر حلقهٔ متنوایان
منهج شده دور از این پیش راه نمایان سبیل ارشاد رانده فکلفت جای نام دای
تمهید ستیح سرگردان وادی بار الناس مندرج است انکار را
ساخته تحفهٔ مجلس عالی سازد ما الضرورت اولا باید که اگر تفصیل میسر نشود
برمز و ایما بطریق اختصار بمسامع علیه رساند که باتفاق خداشتران عالم ذوق
و شهود در ریاکستان تشنه لب برم سخن آنچه به تحقیق بوضوح پیوسته
آنست که عمده مطالب و خلاصهٔ مآرب برهنه پایان خارستان راه محبت
دریافت نایافت حقیقت حضرت [illegible] و منزه داشتن اذیال
عزت او را از غبار صفات حدوث و امکانست و بقدر طاقت
و توان متهذب الاخلاق شدن و تشبه بحضرت واجب الوجود پیدا کردن از
از مجاری غرای امر جلیل القدر تخلقوا باخلاق الله که از زبان [illegible] برآورده
بسمع جمع روحانیان اصغا فرموده اند تا پیدا باید که شرح حقیقت انسانیه
نموده و انمامد که اگرچه در یافت حقایق کونیه خصوصا حقیقت جامعهٔ کاملهٔ آدمی

رصعت اسم راست دمجردان حقیقت دمفردان ممالک طرایف بمقتضای

انحای استعدادات واختلافات ازمنه واوقات بموجب صفای

سریرت ولطف طبیعت داد دانشوری داده انواع سخن ازموده اند

وانچه ازجمیع تفاصیل مذکور بطور خوشخرامان راه تحقیق متیقن یا مظنون

انست که لطیفه الهیت الهی وشریعه الهیت نامتناهی سوای این رشته

عنصری معجون هیولائی که دران ثابت جنس بهایم شریک ومساهم است

ولهذا ایضاح این دو اساس فیض اقتباس بر ضمایر اولی الابصار

وهوشمندان دوربین حق گزین حقیقت ماسبق ظاهر وهویدا گردد

ودرویش منصف که اخیار روزگار در مسالک نقیض مقصود

سلوک نموده در تقویت وتربیت عناصر انسانیت سعی مینمایند

سهو وقتی که برده ازروی کار برداشته شرح عمده متلذات

مردم ازمشارب ومطاعم ومناکح وملابس وبار لذائذ وحظوظ بنی آدم

نماید ومصائب والام انرا که بجهت کثرت ممارست واعتنا از

نظر کوته ادم صورتان پنهان مانده بعالم ظهور درآرد واضح گردد

که چه قدر بیچاره وتباهی داده اند وحمل اثقال واتعاب بوالی بدبیارا

و متاعب

و عمده لذات والسنه اندا ما چون سنبل اصلاح و اوضاع خود لازم
الوقت و فرض حال است از فنا د ساير عبارات گفتن از قانون
همايون لطف و عدالت راندن و منهج اعوجاج سلوک گردانيدن است
از رين بوالفضوليها و بوالهوسيهاي خود را باز آورد سخن بنا بر آنچند که
خزينه سينه بگنجينه اين مسكين از نقود جياد محصول فصول رابعه معتبره
متعارفه اقليم سخن و كشور رم اسلامت كه عبارت از شرح آداب
دعا و بسط اسباب اشتياق و تفصيل مناهج اخلاص و تبيين لوازج افتراق
است مالا مال بود اكنون كه بنا بر خاطر بهم خورده از رهگذر مشاهده سواد سوزش
ريا و خساست شركا كه در شارع قديم اين عالم كهنه متعارف و مستمر اكنون
اند فيما بين رندان و [illegible] ازين وضع فرسوده روزگار را از ريا
نگذاشت كه بسر وقت اين مطلب عليه رضيه رفته كلمه چند درد آلود
بهم زدن مراحل سالان و قيا ز و تمكين نويسد كه از زبان غم دران نامهيان
مالك آسوده يك هزار ناله در غرس كند بر آمده **بيت** چشم دارم كه هم از
روی کرمت ** گر مت عذر خواهی خواهد ** و چون ايضاح اوضاع
و اطوار درخانه عايا و كليات و جزويات آنچه بود را ساير و متعلقان

لوازج
زبانه آتشی

آزرده

گر مت عذر خود من باش

قرار

[illegible]

بدفع هر جو صله و وکلاء ایشان که بحسب همین خدمت متعین اند مشغول
و مستعد هستند و ایضاً الغا و تا که در بعضی احوال مذکوره که پیش ازین
کمه یافته فرصت مفقود بود الحال در هیچ جور دین ایشان مقصور است و متخیل
که این سانح شده باشد از ده نه یا از یازده نه کم و بیش نخواهد بود که در این
باب شروع نمیکنند و فتوحات تازه و مسرات بی اندازه که در ممالک
[illegible] بظهور آمده است چه از جانب شهباز خان که بتوفیقات الهی
از کهوره کهات تا دریای شور در حوزهٔ تسخیر در آورده ولایت [illegible]
و غیر آن صوبه را بتمام و کمال متصرف شده است و معمور و منکوب بدین
اعمال [illegible] خصوصاً عاصی و بردن او کشتی خود را در
گرداب غرق آب دریای شور و چه از طرف وزیر خان و صادق خان
که با امدادات [illegible] از تانده بردوان تا اوریسه و آن نواحی را
تصرف خود در آورده دست تعدی ظلمه و مفسدان [illegible] را از
زیردستان کوتاه ساخته قلاع و بلاع را دار الامن گردانیدن
و چه در حلقه بندگی درآمدن قتلو خان که سر فتنهٔ افغانان آن حدود و کهنه
[illegible] برادر زاده خود را با پیشکشهای لایق و فیلان مست بدرگاه

ولایات

عیسی خان

و غیرهما

نوشته

عالم پناه مصحوب شیخ ابراهیم سیکری وال وجه خبر متواتر
مرض الموت محمد حکیم میرزا که دست او زوایه طلبان روزگار
بوده است قطع نظر از تکفل آن طایفه مذکوره شرح و بسط از
انتظام کمال شهرت بحد داشته احتیاج نوشتن آنها نیست
که سنت الله بدین رفته که امثال اخبار مسرت آثار از مسافات
بعیده در اندک مدتها که قوای بشری در ایصال آنها وفا نمیکند
باولیای دولت قاهره میرسد دیگر رحمت خدام درگاه
معلی مقام محبت اطوار رای اخلاص آثاری نظام الدین محمد
قلیج خان که در عرضه داشت مفصل فتح نامه که بدرگاه گیتی
استشباه فرستاده اظهار نموده حضور الملازمان ایشان موقف
داد لوازم انصاف داده بود بتاریخ سیوم اردی بهشت روز
خشن یازدهم ربیع الاول که بندگان حضرت در مهمات
شکفتگی بودند عرضه داشت دیگر ایشان که متضمن شرح احوال
نصرت مآل لشکر ظفر فتح نامه بنظر رسید هر الحسین و فرمود
فرمودند مهر دلاور رایات مناصب خاصه و جمعی که در همراهی ایشان

این

نمایان بوده

ندامت لسند بده تقدیم رسانده بود بحکم عادت شرف نفاذ یافت
مقصد باقی مهمات را در تاخیر و تسویف مخاطب و معاتب
ساخته در انصرام مهام مذکور تاکید بلیغ فرموده اند امیدوار رحمی از
حضرت پروردگاری در نهایت وثوق است که جمیع
مقاصد و مطالب آن بر بعد دلخواه دوستان همی میسر و محصل
گردد سبحان الله مباعدت صوری آن محاجبان منظهار (?) قطع
نظر از آنکه صورت انواع بیام زدیکا و اضعاف آن زد دیگر شده
در ارقام اقلام مخالفت انجام بجهت نحوه علیه المقام تیره مآل
کلام بخشیده است اما انقدر رهیست که هرگاه میخواهد که این رساله
شوق را اختتام نماید ما را از عالم غیب امری ظاهر میشود که موجب
حرف زدن و نوشتن میگردد که ز جمله زمره لباس نیکو پوشیده بصورت
جمیله ظهور میکنند و قصه کوته که بیست و چهارم اردی بهشت ملا ظفر
که بجذام حکمت پناهی جالینوسی که تعلیم مکتبی رقم نگاشته گویند
مطالعه اعضای هرچند که از رهوار کلام و فحوای مرام سید الوقت
که این ملا ظفرهای پیش از طلوع فتح دوم که از جمله این نعم الهی

تشریف

انتظام

باعث

سر شده

طبع

ابوالفتح

بوده است صدور یافته بواسطه آنکه بعضی مقدمات نتیجات العواقب
جایگاه نوشته بودند و برخی سخنان غم اندوز بطوری که رقم یافته
بود که بظاهر صورت معقولیت آن مخصوص زمان دوین باشد
فنون غموم و صنوف الام بخاطر عاطر راه یافت که شرح آن بطومارها
در نگنجد مصرع نشنیدم تو ای کاشکی آشنا هرگز ای رب
و زینت بخش عقل معاش نظر امعان تامل در اوایل و عواقب
امور ملاحظه فرمود و بمقتضیات حوصله دریا کش که مرکوز ضمیر دوران
آن دانش آیین است تعقل نموده بآنکه نظر بر خارستان این
بوستان افکنده مشاهده لطایف این چمن و عجایب این گلشن
و دریافت فوایح روایح الواع بدایع عنایات الهی خورسند
و محظوظ باید بود و مضایق روزگار را در ساحت عرصه مباحث با حل جمع
جا داده مجمر گرمی را که دود آه پر سود و بدل آید از دخوش کنی انند
و در شکوه و شکایت که رسم مترسمان روزگار است شریک
نشده هر چند مینمایند که در وقت توزع خاطر و تشابه احوال پر
اختلال چرخ روزگار را انتهای این مقدمات نا خوش می آید و مذاق

نکبت
پذیر
زمان
شائبه
اختلال

اخوان ابن اوده

زوان این روزگار خصوصاً وقتی که اندک زمانی در مقام غنچ
و دلال شده آزمایش نیک میکنند بسیار بلیغ مینماید و در تمام این حال
این مقال را که در دو دسته سطایع این سخنان موجب
مزید کلفت خاطر میشود اما چون مبرهن و مبین است که آن
زبده ارباب دولت و اقبال و گزیده اصحاب فضل و افضال این
حالت بجلادت تعاب دور و از استماع کلمات نفس
الامریه مسرور اند هر آینه ابراز این معنی نموده و هر چند قرار داد خاطر
آنست که راه مراسلات که غالباً نتایج عام است مسدود سازد
و اکتفا بر والطه بروحانی و ظاهری که مخصص حروف و حکایات مترسمان
روزگار تباشند نماید با وجود این معنی بمقتضیات صغر سن و خامی
از نارسیدن ملاحظه نشر لغت نامه بسیار دست داده بود و هر چند از
مکتوبات نامرغوب که بخانخانان سپهسالار الزمان ارسال داشته بودند
ظاهر بود که این مخلص را هم یاد فرمودند لیکن چه کنند که محبت مقتضی تحریر
العاقبه بالخیر مراسله بخانخانان شعر
الا یا نسیم الصبح
بلّغ تحیّتی ... الی من فداه مرادی و مهجتی ... و قل یا وحید الدهر

الغایت

بکدام عالیمقام خانخانان

مذهبیست انسی عزلت و حرقت نبود موعی و لوعتی فلیس تعلیلی عمرو جهنگ
معتقدی لغایت مقصود نیی و وصلت منبتی هرچند برین مینوم
که از شوق محبت که داعی عقل مستدعی حال ملزم کتمان و موجب اخفاست
حرفی نگویم و زبان قاصر البیان و قلم دو زبان را ترجمانی نفرمایم
اما چکنم که بیتابانه سر بر میزند **نظم** که هر بار که کند بر سر زبان چشم
مرا چو نام شریف تو بر زبان آید **نثر** بحسب وجوی عمر جاده زرد رنگ اگر بی
زمانی زبانی بسر راه کار روان آید و آنکه سابقاً کلمه چند هم ازین مقوله دریا
ملاحظه کرامی و در لفیفه خود مرقوم ساخته التماس ترک تصدیع نموده بود حاشا
که در حواشی آن تصدیع را زکله راه دخل باشد یا قلم مشکین رقم از مکامن
باطن اخلاص مواطن جاذبیت شکوه شنیده باشد هرگاه حجو لعلم الغیب
میداند که مرسلات صوری بنغار همراهان روزگار شده است و ضمیمه آن
کثرت مشاغل جسمانیه است چه گنجایش گله دارد و محبت که جوشش طبعی که بجا
شریف اخوت پناهی اشتهار فی سیح الفاسی رسیده است الصورت
وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتقاد می جلوه نمود از راه رم
باعث معذرت شده است و آنکه در باب بسر رفت آنجا مطالعه کتب

شعر

لیس عشنا الی زمن تلاقیح
لا تشکوا تا سیف الفراقیح
نکاریم جز آنکه قیاس کردم در فراق تو

حواشی
جمع حاشیه

کثر
الجاذبیت

باتهام ان

که بعد از نسبت آشنایی بخشند استعلام نموده بودند اگرچه فی الحقیقت
این بمنزله استفهام از جاهل و استعلاج از عامی است اما بموجب المأمور
معذور گزارش می‌شود که بهار خوف می‌نگارد اصل کار آنست که مساعی جمیله و الطاف
جلیله آشنایی بهم رسانند که اگر حقیقت خداشناسی که باتفاق علل
و محل حصول آن آغازه دشواری بر روی دارد خاطر نشان الحال رد
باری اگر این لطف همه نفس الامری داشته باشند در خلوات و اگر آن
حالت علام مرتبت مفقود باشد در خلوات عیوب نفس از اسما عیوب پاک
که بوسیله او را دگر از شناسند احوال اخیار بینی نوع از اخلاق حمیده
و افعال مرضیه عقلا وارد و مساعی رسانند و این طایفه علیه را در زمره
ژولیده مویان بی سر و پا و برهنه پایان صحرا را ابتلا که نظر علیل اینها را اعتبار
نمی‌آید و پیران احترام نمی‌سنجند طلب ندارد و اگر در شمار کثرت که باد غفلت ا
طلب این مغروران نزهتگاه وحدت بعید و بدیع ننموده باشد نشان
این بزرگان را در سپاهیان بیاده از آن رو در محرقه قلیل البضاعت
که با میر علی شیران روزگار آشنایی نداشته باشند حسب حج نمایند چه
از اطلال و بار این بیابانها در محافل و مجالس ابر سجاده و اصحاب عمایم

نبید

الاصطلاح

الحیل

آرد

ابتلا

ابهد

تشبهر

دستارها

ازری بیت جانا قمارخانه رندی چند اند نامردم کم
عیار کم بودند رندی چند اند کز هیچ اند چند اند ز نسیه و نقد هر دو عالم
خرسند اند و اگر در خلال احوال ملال دست دهد از رهگذر نایافت
این بالضرورة بعد از تقدیم شرایط طلب یا بیماری دهد افسرده یا روی نماید
در وقت افاقت و شعور از ممر فقدان طلب این طبیبان حاذق
و غمگساران صادق لاجرم دست تشبث با ذیال محاسبه احوال خود
نموده مهما امکن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر و رویت خود احصار
نموده بمقدار تحسین و تقبیح نفس خود مطابق آن از روی سوء و اعتدال
موجود و اگر عیاذا بالله این هم میسر نشود بالضرورة شطری از عمر گرامی
را بهر وضعی که باشد از دست زمانه بر بهانه استخلاص نموده صرف مطالعه
کتب اخلاق کنم که مقصود بالذات جمیع علوم است نموده اگرچه کتب مردم
در روزگار ما نایافت است با این حال بمطالعه اخلاق ناصری و جلالی
مشغول باشد اگرچه بنسبت اهل حرب این معنی چندان اعتبار ندارد و بعینه
بحال طالب علمی میماند که سواد روشن و فهم تیز دارد با آنکه تجربه کنند
در روشن ارزان طب حاذق دانند مطالع کتب طبی نموده در مقام

اشتغال

استعلاج مرض شود امّا بای حال بهتر از آن است که الغذ
رند کاهیا که مفقود البدل و معدوم العوض است صرف در تحصیل سایر علوم که فی الحقیقت
از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نماید فکیف که عمر عزیز را محصور در جمع
زخارف دنیوی و حرص ننگ و ناموس این عالم فانی که در معنی عبارت از بیهوده‌ها
یا ناموسیها و زیاده ننگهاست دارد و آنکه در باب
انجاح مقاصد و اختصار در رسالها عرضه داشت در از لحاظ آنها
بوده بود المنة لله که اکثر آن موافق اراده آمد و آنکه از روی التفات
از احوال این شکسته پرسیده بودند بحسب تقدیر اجل چند روز مهلت
داده است اگر اراده از بقا آنست که اینکس در مسالک نفس اللوامه
سلوک خواهد کرد خیر الحمد لله والا باعث مزید توزع باطن بنده است
الحمد لله که نفس ناطقه از آلام بدنی که در مدت سه ماه متالم بوده اند
تخفیف یافته در مسوده عبارت نثری موافق حال سطری بر آمد تعبیه
رفته میشود اکنون غایت قصوای امنیت راست
نقیه دردی که در ساغر حیات کمالست اگر بحسب مظنه واقع
داده باشد چون صانه سوابق اوقات بجرعه ذهول رخالت

غفلت

ترهات مدریخته نشود و آنکه بمقتضای کمال عقیدت و اخلاص آن روز

دربار جهر که استادن باضمام شرائف دیگر نموده بودند در آن

ان چه نویسد که لائق باشد الله تعالی بجمیع مبتغیات باند و

مقاصد صوری و معنوی فایز گرداند محبت بیاها منحواست که کله چند

از خصوصیات فرخانه و خوبها و بیلداتها و بازوشها برادر الهی

دانش پناهی حکمت دستگاهی ادام الله تعالی کماله و ادام لنا وصاله و جرات

به پر نست بر آمدن آرزومنه که در بنولا در مخاطبات دوستان

جمیع تعبیر از رو تعباس روش مهر دو مخادعات و آنچه او نویسد

این تعبیر بر آصف خان برای آنست که آشنا بود روش عباس

و بعضی از اوقات را در اکراث عرجیه و مطارحات عامیه صرف

نماید اما وقت مساعدت نمود انشاء الله تعالی اگر وقت وفا کند

و موانع نباشد و اته حقایق احوال آن شرح و بسط خواهد نوشت زیاده

چه نویسد **[illegible]** در گردش این دایره یا

برخورداری دو نوع مردم را دان یا باخبری از خود و از هر که بود

یا بیخبری از خود و از هر دو جهان الله تعالی در هر چه بنویسانند باشد

دارد در این مدت که نگارش نامه بلکه نقاعد داشت نه آن نبود

به نگارش

ترهات
بیهوده

باضمام شرائف
با پوستکی زر کرنا دیگر که
غسل خانه رفتن و نفعه
و گرم بیکار کردن عره بار

جرات
بالجیم و راء المهمله

برنست
بکسر ... آواز ...

تعباس روش
لفظ مرکب نام ...

نقاعد
به معنی بیکاری

که در زیر هنگاه حیران‌داشتی آنکس غبار فتوری ملمه شده باشد چه دران باب اعراض
این جهان ناپایدار که حوالت‌شان نمود کان غفلت است منظور نبود و نیز در
گلشن سرای روشنی سطر او پاره نیافته چه آن بر هوا جنس
لفنا و اساس یافته از روی فهمید که و دریافت تجربه نهال نشانده
ام رباعی دل بر صدگاه دهر بس بیگوهر است ‖ وصل اید
تیز آن نقض ال کان او ‖ نسمه از سر دل حاصل حاقانیاست
گر زان نسمه خاست جنبش ایمان او ‖ جانا که به زبان ‖ جز بی رود
که در دل باشد ظاهر او در مراتب آشنایی دریافته باشند که از
مبادی بلمح تمیز اینکس از گروه تجرد گزینان بود از صحبت جهانبانان
بسر دوا پسرده خاطر چون بسرنوشت آسمانی بیارگاه تعلق درآمد
از آنجا که آن حومی بنده نبود درین هنگامه دوستی و مدار همان حال
را نمازه چهره جهور ساخته بکنج خموشی داخل کشیده میداشت صبر شد
زمانیان در آشنایی و مصادقت لطایف آنکه نیز اینکس
تنفر نکرد و درین قافله بزرگ دو کس تنها بودی نجیب فرسوده
رسیده را با نام دوست کنند نخستین برادر معطرب گرا

یکرنگی

بدام

در تاریکی

رستی از قید طبیعت دانش حکیم سکر صبوح کشاده بتانی
فراخ والشمس الوضح او را بهانه عنصری لبریز گشت و دوم آن
گوهر سعادت منشش که نسخهٔ مکارم اخلاق را قابلیت شرک
در زمان گویایی زبان خموشی تخم یکجهتی و صداقت را در زمین
دل این حیران مشکل‌پسند دشوارگزین کشت و زری نمود چندگاه
که کام فراخ در کام روایی زدند و زمانه ابتسام تمامیت
نموده بعضی سخنان حقیقت آمود که ز مذاق زبان بلیغ ادراک نیز
آورده می باز غنان را گرفته طلبکاری فرمودی درین چندگاه
بعد آن زان معنی بتمام دوربان را ایست همه رسیده باده
خوردن و مستی کردن بدیع صنعت آن را از نتایج باده
رشناسی دیدنی اندیشیده همت را و اصلاح آن البته دارد
با لطایف هر چه را از نوشتن باز آورد چه راه درست اگرچه بگوجه
مدارات باید چگونه در خور باشد که اگر حقیقت را گروه تعلقیان
بودی باکر زخمش کردی لیکن همان طور که ارباب تقلید مدعی
گروهی در آمده بازار غیرت را گرم دارند این طلبسان گفر

شمس نیسه

ادولی

بر دوش وحدت دار و لعقد رتوانائی در لوازم آن میگویند
چون استاد این فن هیئت ناچار لوازم آن متروک ملتفت خصوصاً
در هیولا که برا در صوری و معنوی با شیخ ابوالفیض فیضی روی در
نقاب اختفا کشیدند باروبود این بازرگانان روی در پرا کند یا
نهاد و افسرده یا ذاتیه و رمیده یا اصیله در برآمد میگویم که چه بخت
نشینند ناموس فطرت رنگ اقسام میکنه تا چه یقین آن بشنوم
که بهمینه بهار تسلیم خوش شدند تا شنیده بگیری برده کار
در دیده آمد رباعی مرا این غول نفس دیو کردار :: فکنده اندر
خرابهها بسیار :: کنون زین بادیه تا کاروانم :: مگر کس بند
نسخ خوانم :: در استان فیض ور رود درازست :: نکفتن و نوشتن
نشاید تا نفهمیدن چه رسد عواطف شهریار دانش پروه
اندر دان همه آن را کوی را گشتن از سفر اجهان باز داشته
راهی ناچاری در گروه تعلقیان آورد رباعی یکی تا بند گزین
نفس پروازم :: در باغ الهی آشیان سازم :: این دیو
سرای سخن را یارا :: زنش سکان دوزخ اندازم :: این جمله

نیم کاره‌ام را درین کار که بکمال لطف پردازم درین شهرستان
ضمیر گرم عربده با خود داشته اینک سر از خجلت باز گرفته بودم کجا وقت
آنکه سخن سرایم و حرف گویم و محبت افزایم با وجود آنکه درین کار
بودم که بعد از سه ماه دیگر پیک محمود خان رسید و کار بنام
شده آسان صورت یافته راحبان دشوار تفکر و آنچه از
لوازم خیرخواهی و دوستی باشد مساعی جمیله نمود و چون حقایق
احوال اینجانب از قرار واقع خاطرنشان درگاه مقدس شد از
آنچه درباره از جانب الطاف سیف شنود کردی و به بهار
گران فروختی شرمندگیها کشیدم و چرا نکشند که شما را از خلاصه
مخلصان یکتا دانسته و اندازه نبود برای چه کار با نجاشی نشند که
عنایات صوری و معنوی رسید و چون چهره کرده بودم بر دیده و دل
کشیدم میدانم که جماعتی صحبت بیا زحمتی برده دعاها خفته‌اند و
تنها مراد از سرابات جوانیها و بزرگیها راه مدار از فرقت عقل و
فنون ترا می آماس بکلها چه شد چرا خود از بدی وا ز بار
گرانی عارستی در یا نه میدارها ندی چه قدر کاری تعجیل بعضها و

گران کلانی

بلی با دلی

باعث تعجب
۲۰

نمی‌شد و دل شاهزاده را برای خاطر صاحب حقوق چرا بدست نیاوردی
و بعد از آنکه درین مدت سه سال از بدمستی سخن نشنودی و حقوق
راه راست گذاشته هنوز راه راست نمیگیری میخواهم که تحویل
کنم و هزار دشنام و هم و دل خود را خالی کنم اما زبان جوهرسنجی ا
ز آن هزار حیف که بدشنام آلوده گردد دیگر هم که اما بودی و عقل
و دانستی اخلاص چه شد و آن حرف و دوستی چه شد چرا کار را بر
طرح اندراختی تا امتحان شد که سوگند خوردن اگر شناسایی
این هیران انجمن هستی گناه بودی هر آن قسم خوردی که با تو
این کار سرگرم بود با این همه دشمن کام هر آنگه جهانیان چه دشمنان
چه دوستان زمانه کرده‌اند از آنجا که او را همیشه بوده ولیقن دانسته‌ام
از گره دیوانه و مست باشد بدین من هوشیار گردد و سخن من کارگر
مگر از حضرت از درگاه طلبیدم که اکنون بتقاضای بشریت گذشت
آنچه گذشت رفته و در اندک فرصت بزم محبت گرم بسازد و خشمهای
نگارد که خانخانان از مصلحت دید شاهزاده بیرون رفته و حدت
افشار را از حیثیم دل بتقدیم رساند سود نشد نماید با این که درین عرض معاف است
هم

ساخته شد اما در دل از ملک دور بر همان عقیده خود بوده مضی ما مضی
صلاح این خیرخواه حقیقی آنست که ما بین دعوات خیر نموده خاطر مقدس را
از کراهة بر آرند که آنحضرت از ایشان آن چشم داشت دارند که از
هیچ فرزند خود نداشته باشند التماس ملازمان بر طرف سازند و از زرها
نکمو شده در بهای آنچه بهشت شود بالغرض اگر حضرت ملازمان هم مناسب دانند
که التماس خدمت ازیشان شود اگر ایلچی واقع آمدن مرا مناسب
میدانند معروض دارند تا وسیله گوشش فرمایند و دیگر شود منی کیمیا و برای
کار کسی لیکن همت آنست که بار خاطر اشرف را بردارند هر از شکر
که برآورد در تصرف نمایند و ابقی را از آنها از بقیه ایشان میدانم و آن بار
تخفیف یافته امید که بالکلیه برطرف گردد و برید دامان خوشی کننده
نعمت گرانید کار در وجه هر شناسی بکار و جا غلط کردمی رنجید با خود بدگمان
شدمی میدانم که اینها عارضی است به دامن قدسی حقیقت گرد نمی نشیند

رباعی
عاشق آن نیست کو بسوی وصال ** نقد جان لا بد الستان نخرید
عاشق آنست کو مگر مراد ** هر چه هست است رایگان بخرد و جهان با
دو شاخ گلی داند ** دسته بند و بدستان بخشد ** سخن بهار و دو

عمرا
الکسوه
تکلیف که خاطر مقدس آن میخواهد
ایرو شده است
همگی
را
امل آرام

اندک و زمانه مانع و دل تحیر و گزین بهین بیت اکنون همی نماید بیت

ترا دیده بینا و دل هوشمند :: ز خود و ز همه بیشتر شرم دار نثر

رابعه نکات ما ان غزلیه اندر میان جمع چو جان است آن یکی

یکجان بخور نمی که جهان است آن یکی :: هر گه کند [illegible] بجمال و جمال

رو کز خشم خویش هم بهانه است آن یکی :: دل موج میزند ز صفاتش مثنوی

دریا چمنش :: زیرا فزون ز شرح و بیان است آن یکی :: ایزد

جان بخش جهان آفرین مرادات آن خلاصه خاندان اهلبیت

برارادو بر وجهی کامهای صوبه ای را بر آورده در تحصیل مقاصد

معنوی سرگرم گرداناد امروز که آن آرام و دست عیش گزین را

بجز نوبت آسمانه که در عالم عنصری سبب آن مخالفت رای روشن

همراهان حقیقی باید با آرزوی بیاه همراهان معامله ما فهم که آن نیک

اعتبار از پوشیدنیها باز داشته تسخیر تشته ز انس منهای همت عالی گردانیده

بار دیگر ان بیکدان جوش ... انگیخت زده و شدت قطره

ولوع خاطر و تشتت باطن ما را باید چگونه دل و انا و عقل و ذی را اندیش

ز خصلت میدهد که دوستان کامل مندی را که در صفر طاس مهار که کشته

ایمائی بدان رفته است شرح و هر دو وجه از خاطر نشان مخاطب
منصف مخفی نماید اگرچه بشهادت خاطر پاک این نیازمند که تجربه کرده
محنت و خسارت تجرد گزینان کم نفع که در بیت بینی آنها
فلاطون انجمن است نزدیک رسیده که خاطر شریف آن گلدستهٔ
معنوی از هر رنجی که درین زمان مستمند دیده است یکبار با آسایش
باید و در عشرت و کامرانی و مسرت و بهجت افزاید و بهر خوشی
گوارائی درازی عمر و طول عزم درست و تدبیر صائب و حسن نکوئی نیات
قدم آن رزم افروز بزم آفرای دولت و منبع از بارگاه
الهی حلیت علاوه عطا شود و بضرورت آنچه از کوری شرط محبت
و معامله شناسی رعونت نفس از زنهارگاه دل نورستان کاغذ
آورده اولا الفقد حضور را که نقلا وزیر بخت بیدار که نشانهٔ رضامندی
دادار است از حب و بغض دوست و دشمن آلوده امید بر پاس ممنوع و پایمال
مخاطب حضور را که موطن هزار اندیشه است از اختلاط جمهور زمام و دید حال
آن [illegible] در انجا بار ارکنار دارد و ازین جهت تمیز میان دو
دوست و دشمن که اعضای را نشاید [illegible] بی اسند لیکن از حسن به طینت لطف

الاوه

باطل

از بخل

سرشت خود بجا برد و طائفه را و سرشت آنها را بالکلیه فرو
نهاده ازدو در عین گمان مناعلی که انسان را امتیاز میان خیر و شر
کمتر میشود تا تفاوت نهادن و خیر باید و شر را کجا میباید
دانسته آید در شعور نفس انداخته بود اگر در الصباح آن گویند
کمالنفس را برد و در این کاردانان به شناسی ترتیب مطعون
نخواهد بود لیکن آن شکوه آن از آن قسم نبود که مجنبی که انسان در بین
کس فهمیده باشند یا مجنبی که به نیک سیرتان زمانه از درشت
کرداران روزگار خشمند گشته باشند مخالفتی داشته باشند تا در
ازاله آن سعی نماید لیکن چون دوستی انگلیس از متعارفات نیک
سیرتان زمانه فرزانگی آنها خواهانش خیند بخاطر بوالفضول اراده
می باید که از ناروائی آن آزرده میشود و نیز گر خواهش کند
دل شیدا مرا چه غم .. عشق ست و صد هزار تقاضا مرا چه غم .. لیکن آن
دوربین باشند که در این نفع بکار نبرد ام اینجا که روز بازار
مردمی است و متاع دوستی رواج دارد از آنکس خوش شرمنده
بیشم و جوی خجالت بر جبین دارم و نظر در عالم علیشان امروز دیگر را

امتیاز

نقل است که انسان وقتی بالغ میشود که
امتیاز دو خیر و دو شر را در نظر خود دارد
یکی خیر و شر دنیا و یکی خیر و شر عقبی

زر و زیب بالشان نمی‌پسندیدم و غباری در خاطر همیشه بهار من
نشست و نخواهد بعجب و چرا باشد که از روی انصاف بدست دامن
و غبار آلود این دشت بر وحشت شدن شعار عربده جویان
ملک با حق شناسی است حاشا ثم حاشا آنجا که رسم مردمی و نام
اهلیت باشد امثال این امور رهنمون آن مرز و بوم تواند گشت
چه جای آنکه کار از آن گذشته باشد که شرح آزار و اثبات آزار
بکبر دار میگذارد و الحمد لله که از مبادی احوال تا حال چنانچه آن بزرگ
زمانه در هر چه دانایت افزایش دارند در محبت این حیران
دلبستان دانش افزوده دارند و درین روزها از حقد فروشان
اگر شرم از حقد ایشمتی دلها نیا خبد از واقعه باز و شبها دکو شنها
وکشتنها و سوزشها یا جهانبان برای برآمد کار آن دانا
دل همدان به بیکار رفتن و منزلت حقد آمد شنیدن از هر آزار یا
ز بسیار آید که نوشتی اما حکم که مرا دیده مبادا و دل هوشنا حکایت
حقد میگذارد که ازین باب دریا زار رایج این جهان اگر دروغی
گفته اید مشتریان معامله دان به بهار گران میخرند خریده زند تا جهد

المنع

طبعم که شناسای مزاج زمانه است میگوید که دوست نداری
که شرح حال زاهد و دستار ربوده و نیکوکار بد اندیش در
نقاب احتجاب در کنج عزلت متواریست تا هیچ صاحب
آنچه بیند واگوید و روزگار معاونت وآن معاون چرا
زر برده شرمند یا خود فرومانده حرف رسائی همگنی خاصه وقتی
که اصحاب شرارت و ارباب افترا و اصحاب حسد فراوان تعویذ
راهی هزار بیت بدونیک را جواهر نموده باشند و دوست معامله نا
فهم برپا کنند لیکن حکیم که مرا معامله با فطرت افتاده و طبعم را
بس نظام قدری پدید نیست سبحان الله من وحشی صحرائی را
پای بند مدینه ساختن و در چنین کعبه گوانداختن چه حکمت
است تا گزنده روزگار را چندین تصدیع خود داده کاغذ سیاه
باید کرد و چندین سخن را نوشت اما چه توان کرد لباسی که از کارخانه
تقدیر با جلس عطا شده است ناگزیر لوازم این لباس بجا آوردن
بشکر این لباس کردن اساس رضامندی را استحکام داد
پس همان بهتر که ازین وادی چرخ چند گفته ابدا و بی و بهتر آنست که نقش

بوند

و التفات ظاهری و باطنی بندگان خلافت پناهی زیاده از آنست
که باین ما مهابیان کرده اند و خدمات و ترددات پسندیده
ایشان همه مجربست و چگونه مجربست و جمیع امرا و منصبداران
خدمات ایشان را بشرحی لایق بگزارش نوشته اند همه در موقع خود
جاهی کرده است و عنقریب آثار آن عاید روزگار ایشان میشود
و گشتن بهار چنانچه حکم شده که در هر موجود بسازند زود سرانجام می
یابد و توپ ولی ازین آن متعاقب خواهد آمد ما را یک لحظه از چهره غافل
تصور نفرمایند وجه گنجایش آن ندارد و دولتخان را سفارش بهمه
خوب کرده شده است الحمد لله سبحانه مقاصد خود رسید او لیاقت دولت
از اطراف ممالک محروسه فتح نامها فرستاده مورد مراحم خسروانه
شده اند امید که عنقریب ایشان نیز این کار عظیم را باتمام رسانیده
کامیاب صوری و معنوی شوند و از احوال کثیر الاختلال خود چه نویسد که
از کثرت مشاغل و فرط مهمات جدلیه عالم قریب آن است که بال
هادی علی الاطلاق از سبحان قدسیه نفس الامر بگفته شود و حصار
در خانه در هوا و هوس و حرص جان فرو رفته اما اگر احیانا خزیده ار

دیار

آنقدر زنده رهست ببینم سیه ساناکه بخود

معدن حقایقست گفته آید چندان ناخوشی دیده میشود که بملاحظه التیام طلبکار
انتظام عزیمت مردم است گنجایش در نگنجد بدرویشان و مخزونان کم صحبت
رسید چه اگر بظاهر میرود بر از شور و شغف وقت ایشان تیره میشود
تنها تنها خبالچه عادلست رفته گوید صاحبکه پاک منور باشید حاضر
آنند لقدر می گرا پیا میشود وارباب عرض وقت یافته این حرف را
مسئله چندین باطل منکر دانند و نگذاشتند و خوب پیر پا مردم
اینجا منحصر در برادر گرامی حکیم همام است که اکثر اوقات به مدن
او خورسندم اگرچه آن عزیز در مشاغل جهان فرو رفته است
کاهی خبره از بدایع نفس و حقیقت کار گفته آید و نکوهش نکند اگر
از این نفس پاره رهنمائی پدید آورده شود از فیض وقت ا
ارباب ساکت بنحوی مسرت مدارم که زمانی دل شکفتگی میکند بنحوه
باتم برادر گرامی حکیم ابوالفتح را گم کرده باشم و از سما گفته چندا
کشته جهانی با بدل دگه بر دل معامله نفد این بیچاره چه میکند زو بیت
رعال حوا که بیم لنا جب این قدر دانم که تو هر که بخاطر بگذری آنچم
از آن بگذرد ای هوشمند آگاه دل امر فر کار صورت نمایان

صورت افتاده است و مکرر را از فرط بی خبر خواهی نوشته‌ام
در شمول ظفرنامه و چنگیزنامه و شاهنامه مطالعه فرمایند غرض آنست
که هنگامه گشت و گذر آن اساس داشته باشند اما پیوسته تنها بحال
احوال خود مطالعه کتب اخلاق علی الخصوص نصف آخر اخبار اشتغال کنند
که نفس اماره در کمین است مبادا فرصت یافته کاری برای خود سرانجام
نماید که علاج آن دشوار باشد و پیوسته در جوی آدمیان پیر حرص
کم خوش آمدگو باشند آن نفس کجا است که بگوید من بعد الانسه حاضر باشد
نگذارید که ناشایسته در غضب و غفلت بظهور آید اما آنقدر نوشتن
و گفتن ضرور است که امثال این مردم را این خاصیت باشد که در خلوت
حرف خیر از راستی نتوانند گفت زنهار از شر و فریب زبانان که بحجره
زبان بدگمانیت و دولتخواهی خود وانمودن هر اره کار تباه سر براه نمایند اهل
دولت را وقت که کار بسیار و خوش آمدگو فراوان و همیان زر است
گوهی باید بود و بدواتان خود دوست از یکی هوس زیاده بیش هوش
باید بود تا کار ساخته شود زیاده چه نویسد الله لیس ما سوی الله هوس

مرسله بنام بهادر عرضیت سفر و رخصت از حضرت بادشاهی

زنهار البته

۳۰۱

الفقون

دشمن نو جون فتح قندهار دیده و خبر آن خجسته و مبارک باد خیال می‌کنند که دل دوستدار
شمار لحظه از احوال خبر بآن وصول واقع شد الحمد لله سالها از عمر و آبرو
از بی حوصله برخوردار گرداناد از دوری دوستان زن طبیعت
الی بعضی خواهد خیر از جدائی آرزده باشند تمام لشنوند و تجربه سندی
دوستان دور و رهین مردانه که آبروی دولت و برآمد مهم صاحب را
بهر جهت طبیعت بحران زده ساخته متوصل درگاه ایزدی اند
نفس با طبع گرامی را مهمان کنند و الوسنی لطبیعت محروم که نیک از
برانداز و پسند اگرچه میدانم که با بخت بیدار خرد و رهین دارند
با دل محبت گزین بچه تا با نه منویسد که در بی نو رشتن بکار دارند
با آنکه زاری دل دامن شب را چون غذای هر روزه دانسته تخلف نورزند
دوم در تحصیل صحیح نتیجه آینده و تعقل آزادیا حال یکسانند و دل نمود بگذارند
که از شادی در آید که دولت و نصرت در کنار خاطر اند و کاهی می‌نهند
سوم عطوفت را از عفت و ادا ساخته باید که چشم در شور رشتن بمانند چهارم
سبع همراهان زالفنون رستگی سرگرم دارند مسکه حرف زدن گوهر
پنجم محبت مکتوب ملوک دراز دارد والعاقبة بالخیر رسید با کمالان

نا قل

شوق

ای مشتاق زود بسر آمده از قدردان افزوده دعا از جانب

مطرب حقیقی مقبول فرمایند اگر درین دو سه روز محاسبه نفسانیه یا مطالعه

فطرتی از رسیدن آشنایان حقیقی و دوستان معنوی بازداشته

است مبارک باد و گرنه زودی توفیق بازگشت و هدایت ارزانی

دهاد دو سه بیت که آدم عشق خلاصه روم درین دو روز ضیافت

این غریب در وطن مهجور در وصل ریشان مطمئن کرده بعونان [illegible]

مخاطب حقیقی می نویسد قطعه گفت عیسی را یکی هشیار سر

چیست در هستی ز جمله صعبتر گفت ای جان صعبتر خشم

خدا که ازان دوزخ همی لرزد چو ما گفت ازین خشم خدا چه بود امان

گفت ترک خشم خود اندر جهان آرزو بگذار تا رحم آیدش

از هوی کاینچنین می بایدش گفت رنج احمقی قهر خداست

رنج کوری نیست آن مهر خداست ابتلا رنجیست کو رحم آورد

احمقی رنجیست کو زخم آورد منع بودم در جهان حسب هیچ

اهلیت به از خوبی تلو الله معکم اینما کنتم العاقبة بالخیر فقط

سمانه [illegible] توانگری خاطر و صحت بدن با هم متفق توجه لقب روز

ابتلا
برای شکم

بیست نهم فروردین سنه هشت
قابل مشتی

زخندهٔ انار آن پاره ره را آیینهٔ ملک مغنی باشی و همت علیا چون
فطرت بلند جلیس مجلس ایشان بزرگ خاقان دهٔ خسرو نشوار آمیب
از سواد بستان جسم و آتشکدهٔ نفس ناطقه معلوم شده بود هر چند مبدأ آفرینش
بدرقهٔ عنایت ایزدی که حارس ایشان است باید که بر هر حساب
ایشان از محاسبهٔ نفسانیه تا این زمان نه پاینده باشد اما احیاء الیم الفاظ
بنوشتن این دو کلمه مصدع خود و مفرح ایشان گشت العافیة بالخیر

دستخط خانان الله تعالی آفرین و ناصر باد هر چند آرزوی آن

کرد که حرف دوستی سپری کرد و صورت نیست ای عزیز آدمی زاد
همه هر که گوهر سخن یاران بگذارد گنج فهمی باده تو جان تهمت
و دید بدکاری عامهٔ خلایق و شنود داستان هنار فرومایگان تنگ خشم
بیان که از نامهٔ بری با یک حرفی اشتباه پیدا کرد. اندیشه تجلیات
برایع فرومیشود در نهوفت ژرف نگاهی طومار حال بهین و حالی را
رایه اگر سیری کرده دن باید خود چه ستیزد کرنه در گریوهٔ توقف
کردن سرایه دولت ثمر دامن خود از سیر کی اخوان زمانه آن مایه
مال ندارم که قلم باوری تواند کرد در گرد آوری درمانده بار تعلق بر دوش

این نتواند کرد

گرانی

عام

بتجلیات

دو زبان

دارم نمیدانم زمانه چه بوالعجبی ورزیدن دارد اگرچه میدانم و بتکلف حرف
می‌سرایم اما مخاطب را در اندیشه تباه می‌نمایم اگر در هر حال اگر زمانه
گذارد و خود در منزل الفت آن معهود دیده‌ام شاید که توفیق نیکو بینش
بالقوه بر شاه‌راه ترصد دولت پیوسته باید و گرنه شاید که در تماشاهای حیا
بمقتضای بر دولت مستی ذات چاره گری فرمایند و بهر روش که باشد
زبان را بعفو و دل را از بغض نگاهبان کنند شاید که این بادیه هولناک را
بعاقبت بسر می‌کرد و از مهمات دنیوی بمضامین فرامین که برساله
این کس نگاشته میشود پسند موقوف خصوصی کرد نشد العاقبة بالخیر همه مردم را
نگهبان حال دل برای چه و تأمل خصمانه بخود نما کردن چه دیگر نوشته الله
سواد هوس **رسید بخانخانان** کردن دهمی کز تو شکایت کنی
داده که شکایت بنهایت کنی :: ور برده دری نباشد اندر حق تو
راز نهان که تو کرده حکایت کنی سه هم یکروزی زغایت بیهوشی
که خشم کنی با من و کنج نشینی :: برگرده تو یکایک انگشت نهم :: تا با من و
ولب خاموشی :: عزیز من بشکر به زور کار از من بانشاط صبح و جود
بکدام خبر و برگوید و چه پایه تواند بر گفت هرچه گفتنی بود نمیتی برخود اما

داری

خاطر

در برخی باظهار و تصریح بیرون داده و مخطوط ضمیر صافی در دل نگاه داشت
هرگاه من بنده هم دارائی باشم بس ما که سرگرانی نمایم چون از دو سه ماه بحث
هر دو رشته خشم آمیز بنده هست همین گفتارها را در دل او بزرگان انشتی
کردم اما بشرطی که زود ترا بیند و دیگر مهلت راه نیابد و دلجوئی بکو هر ساعتی
و باکمالی میرزا شاهرخ از حضور ریاست چون ایلچی نور موجب
علم والا بایشان درین نزدیکی داده شده سزاوار آنست که تا رسیدن
آن هم موقوف باشد چون تغییر و تبدیل خواهد یافت آن زمان عرض ایشان
سرانجام بنمود به خالصه منسوب گردانید و از آنجا که حیرت بهبود
ایشان را راجع به هر کس را ملازمت در سنا دو سر رشته سخن کوتاه
گردانید هیچ خبری نیست که او نداند هر چه از حقیقت ملک و خوانین سها
مردم و چه از زبونی عیش و اختلاف ایشان و قابوی کار باید کرد فراغی
رساله و کتاب دیگر بنا با وکشودن ریو و افسانه نهار سیدلان و هرزه
گوئی رایفه درائی باشناسند کان ساده لوح همه کارها در دلخواه
انتظام می یابد و درانک فرصتی تمام ملک نظام الملک در حوزه تصرف اولیای
دولت می درآید و در موقع این تحریر یافت

نداشت

ایرج پدر

میخواهد

چرا از

زیاده چه عرض العاقبة بالخیر

چاره اندوه از بیرون مطلب و علاج آن در دل نیست و دارویی درد خویش
نیست و تو از دیگران طمع میداری نصیحت گر تو خرد دوربین نیست
دل تو بدو نزگردی بگرد مردم می تنی این سنگ ضلالت بپای طلب آمده
تیز روان عرصه ارادت را لنگ در آورده **شیخ فخرالدین عراقی**
سفر آید که آفتاب اندرون خانه و ما در بدر میرویم دره مثال گنج در
آستین و میگردیم گرده هرکوی بهر لقمه نان این نه تنها راه روان
عرصه صحرا و گلستان حقیقی را از کوه نوردان گرگوه دو صورت را تیز منش
آمده که از حال خود غافل مانده چشم طمع بر مال دیگران دوخته اند و خانه خود را
چاروب نکرده خیال نقاشی کاروان سرای دارند و بموجود قناعت ناکرده
حریص معدوم اند و خته خود را نادیده در کرد آورده مردم دل بسته اند
نفس اماره را که راه زن قدیمی و کیسه بر دایمی و دشمن جانی است
دوست صادق انگاشته غیر را که سعی او در نیک و بد انبار است دشمن قوی گرفته
با خود رسم صلح و با جهانیان بهانه رزم آراسته اند و کجروی و سرگردانی
خود را از رنگ کار این نعب خانه دنیا هست بر اجرام افلاک و اجسام علوی
می نهند و برادران بنی نوع خود را مفسد و رمیدار نه والا چون سباع و بهایم

پیش آمده

در بام او بخته و در ریختن آبروی یکدیگر اند تا بجون چه رسد خانه باج
ره بام از هزاران بلی در بام جنسان خود در این ناخوشی که آدمی از ته
رای پسته روی میکند بر خود می پسندد اگر جهانیان این حقیقت
ناهر سندی هر آینه بعد دشمنی معامله با هم ازانست که از عقل دور و انتقام
رانت افتاده کوشش با اثر نکردی و تهمت فاعل بر خود نهادی چون
در حقیقت این مکنون یقینی داد که از خلوت سرای خاطر معبر که را
قلم و سیاهی و کاغذ در آرد برای هدایت عالمیان از نو لرد و افتاده و تعزیر
و غنی دو سه کلمه منسوب اول سهول خطائی که در گشت زار نو کرده رید
را اگر به رشته مسکینی و معامله فهمی و پس بینی و خاطر داری و غمخواری
در زمان ام العلمی داشت در هنگام هجوم دنیا و رجوع ابنا و لکا بمیداد
سیار با ورق گردانده چون گوئیم آن نامه اعمای خسته خود را نشسته
نوع تمام را
شروع در ندبت کرده نو توقع دیگر بر تواضع و نیازمندی از جهان
بسیار و تا کار از شور ائی بجائی میرسد که حبل المتین اخلاص گسسته
بنگرد و باد لنعمت صاحب فضل نظر روشن میکند چه در اطوار خدمت
چه در اوضاع اطاعت و چه در ملا و چه در خلا تا رفته رفته بجائی پیر

از دشمنان

بعد ازان

از تعهدهای فرامین

که بدست خود در گرداب بلا اکبت مختنق میشود و هر گاه نوکر که خمار احتیاج همیشه
در سر دارد و بر نسخهٔ خودکامی و تنعمی آن زمان مست گشته چه عربدها مینماید
اگر صاحب با چندین اسباب مستی سر شورش داشته باشد چه دور باشد و لهذا
اگر صاحبان برگشته بار خود را بهمان نظر خوردی که در مبادی احوال دیده اند
منظور داشته نگاه داشت اعتبار خود نمیفرمایند و آن نمک حوصلها که در هند
سود و زیان خود در معنی سوداگری حرف الملص بر زبان صورت نگار دارند (یعنی نوکران)
از دیدن این حالت کور باطن گشته سود خود را در زیان خود می انگارند
و در اندک زمانی تباه افتاده پامال حوادث میگردند این کمخردان از بدمستی
توقع ملاطفات بیجا از صاحب خود داشته کفران فرد میمانند
چهاردهم آذر ماه الهی سنه ۹۹۹ نوزدهم صفر ختم الله بالخیر
والظفر خطی که بعد از رسیدن نسایم فتح و فیروزی و سرسبز شدن گلستان
امید و نصرت رقم زدهٔ کلک التفات شده بود بنظر اقدس خدیو جهان رسید
زبان نگارندهٔ ملک معنی و آرایندهٔ جهان صورت که سالها در آرزو عمارت
بخش خرابهٔ روزگار ما در رسید بنظر تحسین و احسان درآمد لوازم
شکر ایزدی بجا آمده مسرت تازه روی نمود و لباس دولت اصفهانی

نظرت شاهان کشند بیت امروز روز شادی و امسال سال گل
نیکوست حال ما که نکوباد حال گل ... از آن زمان که افراد انسان در بازار
حدوث و چارسوی کون بکار آراسته اند ارباب عقیدت که ما طالبان
این بیت خبر آراسته بمظاهر انسان با کاهی آداب ما حصله مهر سهام
گفتار زروی این گروه مقدس از مقصود تهی نبوده ازانچه وجه همت
علمای ایشان بوده است با حسن وجه صورت انجام نموده و این منبع الطف
وسعد سیکار را اگر چنین منحنیهای روی دهد چه بعید و چه بدایع لیکن نقب
رنج عمر منهار زده را که برجواهر ولالیا که در حوصله آسمان نگنجد و در صدف
روزگار در نیاید دست یافته است از چنین مقاصد جزویه و مطالب محقره
بجا خرسندی میشود و نمیگویم که طبیعت من چون سخای کننده این کار تکلف
راحتی نکرده باسود اگر من هر متاع را نیکو وزشت نموده این کالا را
بحاط آورد یا از لوازم فروخت کمانیشی سر و دخت لیکن این وحدت
بجز اتمام استقا شعار من بالا لوق خاطر جهت خریده تا بانه سر بدست
چار بجد من بحرها همی طلبه : که منت جان مرا ز طلها وجام لطاف :
بی شادی جان آفرینش : دی گوهر کان آفرینش : از درجان بخش

جهان آرا را نیکو میداند که این حیران مطمئن بدانچه لطف ربانی جهان آرای

اینشانست اگر بفتح قندهار هم کامروایی نشاد و با شکوه نثاران ناخجسته

باشد امید که عنقریب دار الامن تته را از خس و خاشاک روزگار مصفا کرده

بهمت تسخیر خراسان و فتح ایران زمین و بدست آوردن قندهار

از روز اول صفحه فتح انجام خود دانسته اگر بسیار مشتاق باشند که در حوصله

تنگ روزگار نمیگنجد از تدبیر آن غافل نبوده عرایض دلکشا بدرگاه معلی

ارسال دارند و دوستان خیر اندیش را با عنایات بانوال مهمانی کنند

و کامیاب گردانند **بیت** هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و زیبا تر از شیوه پیشینش کامیاب عمر و دولت باشند خاصه

دو نتیجه را دوست میدارد زیرا که او را نیکو شناخته است

لیکن یکمرتبه تقلید آنان میکند و یکمرتبه از جهت فرط اخلاص او که

فهمیده است و قرار و تمکین را بیشتر میخواهد که دو پادشاه رعونت وحشی

نیکو خدمتی او را امید که بدست نیازد و جان بیک را که از همه بیشتر دوست

میدارد نیز بزرگ میمنت و صلح کل را در قرار دارند برو میخواهم و ملا القبا تم

در بزم و رزم از کرده بیار است باید که بجد و جهد بکند و به طبقات انام اگر

سفر

عجالة الوقت

بحالت الوقت صلح بلند آنست که نه خود چه مانع است و ملال
بر ثنا لسته مراتب خدمت نیست کا نیک نظر او به اعتبار ما فیها بیفزاید
نزد وزیر معتبر گشته و محمود خان و مصاحب خان نیز به دوام خدمت لیاقت
ثابت پیدا کنند زیاده چه نویسد

مراسله بخانخانان

الحمد لله تعالی از ملاحظه آثار کلک آن بزرگ زمانه را محظوظ دارد
با ابتهاج طبیعت و شورش افزای اهل محبت شکر و منت فراوان و عقل
صحیح باعث این شد که تحریر این دو کلمه که مدبر را در تکلف و مقبل را
در مرتبه اندازد نوشته آید احتیاط کامل و استغنا تمام مغلوب محبت
شده و روا به کتاب سر گرم ساخته بیت عشق است و صد هزار تمنا مرا
چه غم گر خواهش کنند نشد امرا چه غم مجبور استعداد و را زمان کوته و دست
بریده و پا شکسته باید بود محروس با خوشی هم آغوش باشی
والسلام

مراسله بخانخانان

سایه هما که بار زر ح ره
بیت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت بار غم که خاطر ما خسته
کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت گرامی نامه آن
والا دودمان سعادت و بهجت افزود رسید و مهر نهار گوناگون بخشید

آنکه بوی معنی بمشام جان این خیراندیش رسانید و کزیده غزای روح را سرانجام شد **دوم** آنکه در باغ دل را از رایحه عطرآمود نسایم و از روح عنصری را جان دار روی نمود **سیوم** آنکه مژده قدوم فیروز آورد و نوید نومندی در و پاشنود **چهارم** آنکه آن خلاصه خاندان آگهی را مایه بهجت و کین حضرت از را یاد شنید و یکتایی بخت افروزی را سرآغاز کشت چنانچه در جهان معنی گزیده زبان و گوهرها جهارگانه برشمار رند و در عالم بعد از نام نیک و هشیاری بهتر جه برابر بود همواره خاطر قدردان از این گزیدها بهتر که آنان را از رشید آزرده بود سپاس ایزدی که زمان آن نزدیک رسید که بمردانگی و کاردانی آن کلمات شناسندگان آن گلو هد نقش زدوده کرد و خاطر معتقد شناسائی از این غم برآید **پنجم** آنکه زبان خودآرائی که سرآهنگ ضمیر خواهش رو تبه پایه انجام شدن آمد و باطن گرفته آوای گشایش برشنیدای همزبان حقیقت چه برگویم و چه برگذارم سخن جای دیگر و سر نک ساز تقدیر روزگار دیگر با این معنی گرانبها کو نهادن نشان روزگار یکطرف و نیکوکاری کارسازان دولت یکجانب و بدگوهری مردم این

آن شتعه

زور آب

بزم همچو نظم لبالب دهانم ز ماجرایی چند که خبر که مالب حوض

با کسی نیارم گفت : شکایتی که ز انبار دهر هست مرا : نگویم و نتوانم

نزم می نیارم گفت : سخن هیچگونه توان گفت کاهل این ایام نسزای

نبیند و هیچ نیارم گفت : یا ما چرا بهدانست سرود و از درون

نالی کله می ترازو دهنگام ثناگری و سپاس گذاریست که با حسن حال

از دیهمان را ارکنند زمان رهایی بخشیده و نگار رنگ خرمی و شادمانی

و سپاس را ار گذشته بیاد آید در نیایش گری کردن و قصوری بر جا شده

و چون بدانسان به یکایک هر ذره سرافشود و آنکه کمترین مرد از شهنشاه

رفت با فرموده سلطنت به هجران زده از زور الحضور شده

بخوانند این مژده والا را حکومت در ربط رسید گلشنم آنکه نهند دو

باسماد سیمی نیست به پایان امید که زمان دیدار نور افروز بر

روزی باز بالکه چه تولید مرحله گیا نکامان خام هوس

زین حکومت اجازت فرماید که قصه پر غصه نقش جغد را در مقالات

ظاهری و محاکات صوری که حسن معنوی از دار الملک مقتضیات

نوازشات بر کت اقتضا لطف صوری اخراج نموده است

۲ حرف

نیایش
با کسر ثنا و ستایش
دعا خیر و ابتهاج کردن
و دعا و آفرین کردن ۵

۲ هنر

۲ ما سپهر
یعنی پادشاه
خطاب میکند
شما را از سبب ظهور
ازین همه این دو ... است

رخصات
یعنی رخصت کردن
یعنی دیدن

املا نماید که اگر ترین صد قسمت راه خلاف رای جهان آرای روزگار
غدار که نه خشم دور بینی دارد نه دل انصاف گزین رفته باشد و اگر
رهین کدیست قطع نظر از آنکه در مجمع رموزدانان ملاء اعلی جهانرا خود را
مسخره ساخته باشد بزرگ زاده اصالت منش را لغایتی فحش به رغبا
جهان فروخته باشد محملا اگر دل دارا آن سربلند منبع سرافراز صورت خواهان
صحبت صوری مخلص بوده است و با مساعدت وقت به تکلفانه طالب
نفر بوده ندا زان دل دانا چه شکایت کنم لیکن بر هر حرف تا بانه ما دهم
و اگر عیاذا بالله مخالف شق اول بوده است در نارسائی و بی‌فهمی خود
معاتبم و در معاتبت و بی توجهی آن بزرگ گرامی به هیچ ناله نمی طلب
و اگر مخالف قسم ثانی است هم دانای رموز است ممدوح و هم این چار

مدار حضرت محمود د السلام [illegible] دی روز روا

که دل بس تنگ آمده با معلوب طبیعت شده مجوب است که از خلوت خاطر برآمده
کامی خند در بیدای صورت بنیاد قیامت الحمدلله که این هیبت به اجمال
تعقل تنگ آمده اما باید دانست که این آهنگ در باطن نه برای سرور و
برای حضور آن بزرگ خرد است لیکن برای اندوه زمیان روزگار

ملاء: گروه فرشتگان مقرب را گویند اینجا مراد از علما فخر و مردان معنیست

معاتب: عتاب کرده شده جدا نیافته

وابی

واین هم اگرچه از شرب اهلبیت نفرسخنها دورست اما در مذهب

اهل تعلق رسمی است پسندیده از مجاریه زمان بیداری و هنگام خواب

بروزنامچه گذشته و آینده مبصرانه نظر انداختن ضرورست

از اسباب هوش ربای احتراز را لازم دانسته باشی فراخی

حوصله باید داشت از عمر و دولت و نصرت کامیاب باشند والسلام

بسلطنت خانخانان خاطر حقیقت پیرای را از مطلبی آگاه

سازد خبر فتح و فیروزی آن اعز دوستان چون گویم که دوستان

باید داد نه تهنیت چون مژده نصرت و ظفر آن دوست غریب است

از آنجا که به لبستان سرای تهنیت خود باس ان مجاریب روزنامچه احوال

خود نظر محبت انداز می افتد کل کل شکفته و بتمام تفحص آئین داده

حضرات جهان گشایی دولت و اقبال می آید الله تعالی آن

روبای اهلبیت را چنانچه بمحض عنایت خود توفیق ان ارا

زاده است که در هنگام سرور زنار ما یا که هوش ربای جمهور

نام است امید که در هنگام سنوح ناملایمی و حضور نامرضی کم در دید

تحقیق عاقل مصلحت بلمایه رضامندی و خورسندی است شریت

هنگامه هشیاری آراسته
بزم افاضت گرم دارند

برای خاطر خورد دان بهار سخنران بهجت خوانند نوید به از
قانون دان کامل القناعت مزاج شناس اردی بلی تلخ شیرین نماید
ز یکم جهان آفرین بود از بن کمر جون توان خیال کرد آنکه
تیار کیا این وادی سخن آمده خروس است نویسش خطی را نه لوا
محبت قباب اوبای آثار زنجان کو که بهت در جواب معنی
بادشاهی را که این همه از جا باید رفت و این همه سخن باید کرد و
طرز مقدس احلال منش خود را گذاشته مثل مرا در سر حد که شناسا
مزاج اقدس می شد روزگار خود نخته حرف دل دو شد است زینت
بدر رد آمد و اکنون که در جواب آن فرمان لطف آمیز عتاب آلود
یافت است تغیر از آنکه تغیرات شده است دیگر نخواهد خبری نگر
نویسند و سخن دراز کنند نسبت خاص را باید باین وادی می
و الا من خاموش را کجا سر حرف زدن مکونات است همه جل و عقا
عالم بدست عنت آمد من برانشنول محبت بکو که در چه کارم کشاده
دستگیری خاطر و حرص برحال کرد آوری محابه تیار روز خود روز بروز
تزاید باد الغایبه یار مرسله یار جانان منت خدا را عز و جل

خورده

صناعت
جمع صنعت است
بلعیه کاریگرار

ازدو

بزبان

گویند سیرابست نشایسته و زرد و رایست بایسته ایشان کار
شگرف با تمام رسید شکر بیاری دل این نکته زمان گیتم یا سبک
سنگباری دوشش نگاهی خود نمایم اری کسی را که همت
در بست کارش بهترین وجوه سرانجام میرسد چه حاجت مین
مداح کاری را که بر وضع و تشریف حسن او بند المنه اماده بنوم
کاری که اگرچه جمعی از خود رایان تیره رای بطرز دیگر فهمیده اند یا
بروش دیگر فهمانیده بوده اند اما کلمات باطل پاس حق شناس چون با
شعله حسن لقای بدار دهان بیقائی و خرابی کاینه است چرا
بهرزه درین باب حرف سرایی نمایم و حضور انفد دل ابتهاج وجه مضطرب
سازم و مخاطب شریف الذات حضور را به نسبه بالفعل در اضطراب اندازم
غرض من هر کاری را شگرف یا قرار یافت نه قرار یافته گردکان
پوسیده استخوان قرار داد خرد والا که هرگز تمیز دیگر امثال اینطور
عزمات لا لیقه که بخندیدن مگر و دور و جنگ جدل و بعون ندا سیر جانبی
صورت می باید انگشت که ترازوی انصاف محکم تر بر دست فطرت
راده نگاهبان یوسف زهد فرم بشود باید کرد مبادا دست انواع شر ارد وش

مداحی

نیک

خود گسسته شوری انداز د الحمد لله آن نونهال اقبال را اهی کجا به
نفس و محاربه آن داده اند و آنچه از قسم شکایت نوشته بودند آن
ماجرا میان فطرت من و فطرت شماست والا طبیعت من با طبیعت شما
نهایت موافقت و خرسندی دارد جا بجا آنرا در وقت هجوم
اندیشهای صوری نخوانده میان فطرت و طبیعت جنگ انداز نداز
نوشته باین کلمه اکتفا نماید چون بر حقایق احوال اینجایی محمود خان
بواقعی اطلاع دارد دران باب شروع نماید زبان او حواله نمود
زیاده چه نویسد مراسله خانخانان از چگونگی احوال صحت
استمال شریف می پرسید امید که صحت قرین و عافیت قران باشد
از هیچ صلاحها شوق محفوظ که اضطراب در رخانه تکاپوی اهل ثبات ادبی احبس
طلبکار صحت صوری ساخته است چه نویسد دوستان فدائی شما صادق
خان و حکیم همام و میر شریف آملی و شریف سرمدی و ابوالفضل ملحق باشند
چه از مقام نفس الامر و چه از راه انتظام و التیام یکبوده صحبت شما اول و
تمنا تمنا نیاز است دعا نماید مراسله خانخانان ابوالفضل مستمند کم از نوشتن
نامه کاره و از فرستادن قاصد مسکوت و از گفتار به تنگ آمده مشتاق دیدار

از کم حوصلگی خود و فرط عطوفت آن یگانه زمان خرجنت ورد

صوری خود را نمی نویسد و چون مسرت خاطر خطیر آن گوهر والا معدن

نظرت منظور ست از اندوه خواص و عوام روزگار نمی اندیشد

بعد ما نظر گنجشک حوصلگیهای ما گروه بزرگ زاده اقدس همای ما را از

ما اهلان این زمان معاف دارد باید و لنجانه زینهار رساند تا به نعمت

گاه تجردی خرسندی دارد و درین چند گاه این بیت آن همراه یافته

بر کلمه عالی آمده نقش امارت شیخ فریدالدین عطار قدس الله سره

بر نقش دل میکند زد هزار بار خم و کوزه کرده اند هنوز فراهم

از کس بیکار و هرگاه دل حیران را جهت تحصیل کمال علاقه

یافته خواهان تجرد و خمول می بیند خاطر بوالعجب را این بیت حکیم سنائی

سازد فرس سر خوش شد بر به یجین چون خیان

زراه نثار اگرچه مجملاً میداند که عقل و دولت بخشش و بخت سعادت آورد

مکارم نسبی را مانع ملوهش نفس تحصیل کمالات اسم الغایت

را در انجمن لا بد و قسمت مصروف خواهند داشت اما مودت خصوصی

تحصیل انجامید است در ربیع الاول سنه ۹۹۸ او قبلکه از بیماری صحیح بود

نخه
یا با وجو تجرد برده
خرسنه

نخه
این بیت عاجز

شرف قوسی

کمالی نه رشته

نگاشته شده بود والعاقبه بالخیر مراسله بخانخانان است

ای لقای تو جواب هر سوال ⁂ مشکل از روی حل شده با قیل و قال

آزمودم من هزاران بار بیش ⁂ بی توام شیرین نیاید عیش خویش

دیرها باشد که لقای مهاجرت در نوشته شود که از ما محبت جامه و نامه

نامه و نامه بی شنا را سخن و نامه بی پیغام که از ان معامله جای

گون سخن بمراد دل چه جرم است که حرف بمذاق عرف که از فرع

صدق نهاد اشته باشد از مکمن بطون بمنصه ظهور نتوان آورد و اگر

کلمه چند بنوشتمی و مقدمه دوستی در میان آوردمی که مخاطب

بطمعه و اثر از ماده بهجت افزای میان تهی فارغ شده خوش وقت

شدی اکنون که با نخالت سر سخن کدازی ندارم خود چه توان گفت

بهر حال دل شوریده را هیچ تسلی داده می‌نویسد که ملاطفه نامی که از اقبال

آن مقدمات را در مکاتبات آشنایان روزگار مذکور شده

هر چند که بعد از خرمی خوشی بسیار آمده بود و سجل محبت نام نهاد رسید

تو آن نه‌ای که دل از صحبت تو برگیرم ⁂ و گر ملول شوی دیگری

دگر گیرم ⁂ اگرچه رسیدن این نامه خرسندی بخشید و از دیدن آن

چو سنجها یاد دست نداد اما بهر حال وضع سبکبارتر شدم فرمان معاینه را
امتثال نموده چون آن را از خجالت و تقصیر ظرف ساختن ما به اعراض
(فرمان برداری)
تیار روزگار شورش باخته خواهند کرد و بار از مذکور شده که روشن وری
که درین مسلک داشتند چرا از دست داده امری که موروث دشمنی
اهلخانه و شورش صاحب خانه باشد بر ملا کرده اگر از دید جاه و سستی اعتبار
مروت چندین سال گذشتن مصلحت دیده بودند برای چه زمانه که
کسب آن ذو فنون وقت هر یک نیست و و سه سخن بصاحب یکشنبه سنج دقیقه
در باب مهربان بکنند اگرچه از طرز خواندن عرضه داشتی که در باب کرافتی مزاج
اقدس نوشته بودند آن از رد کابهای قدردان دوربین ما از هزار ربیع
آمده اما باریکبین آن کار را از هزار رنج دانسته در اصلاح کوشند
دوم رمضان سنه هفتصد و نود و نه در دار السلطنت لاهور مرقوم شد

زیاده چه نویسد **رقعه بنام ناظمان** دل با تو رهم
زخم مداوا ندنشان را و ز تو بیرم ستیزه ایشان را و رحم مین اندر سرو
کار تو شود مهر تو بمیراث دهم خویشان را بخاطر قدسی نژاد حقیقت
اساس ایشان چه حاجت که بگویم بخاطر آلوده شناسی مزاج نادرست

شورش خاطر باشد بر ملا سیرد

روزگاران سعدی نکند اتفاق باید که نگذرد بلکه در صد هزار قرن سخنی این
چمن همیشه بهار هم عبور نبود که در حرف معامله خلل یابد نخاطر خرده گذار این راه
باید تکلیف در دوستان دوستی سخن از عالم نارستی بر زبان حقگوی
من به هیبت مدارا هم نگذرد چه جای آنکه مقدمات هندسیه صدا
دارنده یان دراز سخن با این همه امتداد زمان از شمول منع که در راز
انصاف رعد روا باید از جمیع اسرار روزگار روز بیاید
کرده از جهات مختلف وطرق مختلف از معتمات روزگار رانده
نابسوده دست دل و خاطر زبان هر که گوهی دهد اما چه توان کرد محال
من نظار با حمای خوبست و طبیعت او از هجوم بد معاملکان فرصت
مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خود نیست لو
یوسف معنی را در چاه بلا دیدی اور النفس شاهی در مصر کجا دیدی
لله الحمد که بعد از رها بودن معاوضه گرامی که یا از فراموشی مبدا دولعبد از
آمدن فواصل خطوط که نقوش بنا با نها کرد آلوده بد گمانی و نافهمید یا لبو
رقیمه که کلم در حوز محبت اینک شمال بند به اندازه قدر ناسنت روزگار ناسازگار
بتحقیق رسید که مقتضای نسبت طبیعت علمی است آراکنت و فطرت همه

وارسته
شیخ پریشان

الخ

خرسندم من از کوتهی حوصله دست تو از شش سر و دوش کشید

بیت

شب غمهای من باشد چون صبح شادی آبستن

شود سامان لقب من همه بر گنج شاهانه یا ای عزیز من

از تلخ گوی بهار من همیشه سرور بوده غم بخاطر راه مده و اگر در

بعضی فرامین حسب الحکم که آنهم خبر حضور یاد از دخل چند

در نسبت غم آغاز نویسند که کش خاطر حضور را در عین بهار خزان

نساخت و بدگمان نشد و آنکه در باب خالصه شریفه ساختن

پرگنه و معامله بقایا آنچه عوض آن از حضور بگرفته اند این همه سخن از

نیابت کرد که این طرز طایفه دیگر است و شما از طبقه دیگر

از جان و دل گوید کسی یکش جهان جانانه ور سیم و زر گوید کسی

بنش جهان اسکندری شکر که آن عبارات نفیس

مسموع شد و کلمه مناسب ادا شد هزار شکر که لشکر فتح و فیروزی در زمین

گرفت امید که عنقریب آن ولایت مفتوح شود و زنهار که عزم

فتنه ها رفته رفته در زمان دیگر که درین از خود بکار اند طلبیده

استدعای این جانب شده و ته را انجا گرفت قبول نموده اینکس را

که کس وقت میگذارد و نهایت جمع دیگر

تجربه کارها را رساله دانسته اگر این حرف را گوش میکنند بکن
که کارهی شیخ لطف الملکی نظام الدین احمد مجدد از حسن سلوک
که با نیبان میکنند در هر نگاه خاطر دلپذیر بهم رسانیده است و درونخان هیچ دل
را چه شده است که در محافظت آداب آشنایی با عقل خداداد
مشورت نمیکنند اگر خرد دوراندیش دارند نمیدانند که بازار رسوایی
اگر خشم منع نمیکند خشم ظاهر هیچ چه شد تا از ره هم منع نمیکند و نمود نیست

در نواحی جلال آباد نگارش یافت **مراسله بخانخانان** عاشق

معشوق مزاج تا از معشوق تا عاشق مزاج جهود که گله چند داره از عالم
طبیعت گله از آن نه من در آزارم و نه مخاطب من ملتجی بمعذرت طلب
آنکه قاصد تا اخر عمر نماند و میرزا طبیعت تا موقوف آنکه قاصد ما البد
تا اخر ببرد مبارک الله دی روز از بس هیبت آن راه یافته منع
خسرو مخلوط بودیم و امروز که یار تماشا رباده دارد گاهی
هم باده میفروشد و گاه پیمانه پیاله شرب شوق بار چشیدم لطیفی
در دکان مرهم دل دارم و داروی جان هر که دلش تنگ بماند ز
بند داروی ملخیش بهم سودمند و آنکه خوش آمد گله نیز هست

خانه

معیشتش نمیبند

ملتجی بمعذرت

دهر

و مثل این سه نفس قدما حکما چون

نهاده اند در یک مربط جمع کرده

تا هر کدام که غالب شود حکم او را

مثل مردم با این سه نفس چنین مثل

الحب الهیم بوقت که یکی با بوزر با

و [illegible] بطلب صید بیرون آیند اگر حکم

[illegible] را که سبع را بر [illegible]

و [illegible] التعیان و [illegible]

الحیث کند و ترتیب علوفه و ما

بر [illegible] عدالت بکند پس همگنان

و [illegible] مصالح [illegible] مزاج العلت



عطار راست
آن یکی آب ستم قاضی شده
وآن بحیض شحنکی راضی شده

لنگ شکر رخنه نیت را نه لیست   شوق دی و ذوق امروز
نگاشته آمد امید که نشار این دو خم میغ راسر کرم بیاز دالسعامه الخ

رساله [illegible] سه

دل مشغوق سوی ریاست رسن

فراق سوزش جهان را سوخت خرمن ؛ دهان بر بند و گوش
فهم ببست ؛ مگو چیزی که می باید نگفتن ؛ معاوضه نامه انس که
شرف صدور یافته بود بمطالعه ارزده خاطر شد چه از بیانات
الفاظ و حروف آن دلنشینک آن رموزدان شورستان دنیا دریافت
الحمدلله تعالی غم و غصه را بیرون خاطر آن نکته سنج دوربین راه نداده و نیز
معلوم شد که از هر ره نو بهار رسن و شنیدار که قرطه دوستی
از نهانخانه خموشی بیارگاه کشف و نوآورده است ملول دل
بوده اند حیا نیچه مابیما اکتفا نموده استدعای نوشتهار مهربانانه فرموده
اند ای بزرگ زمانه مهربانانه الست که مثل زنان یا مانند شعرا
ماطرز مدار دنیا ما طریق اهل دیده یا روش دورویان دنیا مکاتبات
حقوق المقدمات خوش آمد و مقالات آراسته ابواب غلیظ
و ابواب مستی آماده ساختن بیت جانا که خاطر آن بلیغ سخن در

آثار

مسازد

گلزار

گلشن همیشه بهار خجسته که بار طراوت نخستین رنگ افزای گوی
آوران مرز و بوم است از من چه جواه دوستدار حسن
طبع و دانشمند باشند و آن خیال دیگر که سگان کوی اهلیت را
چگونه تجویز نمایم که بر ضمیر مهر گزین رسیده باشد که نویسنده از آزار
رسانیدن خاطر همیشه گلشن آن معدن نکوئی باشد بلکه بهر بیان حقیقی
آنست که گر آمد کار و بار حضور را منظور داشته هیچ چند تلخ نما
شیرین اثر در موقف ادا در آید مراین کار دشوار پیش آمده است
اگر گنج دوستی که در معموره دل است و جهت پنهان کردن بخرابه
نشان داده اند بهجوم عوام و از زحام مهام غبار بی تمیزی نگذارد
که بنظر منصفان روزگار در آید حرف محبت و حجت یکجهتی که بر زبان افتاده اند
و گفت و گوی صداقت بعلم و نظاره در میان افتاده است
از اینجا باید گرد محبت جابجا نشستم و عاشقی ها نه که با سپهسالار
جهان ره باده ساز نمایم در رو علو و هرزه سرائی نشستم که با
نوبت چنین بیهوده گوئی باشم و دیوانه نشستم که سخن بمقتدا
شود از نشانی معاملت و حلاوت محبت که دریافت آن نهایت صحیح

روا ندارم تا بان مقتدای سخن نگار

آرز

هنوز سخن آرزو حواله با فتنه است بر طرف ننماید که چهره رایان هیبت مهین نگین در
بقدری را سینه گو مرد ای که نفهمیده باشند مرا چه پیش آمده باشد که پاس
آن حرف را بی خود نگفتم و آری که گفته ام پاس آن ندارم و از خجولی
آن منبع خوبیها بار آمده در مقام از زر کیانتوم خانم خانان
سبحان الله سبحان الله بیت گر بگویم زان بلغزد پای تو
ور نگویم هیچ زان ای وای تو ای برادر عزیز هر گاه که خیرخواهی
همگنان پیش نهاد همت باشد با مرز اگو که معلوم همگنان است اگر
از فرط دانسته با از مصاحبت و یا از فهمید نیابد پس چگونه باین خیرخواه ادا
چون آزادگان دولت پیر مرشد و مصاحبات چگونه در
خلوت علانیه صورت معنی او را از زر جهان آفرین ملت
ننماید چه اینکه خدا به مدرقه توفیقات ایزدی از گروه سوداگرانی
که در معاملت خیرخواه می بینند بیرون آورد کار پس اید که
هنوز ما برکه تا با صحبت قرآن اخلاص در آید و بگذارد تا
وفدر دارد یا موصوف آید و با صد جو بید دیگر دارد این خیران انجمنی
هیچ را دوست میدارید چگونه در خیرخواهی ناخوانا بود

نکته باشد

۱۱۲۱۹

نیست

واندازه این معامله بنگ سکالها را بمقیاس عقل و ذهن هیچ باید کرد
و کار دوستان بمحبت را از طبیعت خویش آید گویان بعقل حواله
حواله نباید نمود و ای قرة العین وجود و ای ثمرة الصدور و فصل گوهر
سوگند میخورم که در آمدن این مکاتبت کار ما و از مان گوهی مالامال
است که در بین آنها لعل بحسب گونیت آسمانها بر و گشن را لطف
محبت پدید آمد و دل از فروغ نور آن باشد و زبان نگارش گشت
وانده جدایی فراخ حوصله بلند و شت بار اول الفتح الغدر
بود که مرا وقت فرصت بصحبت گفتنی یار دومی که در بها
نبود لیکن حلقم که دوستیها مرا خواهی نخواهی بلعبت و توددار و
لله الحمد از زر دنیا که از مکتوب شریف آنشان روی داد بعون
بالکل رنجه متعذرت کرد بدعقل و زندش من معالجه را
سکی دو مراخورسند ساخت و از ما راضی گردانید تفصیل آن
علم که دور و دراز است الله تعالی شما را خورسند دارد

رباعی

ای خواجه سلام علیک و رحمت من جو نیا
ای معدن زیبایی و ای کان وفا جو نیا بشنا بیه لکلف حاظر

از دوری شما آزرده است و فتح و نصرت شما را خواهنده

ما را بارها غم تو هر شب همخانهٔ شعر انجوان است و آنکه

در باب بیتوجهی حضرت ظل اللهی نوشته اند سخنی است از رقه

چه گویم که چه کرده اند و الله هیچ بالله هیچ همواره نحوها در زیر پا و اخلاص

مذکور خلوات و جلوات است مهر کبر حکم شو که در بهر فرمان حسنی

فرمان اعراض یار وفادار نویسند و خدمت اعظم خان را که ما زیاده

کار شما ساخته بودند این همه از جانبی ما در رفت و در اثنای این

اعراضات که خبر حضور رسید پیش ملتفت سخن دراز نکرد زنهار صد

زنهار زری چه از اعراض کو بهتان رهم شد اگر اخلاص و افزاید از نجوم

مشاغل پوشیده گشت عقل و اندیش کجا باشد و اگر خوف مکنید این دقیقه

کمتر سید چون نوشته ما میرسد چرا شنیده نمیشوید گذشت آنچه گذشت تراهی

خاطر از هیچ خبر خوش رسید شو سوگند دو بیت سوگند میخورم و باز سوگند میخورم

که اینجا هیچ قصه واقع نیست و از رهی گفت و گوی منتر غدر است پناهی در کمال

صفا بمیت هیچ وجه تیر باید نیست و بسیار شما را میخواهند زیاده چه گویند

محاسبه و ایمی بخشش فعلات و نکوهش طبعیت و دریافت مدارج معامله

از آن

وشناخت با بهار مراتب روزی باد الغائب بالحجر

برقی آمد کلوی او بکشید داد از دلستان

امیر داد مانش   از مطالعه نسخه جامع گونه الهیه مسرت خاطر خود دان
اده از نقوش ملایم که صفحه جهان از آن گلرنگ زند ارد والحق از ابنا
والا از روی شناسی و از امور دریافت اسرار غیبیت و وسعت
برای دل و زبان آن معشوق سراپا ریش و آن عاشق رنجور زمین
که خبر عاشق من و معشوقه گوئیم رانرا و این نکته چه معنی دارد که
گنجلک هم مدید بباید و چه در زبان من اگر کینه و حسد اخوان دنیا میگوید
آن خود در روزبازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صورت بند
نقابی آن پرده بزم عشق خود را منقبض ساخته اند تا به بینوایان معنی چه رنج
امروز خود که جای او معلوم است جانا که گردی بر دامن حوصله جهان بمای
و خاطر محبت استباهی من می گشتند و اگر از مکر بکث معفون فرمان روائی
زمان و زمین منع ماند خود این معنی باعث ظهور عیار اخلاص درست
سود و زیان را در گنجایش نیت ملحوظ راه معامله فرمان روای حقیقی
سلوک داشته هر آن مقاصد صوری و معنوی را دام کشیده میگردد

پیر آئی
مسرت خاطر خود داده

است

ای

گنجلک
ابرو چینیده

و اگر از جدایی صوری دوستان عزیز و خویشاوندان ظاهری که از
اسباب انتظام مهمات صوری اند در لقای آنها خود لغایت تعجب که این معنی
اگر موجب شکرگذاری نباشد باعث کلفت خواطر کارکنان
درگاه ایزدی چون تواند شد و اگر از دوری صوری دوست حقیقی
آزرده اند خود از کم عقلی و بیجا نتوانند بود چه محبت حقیقی روی
هجران ندیده نبیند و مفارقت ظاهر موجب اختلال احوال نتوجه در
منزل اهلیت که محل زوال مودت تحقیق نیست غم و غصه بی پای
پس ای دوست دار حوصله وار حوصله بسیار روا برو دار
آوازی روز رست که شما را از عمر و بهره بوده بسیار رفته خرد را او بیابم
در بیت غم و غصه را بخود راه نداده به تمشیت مهمات مرجوعه را سر انجام نمودی
داغ هستی ها بزرگان جهان نهاده بهجت افزای چه اهل دولتان
قصه ها کرده چون از زمانه مطربت نیست یاد آن بزرگ جهان را اگر در آن
ما فوق دل مرد آمد کلمه چند نوشت به تعقل آوردن آن یار دانشمند
کوشش فرمایند که انتها بتدریج میوه گوار را بار میدهد از احوال خصوص
نولید لله الحمد که نفس اماره خیلی در بیراه نفس مطمئنه یک رو دارد

الاول

و بیوت منظری که از گوهر باطنی و از دور و صوری در زمانش است

امید که چون صلح کل در میان است او هم از زمانش بار آمده

بصحبت گرفته آید و اشعار منتخبه که در بیاض علاحده رقم پذیرفته بود

انتخاب حدیقه و آنچه بعد از آن منتخب شده باشد نویسانده بلکه هرچه

بعد از آن بهم رسیده خبر بعرض رسانند آن مهربان دل ناتوان

فرمایند و قرة العین دولت و سعادت میرزا ایرج

و داراب و دیگر فرزندان از صوری و معنوی شوند و نیست

آن بهار داده است که ایشان را رخصت فرموده در ظل حمایت الطاف

ایزدی که کافل مهمات ایشانست گذرانند و میخواهم که همواره از

مهمات و متعلقات ایشان را که بسیار ضروری بگذرد و بیکار از حاشیه

دوران بساط عزت نوشته منظور ساخته باشند زیاده چه نویسد

رقیمه والا در جواب عرضه داشت [illegible] اهلیت

[illegible] بنام خاطر رسید الله تعالی بمقاصد صوری و معنوی

بر آمد و آنچه در باب نموده بودند و نشانهای ایمایی رفته بود ای

هوشمند صمدی شده در مهابت زده و دیدوری را مکرری

مشفقی

فروخفتن نابینایی گمرد و رهبنی گزیدست من کجا و دار الامن

ابتدای ما در غربت سرای بدایت جزای چند آدمهانه نواختم الکن

چون طالب تحقیق بیش با طبع حارق وا بدلنتیه ضمیر تحریت کوهن معروف تعقیق

تا بیدادت الهی این سرگشته حیران وادی حمول را دستگیری نموده

شهرستان اهلیت یعنی باستلام عتبهٔ خلیفهٔ زمان و پیشوای

جهان آورد و بحیرت درستی آنجا آورده بعروهٔ ارادت این حلول

صورت و معنی و مقتدای ظاهر و باطن پایید و فواید دولت

انعقاد نموده من نابینا را سرمهٔ تحقیق در چشم کشیده دیده دوربین ارا

رمود تا به نسبت گرمی آن از تعلقات صوری و معنوی که حجاب

جویای مقصود است بیرون آورد تا در پس پردهٔ کثرت

جمال وحدت بنظر در آمد و جمال جهان آرای این خلیفه و فتنه

در نقاب کثرت و حجاب سلطنت بی رنظر سادهٔ لوحان ظاهربین و نکا

حاضران کسیحدان مختفی بود منظور خاطر حقیقت گشت این ابراهیم

براه اقبال امید که سرگشتهٔ مقصود بدست افتد و مهتدی گردد الحال

بعض نمیدهد بار خود را که برکت صدق ارادت روشنی افزای جلو

مولانا کجا

و تیش

الوثقای
استوار

حق پرست

خاطرالسه

تیره گلشن نشئه تسبب بان برادر منسوب امید که این بوستان را
از خوش آمدگویی و سخن آرایی بیرون نشسته در جابجای زینه
ای را در باران رحمت الهی فراوان بهمه جا و بهمه کس فرا رسیده
بکن مبدع جهان آرا اکثر این را بجهت مصالح از نظر مخفی داشته
اکنون اول آنکه اهلیت آنست که با طبقات انام طریق آشتی
اندیشد و بلحاظ صلح کل نگرد که همگی را آنسته زبان دنیوی اختیار
نکند و راه اخروی چون خواهد گزید پس همانا هر گاه که راه باطل رود و
نمایه کوری باشد که در شب تار در راهی آید سالکان طریق اهلیت
را خبر از حال او چه تواند بود نجات هر طایفه و سعادت
هر گروهی در وضع معین نهاده اند ارباب تجرد و ارباب صنعت
و اصحاب تعلق را بعدالت و شرح مراتب این بسیار است
و مجمل این را بیقین شناسد که نجات سپاهیان نصرت
شعار رعایان خفیف آثار در اخلاص صاحب خود است هر
که آن ولی نعمت از اهل ظاهر باشد که در عبادت بدنی و مالی که آن مایه
نجات دیگر است سرگرم نباشند بلکه چو با آن از جهت انتظام

فراز

هرکه

عوام است جمعی از مخلصان کوتاه بین راه دین را خطائی افتد و کار ایشان
ازین جهت هر روز زبون تر شود و آن آنست که بوسیلهٔ اظهار
اخلاص خود نشسته باشند و چون این حالت در مردم کثیر باشد دست
نوازش و افتخار بر سر دو دست خود نهند و صاحبان چون معشوقان
حقیقی اند استغنا لازم ... آن خصوصاً عاشقان برایشان است آن بس که
پاس یاری ایشان افزون خواهد بود ازین جهت کوته حوصلها
سخنهای بیهوده آغازند که مگر صاحب خبر نشد یا اخلاص را از یزید و انتهای
نادرست و آشنایان نامعامله فهم خویش آمده گویی ضمیمهٔ اعتبار ایشان گشته
عنقریب در گوشهٔ خسران در مانند پس باید که با قضای مراتب اخلاص صرف
گشته مقصود خود را در رضای صاحب محو سازند که مجرد اندیشهٔ اخلاص
یا زدن دم ستمگر نامقصد هر از حرکت دست برانداخته در مقام خواهشها
کم تا کنون شوند در اظهار خود کارسازی نعمت دوست
منظور ندارند ملک اگر ناکسی بد رکنی در میان باشد و آن شخص نکار صاحب
آمده باشد این راه نجات باور کرده در رواج کار دشمن خود باشد اگر نه
او دوست مقصود خود است او را از اهل تجربه حد نیست

صفت

اوکی و اخلاص

فروش و اخلاص افشا کن تا باشد که بوی مشک را پنهان نتوان کرد و اگر
از فروغ صدق روشنایی دار روز طلوع خواهد تافت و اگر به ظاهر نشود البته
مخلص کی ملک است و سوداگری دیگر گوهر اخلاص بها ندارد و اگر همه عالم را در
برابر اخلاص نهند لعل را بخزف فروخته باشند اسباب دنیوی و اخروی
و متعات دو جهان با چون علف خرکنان و رزر را با قصد مدست افتاده
از سودا اگر کمتر نیاید که چو هر یا بها را به آنچه مقصد مدست افتد فروشند
غضب و شهوت که هر دو پای بند نفس اند بسبب بیهوشی بیا در لهو
نشان هر آنچه خر و را با سیری آنها ند ها ملکا پیوسته این سگ و خوک را
زنجیر خر در گردن و مهار در انس زینی اند چنانچه مقدار دو که بر ده تا
کار غضب بجایی نرسد که ملکی را در نا بند شاهی چه رسد بکشتن قبیله
دل می نهند و معامله شهوت بجایی میکشد که چاه حرص و ناتار ... عالم بر
نشود اندیشه باید کرد که آنها که جمع کردند چه شد و اینها که جمع میکنند
چه میشود انشنم پیوسته نیاز مند ماند لو بر دور لیوزکا و لعار شکسته بگرد
کر بنان هر طایفه رجوع لازم شمرد مطالعه کتب اخلاق ناصری
و جلا باد و منجیات و مهلکات احیا رجوع فرض و فتنه غنی ا
نسته

و گر ظاهر نشود

بیشتر ساعات اوقات شریف را ضایع نسازند شعر از صحبت خویش
آمده گویان که ظاهرشان تلخ باطنشان بقدر امکان احتراز نمایند
که پهلوانان این راه از تیره این شوخ‌چشمان هلاک شده‌اند پیوسته
عاشق صحبت رندگویان که ظاهرشان تلخ و باطنشان شیرین باشند
اگر از همراهان آنکس نیز خود چه دولت و اگرنه هرجا که ازین گروه نشانی یابند
باید ملازمت ایشان نمایند سخن بسیار و فرصت کم و فضایل باید بود
ارباب ذوق فراوان اگر عمر وفا کند شوق مخاطبت درازتر است سخن چون
بمدارج گفته آید الله بس باقی هوس نامه بخط خود چنانچه ابتدائی رفته بود
نتوانست چه مشاغل بسیار دران صورت بایست خوانده خواندند امثال
این حکایات را اهل عالم از زنده‌پوشان و سفیدریشان مشغول کار
تا از امثال ما مردم که بحر لباس تعلق چندین طلبیان بدنامی بر دوش
افکنده نظاره نمایند لیکن گوش نکنند لیکن چون از مبادی احوال آثار
نیک ذاتی و اخلاص فراوان بنسبت جلوه وقت دیده میشد دانا
رند و کاردانی از ناصیه سعادت ایشان خوانده میشد این دو کلمه
نوشت و الا از نارسائی روزگار کج سنی آخوندان زمانه سر و برگ حرف

زدون نمانده است العاقبة بالخیر مراسله نجابت زات همین
نقش خیال خویش نیست . من یکسر خود صفت داستانم . نقش اندیشه
من کاله رنیست . گویی الفاظ عبارات توام . طبیعت عنصری
ما بیرونی محبت صمیمی بر کار فرمایان جهان دل استیلا یافته بنحوی
که میدان فراخ حوصله را در شرح نداید دوری . و تفصیل این ربطه شوق تنگ خاطر
ساخته بوسعت آباد سخن اندازد و با نفس خنده بکام دل برآرد لله الحمد
که سلطان فطرت پرورده خاص خود نظر فرموده حمایت پدرانه خواهم
یا رعایت پادشاهانه نامم که من مغلوب طبیعت و محبت را غالب مطلق
ساخته با طبیعت لجاج آرایی و محبت الحاح پیرای مقرر نیست
که حکایت اشتیاق و شکایت فراق را العذر از استماع فتح قندهار
که مقدمه فتح ملک ایرانست در میان آرد الحال همت صرف ما
کاری که پیش نهاد همت والا نهمت بزرگ جهان خرد اندیش زمان
روزگاران است نموده حرفی چند مینویسد امید که خود و زبانی سمع
نیلوفر بیابد سود اکثر زر طلب سپاه کهنه عمل و رکدران نیستند
تا دانم که خاطر حاکم همه بر ... ترجیح داده است تا در ابواب انشاع سخن

استیلا طلب خبر

همکی

برّ سخن

نیایم را ما اندیشه که دارم از همراهان کوته نظر زر پرست موسی خو که پندار المعدات

ولا و زر خاطر مشغله محبوب مزاج مرا بامن وا دی آرند خاک فتنه‌ها رو بد ها

بیان از اخبار نقابت مجد و الوضوح نوشته باشد در آن جا شرح ده حاصل

سخن آنست که فتنه‌ها را همه وقت بسهولت (برطرف) نتوان کرد بخلاف

آنچه باید که زمینداران میانه ولایت را از بلوچ و افغانان زبان و کاسه

و دست عطا از خود کرده ضمیمه لشکر فیروزی اثر ساخت و فرصت را

غنیمت شمرده بجستی و چالاکیها اعتماد بعروه الوثقی عنایات ایزدی نمود منقبه فتنها

و خدایان و لشکرها مردم کمکی نیست اگرچه اکثر مردم ملتجی خواهند شد اما روز

کار آن باشد که درو دار و گیر دلدهی کوشش خواهند نمود که با موسی و رکرواهها

و بردباری و هوشیاری را دوود و ستدار بیمن و بسیار خود خواهند

نیک مدارک مجلس نما ظفرنامه و شاه نامه و چنگیزنامه باید که باشند و

اخلاق ناصری و مکتوبات شرف منیری و خاقانی و حدیقه که آن کتب و گوی

تجردات و با تعلقات بزم کثرت که آنرا میخوانم از خدایع نفس اماره

است که در راه ما کوطلبا یا بتوا گسته است کند جاه نورا با ترتیب داده

خود با دوران افند در خلوت نزار و تضرع بدرگاه ایزدی لازم شمارد و

سپرده نشاط مفرط را از محرمات رای دانسته در نوروز از
در دلها وکرد خاطرها کشتن را بیشتر از بیشتر کرده هنگامه بزرگان آستین
ودن باجگان نگاه داشتن شعار خود سازد و سیلان را فشر شکنند و مایه کیفیت
کیفیت اثر از کمیت او افزون عادت کردن و جلوت کم نشستن
طالع مشتمر باشد تا به زینت و نشست کارهای کلان برآید حزم شیوه
دولت جان ملازم بیگیت بالفعل و حیز در رو باید کرد و بند و بستان نیست
است را از دو کم ساخت و وقار در روا افزود و جان بزرگ را تعلیم بزرگ
منش باید کرد که پس جوان کار آید بیت ملا القیار را در دعوای صلح کل
استوار فرمود و مرضات خاطر انجاب باید تعلیم کرد تا پیوسته بکشاد و
بنا یا بهمراهی چندی از بزرگان معتبر در بار عام نشسته مقاصد
و مطالب مردم را می نوشته باشند و در وقت بعرض میرسانیده باشند
و ملازمت طلبی را از روستا و شهر آورده بهم بکار برم آید و هم در روز رزم
هم خونریز بر طاغیان اهل سعادت بهمه زبان محبت بکار که گرم جانی
دل و دست دام معزز است از سخن کردن سیری ندارد اما چه کنم که ناتوانی
هنوز بر بستر افتاده دارد لله الشکر نامه که مصحوب شیخ ... او در راه حکم تمام

ظرفیه

یعنی از طعم خوردن شرم کردن

فرستاده بعضی رسید اولاً از شنیدن و پس از آن از فهمیدن آن جامع
کمال کل تکلف علی الخصوص سنفهای نمودن و رسیدن ترکمانان از
جانب همه بندها رو عزم جزم آن بزرگ دالنش بصوب ایران ما
صد گونه نثاری شد الله تعالی بمیمنه آن گوهر والای بزرگ را در تمشیت
مهمات عظیمه سر بلند دارد و عز زمین و زین بور نمی که پیش آمده است ناموس
و نام بلند بر زخرید ه مسموع امید که قرض ده و باز زده و دهشت کرده
در بین بنیر اکوششی بلیغ خواهند نمود و لعین که زیج مستتبع نام بلند است
در این صورت جای ناخواهی چون حلقه اقبال بر در خانه علف هر کنا ذر را
عطرت بلند همت و اکثار صحیح و بدیم دهیدم در نحوایه تماطی البنی باکیم

فرهنگ نامه … الله تعالی با تمام است نه از آن گونه

که در احاطه علمی آورد و آمده آید بل از آن نمط که در مرضیات او آهنگ
در آمدن و با مستقیم شدن در آید و گزین ترین نشانه های این دولت
خداداد آن است که دل حق آگاه شان را در صلاح بدنها و نفسانیات آن زر
زمان مایل می بیند پس از انحراف مزاج چند روزه برع الزوال ملول شده
شمائب آن را از اخلاط و غذا انها ده منهی حقیقتا را زود از جهان او

بجزا
نرئیدن

لشماند

شناسند و معالجه را از انحصار زمرها باز این اطبا رحمانی نهاد و بعد از
معجون روحانیه و اطبا ر لطف نا پرورخته بکار فطرت پردازند
و نخستین کام برداختن سرشته محاسبه دایمی ادراک کردن
رهنما و رکرد انبیاء نسبت تنفار صوری و معنوی زوری پا بهم
زوروری گشته از راه هورنگار بس یافت [illegible]
الله تعالی در لوازم شمار تعلق استوار روانشته منش از گمایه
لوازم این کار زاندیشه تجرد حلل اند از این انتظام بگرداند
عبارت و خطابات مباسطت و ملاعبت در زبهکاری شیت التعبیر از این
سبب و مجالست روحها و مطارحت معنوی در گلشن همیشه
بهار فطرت هم پای آن حلاجه جاندان در بافت با آنکه طریق
مکاتبت را از رسمیات دانسته عمداً از آن تقاعد نماید و منتظر
و مترصد مراسلات معنوی که زبان فعل ادا یابد می باشد و در انجام
تطاول مراوالست و اهلیت داتیه که سوداگری آدمیانه را
هم آغوش عنقا شان میدهد و انکس تحسب بر نوشت آسمانها
در معرکه این آدمیان چشم قبله افتاده است قطع نظر از آنکه معاد و ما

روحانیها پرتو ظهور رسد هر وجود معنی رسیدن ایشان را از مغتنمات
عظمی میدانند و در معاونت صوری و معنوی با اختیار است الا ان
شکر که درین روزگار زنگرف طبیعت یا فطرت یا وری دست
ششم جمیدالاول فرمان اعلی بها در رقعه مسرت افزا رقم آورده
و خاطر که در سپاری عزم بسته بود در عین ابوده یافت چه عزیمت آمدن
به موافق مضمون فرمان همایون است و به لالی نظرات و دریافت آن
هر گاه که آن منشور عاطفت در تعجیل تحریک از خدمت بود طلب آن
مجملات عبارات و اشارات والفاظ را چه تمام توان یافت الکنون عرض
بهیچ وجه داعیه آمدن را بخاطر فقیر ها راه ندهند که این
موقف که یکسال در حدود دارالخلافه آگره و نعیبت عرضی
خاطر بود توجه والا شاهنشاهی را در فتح دکن عظم دانسته زیاده
درین باب سخن نکنند و سرگرم خدمت باشند و کسانی آن ملک
را که قابو نه ازین یابند چون بار ها ر دیگر از دست بدهند مفرور
صوری و معنوی قرین روزگار فرخنده آثار آن نگاهبود و دان
فرطات با [illegible] از دولت و اثار آن فهرست هوشمندرا

در حمایت خود بر دارد مفاوضه که نامزد خیر خواه حقیقی شده بود
برای مطالعه آن احتظاظ وافر یافت مکرر ازین عظیم دارد که ایشان
بگونه زیست نمایند و خاطر عزیز جویند و کم وقتی باشد که بیاد ایشان
گذرد والسلام رقعه بکاشانی اگر نقوش مصور همه ازین جنس اند
نخواهد دیده مینا خنک تن اعمی در گونه رنج و عذاب جانفزا را
ملامی صحبت لیلی فرقت لیلی مخلصی که در حضور و غیبت و در
وصال و فرقت از دور بینی و دوستی و درستی خود از دوست
بسیار دشمن دوست خود رای زود رنج دهنده بیان شورش دار
خود آزرده است بمطالعه منشور محبت که محمود خان آورده همه عزیزان
شاد نموده و همقرانان مرا ممنون ساخت نخستین آنکه نظر این غریب
خاکدان دنیا که نه دوست نزد او ارج دارد و نه دشمن لایق رنجه مینگاری
مخصوص آن دوست بیگانه خوی که مرا چون من دوست ندارد و همین
یکیدن او را ازین راه جان خریدار افتاد غم اول آنکه در زمان
زمانه ساز او که تعلیم یافته مکتب خانه آن جنون دلشکسته اند
که مرا فضل برای دلجوئی خاطر شما فرستاده اند شادی دوم آنکه نظر بنامه

دولتی که خاطر آرزومند آن بود واقع شد و غم دوم آنکه
آتش مهاجرت از منابه آن اشتعال گرفته و خورده
هجران را بتازیانه شورش درآورده بنای سیوم آنکه
خاطر روح پرور سرور را فرا در برآمد و غم سوم آنکه بر ضمائر
فصحای بلغا منع آن دوستی با صطلاح فصحای سیاست معلوم گشت
اگرچه از جنگ و صلح دوستی متعارف روزگار نیز آگاه شده
سخن کرده اند اما چون مشحون تکلف بوده اند و افزاید گشت
و بنای چهارم آنکه این جا صدور نامه با خبار صحت آگین و
از صحت ذات و توجه پادشاهی و اهتمام مهمات اشتمال داشته و غم
چهارم آنکه انحراف از لقمه تسخیر قندهار و عزم حزم بصوب
ناصواب بنه بنای پنجم آنکه اسباب فتح دیگر در این حین
سرانجام شده و غم پنجم آنکه بواسطه پسپاری آن پادشاه دیگر این
امنیت در تحصول می انجامد بنای ششم آنکه مجرد رسیدن محمود خان
بخاطر رسیده بود که در معترضات خطای معذور باشند که در
آیین اخلاص روش عقیدت مستحسن خود بروران دوربین ها

و دولت

نوشته و گفته باشند ششم آنکه درین باب بحکم نمود
عرض مقدس خبری نرسانیده بودند و مع هذا استیفای آن ایالت
را از مخلصان خود استدعا کرده ای ابوالفضل بس کن قصه
[illegible]ن و افسانه گوهی بسی که تعداد شماری و تند کارغم
کاهی تو نقش نقشبندان را چه دانی تو شکل هیکل جان را
چه دانی تو خود می نشنوی بانگ دهل را رموز سر سلطان
را چه دانی هر چند عبارات این حیرت انجمن بهستی نشان رسیدن
خط نشانیست لیکن این قدر میدانم که خاطر عاطر ایشان بدو سببی
روشن شد از نوشتن نامه و فرستادن پیغام بنجیب مستی [illegible] خلع
از آن بود که منظور مقدسه که در اصلاح احوال آن ایالت از کار
گفته بودم بکار من مشکل معامله فهم کرده اند و ان آنست
که کاظم خود مشکل [illegible] که بعد از خلاص و [illegible] که مبادا الکار
نمود و در مراعات حال [illegible] فرستادن مردم خود انجا [illegible]
و ضمیمه از روی طبیعت [illegible] آنکه قرة العین دولت مرزا
ایرج را بکابل اسلام و ملاحظه [illegible] بار رسید و در زر [illegible] خانه

ملک خانه

و بستانیده از جهت کفر نفس الامری نوشته باشد فرزند
یک مجالس از امثال این امور ثبت نمایم که در دوست
نمیداری یا دوستی خود را که نسبت بمن بسیار اعتماد داری
این میگویم که معامله دوستی در خور نیک اندیشی من نیست حقیقت
که در برابر محبت من باشد و چون عالمیان بر همین انگیس بر می ...
محبت ما نسبت بخود را از اعظم اسبابهای متکبر بداری که
آنچه گذشت اکنون بکار آمد . جا نوابست از فتح و نصرت
و بهجت و مسرت آن وحید الدهر را از خدای مهربان مسالت
مینماید و در لوازم دوستی از حرف شنیده ثبت حضور و ثبت
یکسان چون لیوم که دروغ گفته باشم چه بسیار جوهر آن الکا
محبت و شفقت گفته میشود که در حضور مذکور نمیشود که مبادا
نجا اطوار او باید المنة لله که توجه باطنی و ظاهری حضرت حداللها
اعلای است لجتی از بن کرم روز بروز بیشتر بسیار میشود ترحم الطف نسبتند
که نجابت هر دل اش و هجوم عوام و التجاء مردم هر ولایت هم بر این
اسباب دنیوی همت گمان آمدنی است   الحمد لله میسر است

تا فرزند

باشد و بی ریا باشد زرکی الله تعالی توفیق مجانبه
دشمنکیلی ولی ز فتوحات مقارن روزگار خجسته آثار
آن یگانهٔ زمان دارا و محمود خان خدمتکار اخلاص گزین
آن یار باوفا نظری و دیگر از توفیقات او اختیار
بود و در گفتار و کردار او در راضی ام والسلام در مهر ماه
سنه سی و شش نوشته شد

همی نامه چاره و فرق وصف عجب که هیچ کس را آنچه خود کرده
باشند چاره لیکن از رد چون در چاره گری است اگر
با دوستان حقیقی را و زلف زرّین هجران همیدارد اما و
باب دوام مواصلت سرانجام شود هر الله تعالی بر جود
و دوری سپری گرداناد که نه باب بیان شاید جلوه
دو خبر محمود شدن جانا اگر بیان لوالستی گرد که زبان
که چو در چو رجو ملک است عدو مستعان زمانه است
مشغول بسیار دوست نه آن مستعد حظات سخن
شنیدن دارد از جوشش بهری خبر یابند بر او نستعین

حیند

آمده است

ز دوست دورم ازین زار زار چه باشد حال زیار

فرودم ازین ضعف زرچه باشد کار · میان آتش و آب اندرون

گرفتارم که جانم آتشکده است و دیده دریا بار · شکر ایزد را

که مژده وصول رسید و خاطر را از بار گران رهانید یعنی در بیت سلیم

صفر ختم الله بالخیر والظفر گرامی قاصد رسید و مفاوضه که طراوت بخش

دل پژمرده و نضارت ده خاطر افسرده بود در عین راه آورد

که مزرع جانها بسبب تقاضای سعادت ذاتیه و بخت بلندی و دو

آمده دید و در استعداد روان شد لیکن چگویم که چه بذر خوشحالیها

روییده و اگر بقدرت گفتار و کجا قوت نوشتن و با این فرصت کی

تا باشد تا بندی از مراتب خوشحالی باز نمایم · وقت است

که یاران طرب از سر گیرند · طره شب زرخ روز همی برگیرند

راز ندیمان را آواز دهند · تا ساقی خوش و عیش نوا از سر گیرند

الحمد لله که از بیگانه زمانه هم آثار حوصله عطایا ظاهر شد که چندین

و انواع محن که از آن باز کرد هندوستان مفتوح گشت و ... واقعه

شده بود تا بآورده در ارتفاع معارج کمال رسید و

انوار شجاعت که بهترین سجایای ذاتیه است از لمعان شیوه

بازنده آن اقبالمند روشن گشته که نبردهای مردآزمای موجود

منظور و منصور گشته‌اند و هم فنون تدابیر صائبه آن یگانه زمان برجورده

بزرگ دوست و دشمن پیدا آمده و مرات و الشوری خاطر آن

ظاهر بینان گشت و هم مراسم مردمی و لوازم فتوحات دریایه

اعلی المنصبه بر نور جلوه گر آمد چنانچه ولایت بدست آوردند

و لشکر حرب بهم رسانیدند و با خصمین کار طرح دوستی لفص الکاری

انداخته مقدسان عالم علوی آفرین گشته گردانیدند آری محبوب

دلها گشتن مفت و بی لغزش نمیباشد اکنون بر حسب معانیهای

بالنسان شرف لقا و یافت بیگوی بیزاشن گشتم که در آن باب شرح

هم اکنون هرچند زود تر میرزا را به کلاهت آورند شود

زنهار خواهد بعد زماده چه تولید که وقت تنگ رقاعد مستعجل و خاطر

از نور شمس الله تعالی در ماده کامروایی و هوش افزائی

گردانیده در محاسبه اوزمانه احوال حضور گرم ترکرد

الله لیس سوی الهی هوس و ازدهم آذر ماه الهی سنه سی و هفتم این دو کلمه

فتوحات

بارده

بر سم استعجال نگارش یافت والسلام رسید نامه

بحمد الله بخیر و خوبی گزرنده ایم که در فراق تو یک لحظه آرمیده ایم
من خود مدتها است که درین تکاپویم که حرف دوستی و قصه آشنایی
و حدیث محبت و دوری و شکایت مهجوری بزبان زر دارا
زبان معامله و اکنون در آنجا چه توان کرد مصرع بی زاد و حکم
آنچه داوند مینست والحق آنجا که دوربینی و معامله آباد و لعنور
کار رسیدن بیشمه انبان است و میداند که آن متاع جرب زبانان
خراب باطن شوریده خاطر نیست ازین راه وش باختیار نمی
از زیرکی شما طرار ره نمیابد اما حقیقت کار آنست که صفیر قلم و صمیر
کاغذ و هرزه درای زبان خری را در بارگاه محبت گذار نیست
هر چند این جنس بدیع توسط لطه همت طوطی رباید حلیات خفا و لطا
استار منیر بوسند و سوداگران قلاب طریق اند و ده فروش کم ملتزم
سیراهه میخواز خرقیت یا ابله طراز نیست که عیب آن زاد اما دانسته
و انمیاید هر چند که میخواهم که نامه اختصار رود اما نشره سخن گفتن با دل لب
بسند و دورین خویش بنا ب دانسته ندارد نفی موصوف

نفی

دارسو

سر کریمه

مید آمید

دارد و در اولیا من شرور النفوس الاماره آمده ایم بزرگتر از نفس

بعضی مقالات اول آنچه در باب اول احکام متقدمین بعد

زمان وصیت کرده فرستاده شد و حکیم عین الملک آنچه در این

زر کیلا روانه گشته و دست و آنچه در باب ثانی نیز مطالعه که یاران

دوران شرف لقا یافت رقم زده کلک تحقیق شد بنابر نتایجه

تکلف آنچه این حیران مطلعین اندیشیده بود اگر در عبارت

و الفاظ تقدیری تفاوت داشت در معنی یکی بود زیاده چه گویند

پند خاقان امید که فیروزمندی صوری و معنوی

بکمالات ظاهری و باطنی قرین حال آن یگانه زمان گردد و خاطر

محبت آگین را در همه امور متوجه حول نیل شده شمار آن طور منحوم

کلام از آن کس در حق یکی بدی گویند و بداندیشی او را به نسبت آن

محبت خاطر نشان کنند دفع اخبار را که صدق و کذب آن از دست

در یابند واقعی بر آن نهند و هر گاه صدق مظنون شده باشد تا آن را

بتأمل حقیقت منسوب ساخته سر تا رای شوند و تا آن از التراجی حوصله

از لوازم بزرگیست جدا کرده بساط را اساس نهند ملکف که اندیشه



شده

نیکخوی

دفعه

شود

نهد

یکی بنگفتنها رواهی اهل نفاق نباید بانجمن توهمی و تخیلی که زاد
و نه از مرحمت آن خدا یا نباشد بهم رسد اگر حرف درست لکن شنیده
علم خبر اندیشت بشود آنرا درستی بداشت و آنچه زعم یکی
و بیگواهی باشد درست نمایی او را اگر فحاط جای دهد یکبار نیاید
مع همه خوش آمد گویان به پایه رواج میرسد که دیگر راست
اندیشان را جای سخن نماند دیگر عمر ترس عقرب ولایت بشود
دکن مفتوح خواهد شد در حوصله وسعت بخشید و در سلوک
مردم فراخی دهد همه نوکران خود را بکلی عنایت آشنایی زن
نکوهیده است ملتفت که نگاهها با احرار از دلبستهای نمود که
احتراز نموده در سلک زنده پوشان درآمده اند درین باب نامه
سخن بسیار است و مخاطب کم و عزیز آنکه مخاطب
وقت لایق این حرف نیست روز آبان دهم خرداد ماه

سی و چهار نگارش یافت

ایزد جان بخش جهان آفرین بمقتضای فنون حکمت بالغه این چراغ
دلستان آفرینش را که بزعم اکثر از نفوس فرو رابع است

و کلمات برخی از نقوش معطله مدت سه ماه و کسری بسرحد
عدم برده باز بر سر از وجود آورده و در رفع ضعف و عطار
قوه است امید که این رجوع باعث اهتدا و هدایت شود
از آنجا که در هنگام شتافتن ممالک نیستی که مظنون شده بود
خاطر را تعلق به اسباب دنیوی نبود و نفس ناطقه را لطیفه امور
در زمان صحت بمطالعه معلوم نشده بود و چند خار در پای طلب
خلیده بعلم الیقین آن کمال یافت معلوم شد که این باز گشت
موجب حصول مقاصد حقیقیه نبود از شوق دیدار آن یگانه
روزگار چه نویسد که در شدائد اوقات که از عالم کون میرسید
خاطر را غیر از محبت آن گرفتاری نمی یافت چون نسبت
تکلف در میان نیست و اتصال معنوی بر کمال نمیخواست که ازین
ضعف کلمه چند نویسد آما از ناز المتفقدین حواله کتابت
همواره از احوال این مسکین خبر میگرفت امداد خواهش و
باعث این تحریر شد الله تعالی مدت دولت قرین احوال
خیرمآل الشان دارد عرضه شهر رجب قلمی شد مرسله [illegible]

الله تعالی در مرضیات خویش حسن وجوهی بخشد گرانست که باز
اگر در رسیدن نامها اهمال هر دفعه عمدیست نه از افزون یا مشاغل
چه آیین مشکلیست که در آن هر طایفه را عبوریست اما در لوازم
محبت دقیقه فرو گذاشتن نیست و چرا باشد که این از لوازم فطرت
به مراسم طبیعت چون نفس سالم مغفول از گلشن آن گرامی
برادر زنهار معلوم رسیدی خاطر را میل نوشتن مکاتبات که بکاله
روحانیات بیشتر شدی امید که در باب آن شار صورت مباهله
و مهمانی که نفس نهاد همت والا نده است بسیار آسان گر آید عزیز من
هندوستان را ائمه هر اکس در پی واقعه کنند بحرف و حکایت
مردم گوش انداختند عمل بر خلاف آن لازم است آنچه در بازار
این دوستان رسمی بخوانند کرد بجا آورده از دوستی خفتن باهمت
در بر آمد هر کار ایشان دارد خنده روز بسیج در رو پا آورده داشت
که گفتنی از داستان از دریا دوستان بر بوی یکی که از پی رجا
رعایت آن نفاوت که در دو زمان آگهی هند و این بیت روم عشق
بزبان داده بود ندیم مایه ساز دو بگو دل را که گرد غم نگردد

ازاری اغم زخوردن کم نگردد لیکن بزبان تنگ نمودن بمار
بخاطر انصاف گرامی دشواری آید تا آنکه گرامی نامه آمد و دل
شوریده شورش یافت — درین جسر که محکم بهر بند آ
نان دو گردن تو به کمند است نه از جسر توان سر واز آوردن
نه بتوان بعوجسر باز کردن هرچند میدانم که از نسناب فراخ
حوصلگی الحق بحور را از طبعت باز خریده در زلال حرود ما بس
برند لیکن آن پایه حالت گستردم که از دید کوتاهی نظم
بالجهان ناشناسا نتوانند چاره کردن با همه جا چاره هر کار
تنش نمایست بیرون لطف بند و النجیر از تحرد لهانسته اند این
اندلس لازم والا فطرت باب لیکن امروز که گوهر
انصاف خاک گوسکن حد نوزمان بدانداره مدارایی و بهره
درایی سالکان کرم ناهنجاری اگر روزگاری دل بدین کار نمان
تعلق باز دارند زه دیگ یقین دارد که همان این دل از گزین
عوانس میز در زمان ناشایسته زور رخو برآمدن به وجوه
میدانند زیاده چه نویسد

نامهٔ دوستی ذخیرت نگار که مشعر نشاط افزای
ابتهاج شعار شگرف کاری روزگار شد و طبیعت خاص مرتجی
متضمن آنکه نظر بر دیرین خوف و رسائی و مردانگی و بایستگیهای
ایشان آرزوها در دسترس داشت لختی غم زده گشت خطاهای
مردم که نوشته اند که لطف رفته ام خاطر است و آنچه در باب
تغییر حاکم مردم میوار رفته رقم پذیرفته موجب توقف بجا نمودن راه
خاصه در برهان پور سرداری دهر کاه با وجود میل آنکه در خدمت
یار و رحمت میداشت چنین اشعار که بر نجد و دیگر النوین کمند اگر
عالمیان با من در بدی میشوند غباری بر دل یکتای نشیند چه من خوی
زمانه و زمانیان نیکو شناسم و توقع کم آزاری در سرشت با از دید
ناملایم تجربه نشم و از جای رود اما از هزار یک این اگر از شما
به بینم با وجود دریافت نیرنگ القدر در هم میشود و با خویش نمی آیم
آن دعوهای نشان و استعداد من نباید بخاطر داشته باشند از شما
خورسند است آلست که بمقتضای عادت قدیم در معامله که مراد کل باک
بمشورت آنجانب صورت نه بندد و از دور دسته ها بر گشتن تا ارشد

دیگر کسنها بجا آید امروز که من در معامله باشم و از من پرسید
آن سخنان که نگاشته اند بظهور آید و برابر چه باید گرد در حق
بجانب گشت و آنکه در رای ذهنه خود وجوه معقول نوشته اند
سخن من همانست لیکن چه سود که کردار بگفتار نبودی اگر د
رعیت را آنکه نوشته اند هیچکس از لشکرها آمده خندی که نوشت
برها بود نبودند آمدند اول خود مرزا یوسف خان با کمکیان که
به رنجور از شش متجاوز نبودند و مستعد جانب دولتها بار نفرا از
زر ندارند شمس الملک عزیمت جای خود داشتند بموجب
طلب ایشان رفتند چنانچه نوشته ایشان حاضر است
و تفصیل مردم را علاحده نوشته فرستاد همه در رنج جهت
زر تنگ بودند والا از من هیچ نیاید و چون در سال کرده کوفت
بسیار شد و غنیم شوخی و ایذا آزار می کنیش گرفت همه را طلبیده
دعوا آنها نشسته روانه جانب احمد نگر شدند و از بنا
راه روار و مردم در میان شدند با وجود این چون خزانه همراه نبود
است که بهمین مردم مشکل بود دست بردی نماید چون امر عالی

آمد

رسید و نوشته ایشان بود در باب آن از آن عزیمت باز آمده
و خاطر مقدس شاهزاده را مقدم داشتیم و نتیجه اینکه داد آنکه او را از آن
تغیر در میان افتاد و این مردم را بر هم زد یا بیکطرف روی
داد و آنکه نوشته اند که در حالت عالیات شاهزاده نویسانده
معلوم بالیستی آگاه شد که عالیجاه هست یا نیست و مشهور
نموده تغیر کرده بسیار اند اما در رفتن و از راه فهمید بکجا و عجب
را آنکه نوشته اند در اصل فرمان احدی بجهت آوردن
سید را و سکندر اسیر شده و در دکر بود که در قلعه گیری دخل عظیم
دارد اگر بجهت گرفتن اسیر این نکر بود خود چه لائق در بنگام
که مهم عظیم در پیش باشد به اسیر مقید شوند چرا که بجهت احمدنگر است
که در بیستر بیشتر بود و آنکه در باب عالیجاه سرکار شاهزاده فیروزی
آمال و دیگر مردم بجاگیر علم شده است سرت آنکه دلخواه سر
انجام می یابد و برای همین کار خزانه بوجه زیور آیند و این
کار ده روزه اینجا پیش رود و اگر سی با تم خود توقف شد هم
والا خولیه ابوالحسن که شرد انگاره دیانت و کاردانیا دیگر اند

سزاوار زبان کلک است و از دوستی نامه نگار رسیده
عنوان شناسائی سامان نمود و آنکه بار رسیدن راحات لطف
انزام از اعلی و پروانه مسلم داشته رساله اند من ممنون
شدم و کار شما نیز بهتر شد آنچه در باب بار رسیدن بعضی گوهر
چند قلمی نموده اند دریا از فطرت قدیم داده طبیعت
ثابت با خود از دوستی گذشته ایم و نزدیک با امیدی
سر میشود و چگالی نکالوی در سوداگری منعوماری و زین
انسوب گاه کسی از نیکو بازرگان بانام غنیمت نیست
و آنکه در باب استحکام مواد محبت دلاور سخنان
مرقوم شده بود هر گاه که جویایی این دوستی باشند آن تحف
بهتر خصوصا مانند مشک ختن که خوشبوست قدر آنها در رنجی
روشنائی صاف درون خاصه که خجسته از میان رفقاء
در آمد در کار طلبیده اند چنانچه مثل از بیع صد نشسته سالها
دیگر آنجا که از شما درستم شما نوشته بود انشاء الله
شاهزاده والا اقبالی دیگر کار باشند حقوق الفت اوریند

تا لشکر و خزانه بپردازد بعضی سخنان گفتنی و ناگفتنی در میان
نهند و حالا مردم دو دله اند و دوکان خیال میگشایند لعنت
بر دوکان دار و در این مدت که اینجا بوده ام فهمیده که ایشان را
بکوهم و رخصت شوم و در این صورت تغیر و تبدیل در احوال میسر شود و مردم
پراکنده نخواهند شد و ناامید سر گرمی خواهند نمود و غریب تر آنکه حماقت ایشان
شنوده میشود که شاید ایشان را در رکاب والا نوشته باشند
که مال اسباب ضایع شد و مردم لشکر پراکنده شدند چون مطالب
واقعه نمود و مهابت خان هم بحال خود دروغ میدانست از این مردم خود از همین
تغیر شوم در میان آمده بود و آنکه طلب خلعه با کارکنان این عمارت
صادر شده چون فرمان کیلا از نهیبا بر هم شدن لشکر انجا
بود تجویز نکرد اکنون تا آمدن شاهزاده و تنها یا کسی که متعهد لشکر
شود تا من حفظ ملاقات نموده رخصت شوم و خواجه دلنشین گردد
زیاده چه نویسد [illegible]
و الارقیمه که بنام این حیران اندیش رقم زده کلک التفات شده بود تمام
مژده الهی یاری سیف ... در ملازمت حضرت خلیفه الهی مطالبه آن کرده

خطل

نشند متعذر نیست که در خیرخواهی این انگلیس نوشته بتعویق
از دور دانا است که چنانچه هنگام متبوعی گرانمایه است
در این حال خرسندی ندارد چه وجه همت این مزاج دان
زمانه بسود و زیان خود نیست تا در انتمای این امور گردیده
و شادی بخشند بلکه نگاه بی خاطر اولاً آنست که اولیای
دولت صاحب وسایط حقوق را که درین دولت ابد قرین
خدمات شایسته کرده عیار حسن عقیدت و اخلاص خود را
ظاهر گردانیده اند با سپاس موفق شایسته اغراض که
بیشتری از برادران ذی آبرو ازان نگذرند در بارگاه
سلطنت جهان آرائی این طایفه نماید که مبادا ناتوان بینان
حسدپیشه معامله با فهمی زارت انگلیز باطل را که بس
خوش نما نموده خدیو جهان را متغیر گردانند اگرچه خدیو جهان
در پس بینی دوربینی و قدردانی و مروت و مردمی
آن پایه دارد که در کار سیدی ماز رشتو انگریزان و رواج
نقد اخلاص مخلصان نخراند لیکن تمنای ما احتیاج نیست لیکن

دیتی ازان بگذرند

فهمانند

چون درین کار شرف تضیع نمیرود و دولت نهاده
وست عذریست امید که دران فن بکار آید و ناتمام
بلکه شش آن دارد که ساده لوحان مستعد را کرامت چهار
گانه اخلاص بر تفاوت استعداد رساننده کامیاب
صورت و معنی گردانند نصیحت و لطیفت با موجب نقص
خردمندان که فرموده اند هر نصیحت که ناصح مشفق است
منی هم بار حرف منی و خودرائی بوده از رو منه طلب [illegible]
گرانتم بر نادانستگی شرارت بیشتر ها را که خرد رهنمای ایشان نیست
خلاص جو در اور هلاک خود می اندیشند لیکن چون مهتدی گردند
در هر کار این جماعت مطمئن خاطر باشد او را که خودپسندی و
از بهبود و زیان خود نشناسد وری دیده و هر کار امروز در دولت
ابد قرین مثل شما در خدمت پسندیده و اخلاص ... و قدیم
خدمت افزوده یا خرد و دانش ... حال ضمیمه رشد و کاردانی
شده باشد و پایه ... که تکلف از گزیده ترین گروه اول باشند
پس خرد اندیشی ... از برای اعلای اعلام دولت ابد قرین

[illegible]

شرف تجارب

که حالا

و در نظر این معامله شناسی نباید

خود نه از برای شما می کنید
بلکه از برای

بدل کسوت بدل زکوة

سانماید

مباشرت خود شکیبند و این شیوه را از کسوت عنایت صاحب خود میداند پس
زیرمدارانه هرگاه خدمتی رجوع شود که در انشا تعلق بآن ازیست بنا بر
معذرتها بانکلفانه نگارش رود تا آن را از مهمات خدمت بادشاهی دانسته
بتوجهانه مهما امکن در انجاح آن اهتمام نماید و بنده چنان طور دارد
بیماری خود را به طلبکار رهم آزاده مردی و کاردانی با نخواهم نام
و تجربه عنایت خود گرفته بیمارهای باطنی مرا چاره گر آید همچنان
امیدواری بنده هم دارم که هرکه او درین شیوه جی داند و خواهش
آن داند و عمل کند انشاءالله رستگاری یابد و بعنایت الهی به درجه اول
تقرب رسد در حالت تا بسحر ستایه و حویش آرایش
پس ای بنیاد زمین متواضعات رسمی که خاک رسیدگان آن یا بعض
از مقدمات لازم البیان می برد از دو شیرانکه همیشه خاطر
منور انیس بسید از نوشتن سرگذشت و اینکی سرند ارد و چون
ارتالین سعادت شمس الدین محمد این نامه شکوه را بعرض
اقدس رسانیده آن از انجا که حضرت در مقام دلنوازی و عطف
بوده اند بکار دادر بحث شدند اگرچه همیشه بیشتر ازین در مراوات

اخلاص قدیمی شما را مذکور میساختند و هرگاه که گونه اندیشی عزیزان ما
لایق نسبت متکرر آن قدر اظهار مهربانی منظور بودند که آن کوته حوصله
مخلبی فره میشد و پیوسته در ایام دماغ خشک شما نهایت
توجه در اظهار ملا الظهور می آید علی الخصوص در بنولا که بدرقه اخلاص در
خود و میمنت توجه شاهنشاهی منظور رحمت الهی گشته مصدر
خدمات لایقه شده اند چه فتح جام و چه فتح خونه کره و چه گرفتار ساختن
شوره و غیر آن چگوییم که چگونه بغرب مشتاق ساخته اند روز
شب با یاد شما میگذرد و همواره طلبکار آنکه یکجا باشند که در
حضور موفور السرور شما از مشمول مراحم خسروانه بیا گردانند و آنچه بما و الله
مقدسه دلفرزندان عزیز نوشته بودند ظاهر بود که شوق آستان
بوسی آن قدر دارند که درین نزدیکی روز عالم افروز خود را خواهند رساند
و اگر نبود روز نتوانند شرف حضور البته رسیده خواهند شد که ما گاهان
شخص بعرض اقدس رسانند که ایشان با وجود به اتمام خدمات حقه
متوجه خرره شده اند که از آنجوره تسخیر درآیند باعث نیکبختی
چون ازین جهت خواه مخواه ایام رسیدند بعرض رسانید که قشلاق

خبر دشمنی نگویید و اگر رفتن واقع باشد در انجا دغدغه خواهد بود
که چون ملازمت می آیند بضبط آن رفته باشند که خاطر نگهبانها
از آن حدود جمع باشد و حاشا که فتوری در استقبال شان
رفته باشد استعدادشان فرو آمده و گویید شرمنده شد درین که حضرت
بیش از بیش متوجه شما اند و گونه حوصلها زیاد توان بیش از عنایات
روز افزون شاهنشاهی که درباره ایشان جلوه ظهور میدهد
فریح و تابان که گشنداس رسید و آن خط را که بمن نوشته
بودند با آنکه بهمین شیوع رتبت نماید به بیت اقدس داد و نجیب الحکم
قرت العین سعادت شمس الدین محمد مضمون ان غرض رسانید از شنیدن
آن عزاوان بعجب آمدند بیکم فرمودند که عنایات ما درجه‌یاب
است و غیر بهتر از این طور منسوب شد و بیشتر از بن مطلع خان و ارجمند
نور ملی و دیگران الحاح بگیرند باشند این گله در آن و
گردید اگر انجا هم جای گله کردن آنها باشد از شما عنایتی
در باره آن اعتضاد الملک السلطنت نشود بلکه چون مهمات
درخانه ما ز ریک باید فرمود هر که این خدمت مفوض منشو مهر آردن

در رجای مخصوص تابع آن خدمت شد اگر اعظم خان در درجایه
باشد و او متوجه این خدمت شود اول و اولی است چنانچه امرا الامرا
امیر المعامله تیز بوده همه اینها تابع او خواهند شد اندکی باید مشکل تمام
بر خاطر اشرف اقدس گران آمده بود خیرخواهان بزم مقدس
سنجیدان الّا لیعرض رسانده تدارک آن بخو بتر این وجه
نموده اند و آنچه بقربت العین مذکور نوشته بودند و آن واقعه
دیده بودند فتوحات مذکوره را نتیجه آن دانسته بندگان آن
کرده بدری که فرستاده بودند مصدق آنچه در خاطر ساطع
بود و مؤید آنچه مخلصان درگاه بعرض رسانده بودند گشت
لله الحمد چون از املای سرگذشت بزم اجمالی فراغ یافت
از فهمید تا خط مکتوب عزیز من گوینده را در نظر آورده گوش
بر سخن باید داشت لحظه لحظه افزونی خرد و بینش بخود راه بداد
طریق باید و بعد و بشنید و خواست نوکر با آقا مطلق ر
دو گونه است یکی نخستین طریق معامله و آن سر رشته حساب نگاهداشتن
است و دیگر از روی اندازه شناسی پسند کردن و دوم

اصلاح

اخلاص آن دوست گزیده است و غیر از نظر رسانیدن

اگر چه حکما و زمامداران باستان نوکر را سه قسم گردانیده اند

اول آنکه سلوک او اجیرانه و سوداگرانه باشد چنانچه خیاط

یعنی باشند مزد دور

و درودگر و بنّا و امثال آن خدمت را در خور مزد میکنند

نظر به بها و متاع دارند و بنا روز را بکنند دیناً و سلفاً

میگذرانند دوم مخلصانه که نظر بر دوستی داشته چیزی دیگر بجا [illegible]

نمی رسد و آن حاجت ثمرات ندارد سیوم اسیرانه چنانچه جمعی

را بستم و زور کار فرمایند چون هلندیه کنان فرنگ و جزایر دران

هندوستان که زورآوران جمعی را بزور بازو گرفته فروخته می برند

و اما قسم ثالث چون از نظر من افتاده است سخن بر آن

نمی پردازم حرفی چند از قسم اول که بآن چنین اهلیت ا

می نویسم و ملاحظات حضور را که خاطر آزار یافته و آنهم خود است

از پی گفتنم و طرف اول آنکه نظر در پی بها و متاع اجاره را

و سود و زیان حضور منظور سالکان این مسالک که [illegible]

را تمیز اندک در سود این زبان هند منسوب آزرده خاطر میشوند

لانی

نمیشوند

رو

که کارشناسی و سرمایهٔ سودا بدست دارند تکلیف که سود بدید
آمده باشند دران که سود بسیار کنند و منفعتها برگیرند و
بداد آرزده نمیشوند اگرچه اهل عالم بیشتری ازین گروه اند لکن
در سلوک این راه به تمیز و انصاف در معاملهٔ شما را الحق صفت
آزادی شکر از روی و ثنا و ستایش بهم میرسد ما با امثال
این مقدمات بر دارند شکر الهی که هم صفات آنچنانند معنوی
روزی نمانده و هم زر با ظاهری متینند و دست و دشمن
شما را حاصل است درین باب چه سخن دراز کنم انهم شما را باید
تامل تا با مل خاطرنشان است و قسم دوم که انجا جز دوست نظر
نمی آید خود از صاحب آزرده نبودن کفر است چه جای صاحب
شکوه او از فرار او یا مشغله اخلاص خبر با خلاص نمیدارد بلکه
خورسندی خود را در بازار رواج اخلاص خرج میدارد که اخلاص
شما علیست با بهای اگر نقد کونین را در برابر اخلاص آرند و مخلص
دل بآن نهد گوهر بیبهار آنکه خرف ریزه خریده و خسیس باشد زیرا که
نیست و فرق با مشغله و فرار او از مصاحبت معنی خویش آمد

بجای خود مشورت کرده باشید
الحمد لله که در راستی و درستی
شما دوست و دشمن شما متفق اند
پس اگر شخصی از معامله قصه شما را
از گروه بانی نداند با او شورش نمیکنیم
که باندازه دریافت خود راه میرود
اما او نا چار شما را از خوبان قسم اول
نشمرد پس شکوه شما از قلیج خان
برین تقدیر بطور این مرد حسابی نباشد
شما از طبقه دیگر و او از گروه دیگر با آنکه او
در منصب و حالت و اعتبار نزدیک شما نیست
قطع نظر از نسبت شما که فرزندی
با این توجهات خاص الخاص پادشاهی
با صاحبجهان با اسم فرزندی نامزد
میکند قطع نظر از خدمات
مشعر است نظیر آمده که
مساعدت نماید

[illegible]

کوهی که بدی را به نیکی توجیه نماید و نیکی زمین را از آسمان گذراند
اگر با این همه آدمی مصدر این امور نشود در زیست اما باید که زود
زیر بار نمونه‌ها رود والا معامله تمام نشده ناصح خود خود کرده که گفته
علامت‌هایی که چاره اندوه خود از دیگری طلبد در اندوه
باید کدام حضرت است که در باطن او نیست و نیز چون در فاعل
اشیا نگاه کنند همه چون رسند نیابد دست آورند که محتاج ناصح و راه
نماینده نشود و نیز اکثر اوقات در اثنا کم هم میرسد و آن رسد
اینست و دوست می‌یابند و بواسطه آن سخن راست نمی‌تواند
گفت و بتقدیر پدید آمدن چنین خیراندیشی که اندیشه را هیچ
نکرده را بسیار نگویند گوش که نشنود چه از هجوم بد ذاتان
و شریران آن خیراندیشی کجا باشد خصوصاً که اهل دنیا را از
فزونی مشاغل و امور دیگر فرصت تشخیص و تمیز کم دست
افتد و ما بین چنان چیزی آمد دو دسته اند و خوش آمد گو را از خدا
می‌طلبند و از راست گوی خیراندیش که گفتار تلخ او قدر تلخی دارد دیرتر
و نصح دوری میجویند مثل از هجوم مار استان و شریران در تلف

حسن که

و گوش امید بسته راه مکاتبات مسدود دارم برای آنکه
دولتخواه حقیقی این درگاه آید این همه در انتظار گذرد اکنون
با این دو کلمه اختصار میکنم که هیچ خبر مفید نشده عزم آستانبوسی نماید
خود را بملازمت رساند که خرخوری و جوشماید و کام را یاد دیگر
نخواهد بود اگرچه ظاهر خیالست که با جای متبعه بنده باشی اگر حاجی
وقار آن بزرگ زمان میل داشته باشد دیگر بحثان گفته اید که دین
و دنیا بکار آید و اگر نخواهد نیستی دائمی برخاست آنست که داد
ارباب انصاف بدل عطا فرمود و دل آزاد است حواله گردد
آن زمان اقلیم دادند و قلم گزار کاغذ نگاشت الله تعالی ما را و شما
از آنچه نباید دون باید نگاهدارد و العاقبة بالخیر

میرزا [illegible] بخان اعظم

مفاوضه قدسیه که با مرد این خیرخواه حقیقی شده بود
بیک ادبی سعادت کتابتش چون لعبه سلیمان باشند سرافراز
خاطر شد اگرچه در بیخ حجی رسیدی با خود عتاب کردم که تو از
تو سود زبان خود گذشته خندیدی حجی با صحبت بلکه جوی کافیاچه
خصوصاً که منشار این عطوفت از شنیدن باشد نه از دید لیکن چون

رمز لسیب نظری که چون نقش ناطقه از مصاحبت و محبت
نفوس شریفه چون شما تشبث میجوید بما نقش تعلقات برین
دون و حراحین چرا نماید که نظام این انجمن بدیع بران نهاده
اندرمشکله با طایفه که طیلسان بدنامی بر دوش و تدارانه نهان
طریق مراسلت مسدود داشته زشت می‌نماید خصوصا ان این
را بدان نسبت میکنم که از رسائل رسایل از شعار اصحاب
صدق و محبت است درگروه منافق تیره رای شیوع تمام دارد در
رسم ظاهری چه با طایفه که سوء جد بیس با طایفه که خود نهانی
محبت گزین ایشان باید چه گنجایش داشته باشد که نامه و پیغام
پیش می‌آمده باشد الله تعالی ما را و شما را در مجالسه روز
ناصحه احوال سر گرم داشته دشمنی خود و دوستی جهانیان دارد
العاقبت بالخیر مرسله برکن الدوله [illegible]
[illegible] گرامی نامه که با مرد این خیرخواه حقیقی بنده [illegible]
از ورود آن مسرت اندوخت آنچه بسالت وقت سعادت
رفته مطالعه نیز آن مسرور شد خانخیو تمام از خیدن وجه دست

دشمنی خود و دوست

میدارم و روز افزونی عمر و دولت نگار را از ایزد همی خواهد
نمیخواهم نصیحت کردن نگار را شرط اول مهذب ساختن خوی
و چون تحقیق این شرط در دو چیز منحصر است یکی دانستن
دوم کار بستن مساوات نفس اماره را تمیز از دانستن
نیک و بد در اشتباه کرد از نیک می‌فهمد و میداند که چه
و از آن دقایق امور است توفیق عملها نشان بسته نیز با فتح
در سال الف ایام که نگارش نامها کمتر پرداخته بواسطه فوت آن
شرط بوده الا من نعوذ از آنست که در نشان این امور اگر به نسبت
آن معدن زرینی که مستعمل را قدر کجا دارد لیکن میگذرد که از پوشان
حقیقی حق را باز دارم که خاطر نشان آزرده نشود و آنکه از گفتن
حق پرهیز اهم خوشایان دوستی نیست در بی‌مفارقت که کلمه چند
نوشتم به واسطه آنست که حق این بند و نصیحت نام نهاده با تم حاتما
تم حاتما این را از قسم دانسته خود رمیان دو نشان آوردن
متاع خود اسره کردن میداند رای کار خود وستی نیست که
کما من اتمام آن اگر چه احسن نیست خبری دیگر نیز خواهد از فرو بیا

بدل هستی

مستعجل رفتنم

خورد

اعلام نامه دوازده

اخلاص و درستی نیت ناگزیر آن آن کلمات ثمینه بحرف
آن کلمه سنج حرف پرور در میان آورده بوده الحمد لله بعبار
آن خرد فهم پسندیده آمده است و آنکه بقاسم خان بزرگیا
زرگ منشی صحبت داشته دلش بدست آورده اند عبار
پاک نهادی چون ایشان احاطه انسان دوست و دشمن گردانیده
اند مشارالیه خیلی رضا جویی نوشته بود باز شکر دیگر آنکه اخلاص
الحجه کمان گویا کرده بعف بپایه یقین رسید و آفرین کرهم
است خاطر مجموع همه عالم ملایم مطبوع را همه بها خریدنست چون
راه شناسی آن است که نا ملایم را خریداری کنند و اگر نه
بسیار سود و متنفر شوند و هکذا شده بود در حوزه الحمد لله
که این دولت عظمی می بینم که بوجه احسن نصیب آن دو زبان بعف
بدست بینم که از فرمان خرد برای رسوم مترسمان بیرون
شدن نتوانم اگرچه از طبابت صوری بهره وافر ندارم
تا این مسئله بر سینه‌های صدور کرد اما بعون عنایت
الهی کوشش بسزا در سرانجام بکنند والسلام

مرهم زخم هجران معاوضهٔ شریف بهجت افزای که لوح
خود عبارت دلکشا بنیاد تفصیل معانی بار و تحسین کند
الحق از مجانسه نموده سررشتهٔ انصاف بدست آید
این طبع متین ما نه سکرف راکه بقانون دو زبان زورکار
ما اگر سرمایهٔ خاطر از زر و هنر دانند سزاست و اگر مفرح دلها
اند و بلکه بی خوانند روا است آنرا افسون رحمت افزای دل
مجروح جدایی و تعویذ محبت آرایی خاطر مستمند مهجوران
نام کنند لیکن منکه گهر از خزف جدا میکنم و نیک از
بد می شناسم این همه زر الصدد درمان را رد کرده حرف داری
میکنم گر نکنم حکیم باشم لیکن از بلندی تخاطب و نسبت متمتع گهر بلا
باعث ترک و اتیان ازین و معامله نسبت خاطر ازمیان
هر دو بر داشته میگوید که این نامهٔ نامی که بحب دوستی فراوان
منبت بسلخ یازدهم صفر ختم الله بالخیر و الظفر نوامبر
سروش بهفدهم آذرماه الهی سنه ۱۳ از سند بحسن بیان
که در فرمان غنایب آنست که صبح روز روانه نسبت مدعا است

خاطر مشتاق حسرت پرور
دل دو دستد از شده خمیده اند

تسلی

جراحت

زبیده ۱۵

بالواقع اگر مهمی مانده باشد ناگهی ازان دو سه ساعت
توقف فرمودن لایق است و اگر بیکیی ماندن دگر شتافتن بما آن
مهم نشسته می باید مناسب آنست که سر راه کرده خود را بالیغار
ساعت که در زمان مرقوم است بشرف ملازمت مشرف خواهند
شد بجهت احتیاط یاران هر ساعت می نویسند اول سیوم
دی ماه الهی دوشنبه بیست و ششم صفر دوم هفتم دی ماه الهی
جمعه سلخ صفر سیوم بیست و چهارم دی ماه هفدهم ربیع الاول
که از اخترهم قرار داده شود به هر حال خاطر اقدس حضور را بسیار خواست
نخواهد دیگر از رسمیات و عرفیات چه نویسد و چه چیز را
که معلوم نباشد فرمان مورخه بیست روز روانه شده و آنچه بعد از ان
نموده بودند نیز رسیده هر جای کار تمام کرده باید آمد زود آیند دیگر اوقات
زمانه دولت امتیاز زود والسلام

مراسله بخان خانان

سیوم آبان ماه الهی سال چهل و پنج و بیست و ششم ذی الحجه
سنه نهصد و نود و هشت که روز جشن همایون بود قاصد مرتبت
معتمد خاص مفرح کام را نیاز دعوت نشانها نامهرست ابواب محبت

نسخهٔ مهمانخانهٔ صداقت اعنی مفاوضهٔ گرامی و ملاطفهٔ نامی
رسانید بمانا آن دوست کو دوستان را
غذای دل و راحت جان رسند میخواستم که شطری از اوقات
بسر که را در شرح بدایع جانکاهی مهاجرت و تفصیل تزالیق
شوق تزالیف ملازمت صرف کرده تحفهٔ لائقی که بهجت
افزای خاطر قدسی مآثر آن نفس بین بلند پرواز باشد ارسال
دارد اما چون دیرگاه است که دل آویز نمشان خبر زبان
نگار نامها بی بهره خاطر نیر و دخور را بعد اهتمام ازان باز داشتم
خروش درون و جوش باطن را مسالحه کرده حواله بدریافت صحیح نموده
عرصهٔ درشت را لوای سپهسالاری که ظاهر و باطن آن شان
بدوستی نما برست خوانده دوستانه و بزرگانه جواب گرفتند
از دولت ... کامیاب صوری و معنوی گردانند
از دکام بخش مراد ده مقاصد و مطالب صوری
و معنوی آن رستگیش درست اندیش برآورده خیر گرداناد
بتاریخ هشتم آذر ماه آلهی باتقار رهتاس بمقیم برادقات افتاد

باتقار

جمع

چون مهم سرحد ترکیه را نمیخواهند که در بین ترکستان بانجام رسد
توقف واقع شد اگرچه میل اقدس آنست که این ترکستان در ملک
باشند لیکن بخاطر این خیرخواه میرسد که برای دفع سرحد ترکیه چه
لایق این دولت عظمی که بذات اقدس تعلق فرمایند اگر این
مهم ساخته شود زودی گرفتار آمده باشند اگر عیاذاً بالله طور دیگر
روی کار آید خود چه کرده باشند و ننگ اتفاقی را بنا و هرگاه
بندگان بالودن حضرت این کار را باتمام نتوانند رسانید و او
آواره گشته بماوراءالنهر رفته باشند زنهار در اثنای این امور
لنگش کم به حوصله‌ها نباید کرد و اگر عمر دران عمل نباید نمود و
مشورت بعقل دوراندیش ذخایر عمارت خود کرده آنچه من
شمارا فهمیده ام اگر شما خود را فهمیده می بودید مصدر کارهای
عجایب بخدا امیدانه که شمارا نسبت باهل عالم اکنون
شناخته اند که حکم شده است که قاسم خان و اصفهان بر آن سمت
که شما فرمایند آمده افزوده بعضی های درسته این خدمت را باتمام
رسانند امید که این مهم بخوبترین طرزی زبر ظهور آید از

این چه قدر باش

تا دیگر چه لایق که برای این کار
حضرت را متوجه باید شد

بزرگان فروتنی شنیده اند یقین که بحسن سلوک
و لطف و تواضع شما آن مردم حلقهٔ عبودیت بگوش
هوش خود کشیده عزیز تر دوستدار کمین محبوب من بزرگان پیشین
سرمایهٔ بزرگی را دو چیز ساخته اند یکی بخشش که این مردم بدان
محتاج اند دوم بخشایش بتقصیرات ایشان همینه این دو خصلت
لازم ذات خجسته صفات ایشان باد در یکی از فرامین
نگارش یافته که خواجه شمس الدین خوافی را اگر کمک خواهند
چنین باید آن زمان وقتی فاخر دیگر که بنویسیم بخاطر
که مثل خواجه درستی و راستی و کارروایی مثل و بیش در روزگار
باشد بهتر است که مردم باراست بسیار در کارهای ما
اگر کمک در کار باشد مردم بسیار اند همین طور هم عرضه داشت
نمودن مناسب دیده اند من از آغاز زمان نشستم واضح روزگار
رابطه دوستی برین مدار دارد که هر روزه کاری نماید آنچه ما جای بانجام
ضروریات بل مستحسنات آن ضرورت نبود اگر همین اکتفا
کنم مکنون خاطر را نگفته باشم و باد و دست خفیف نفاق ورزیده باشم

اکنون

اکنون اندکی از بسیار بنویسم ای هوشمند سعادتمند
از فات گرامی را که چون باد تند گذرد و بدین ابزار دمه
وقات صرف سر انجام این شمارها باید که نباید گرد
همه تن باید بخشید و بخش بجان داد بهر وانچه واگوید و انچه
نفس ناطقه را بکار آید اشتغال باید نمود و آن در اخلاق
ناصری و جلالی اندکی از بسیار مذکور است و خلاصه بس
آنکه جهان آفرین قوت شهوت و غضب را برای نگاهداشتن
این جامه عنصری آفریده تا یکی جلب منافع نماید و دیگری دفع
مضار اکنون کسی از بد مصاحبی و نافهمیدگی اعتبار از مطلب
ساخته فرود میرود و حد وسط نگاه نمیدارد و شعار خواندن لفظ
بیمار بیمار نفس است قدری کار باید کرد و تهذیب اخلاص موقوف
بر این دو عیب حفظ بناست سر مه بنای هم باید رساند و
دیگر آنکه در آن بیمار است مراتب عیب حفظ باید ساخت
تا این سلسله شناسایی عیوب حفظ کرده و دیگر مردمی که حرش
گفته باشند جوابی نموده بیدار و در نوکران خود هر کس

نماید

از این بهره داشته باید غرض برداشت و مفر ساخت که در
تنهائی حرف زاریست بگوید که نفس مهمی را شنیدن هیچ آزرده
میشود امروز که روزها را خوش آمد گویند پس هیچ نباید بود و از
آشنایان جز زبانهای خوش آمد گوئی آگاه دیگر به امروز بلکه
سالها و عمرهاست که خانه چاپلوسان ویران و در راستی
و درستی از تنها گزیرست در کارهای مهم چند جا بوسیله که از
هم چیز بدانسته باشند مفر باید ساخت و نگارش را آنها اعاده
باید گویند تا حق بظهور آید دیگر اهم ترین فن ارباب تعلق
را از رسیدن بداد مظلومان نسبت به ایشان که این از نسبت
مرض دل است دانسته دفعی قرار ناچیز بدهند اگر هم نسبت رسیدن از
شنود غور رسی باید کرد مرض علاجی که قضا ندارد و فوت نشود و دیگر بوسیله
از در دلها رسیده شکسته که درست زنی متاع آن جهان است
دریوزه باید کرد و تکیه به نشستن و قناعت کز بیان استمداد
نمود و کمند وبان حمای رفته ملازمت باید داد و کمند وبان جلال
در ملاقات ملاحظه باید نمود زیاده چه گویند عبدالله بن تقی

ملاحظه

دوازدهم آذر ماه الٰهی سال سی و هفت موافق بیست و هشتم
صفر سنه هزار و یک در رهتاس ملمع شد
منکه مقیم آستانه راه بلیتم اگر چون بشر بسان ما نه شمارا
ببدن عنصری با بشریم هم از وجود جسم تجسس دارم و هم از شما و اگر به
یگانگی شوق دل را شمائلت می‌نمایم اگرچه در رنگ آدمیت
از همجنس شرمندگی نمیکشم اما از نشاء روحانی که آدم را بنا آدمی
و دوست را به یگانه مشتبه دارد آسمان خجالت هست
الحمد لله آنجا که متاع رسائی نمانده است احتیاج فرو چشن کالای
دوستی نیست اما از آنجا که یکان زمانه که با اهلان کارخانه آشنائیت
اندازه دون همتی در خاطر گذری دارند اگر این را شوی آن هم
بکران نسبت بطرب چه دانند الله تعالی از عمر و صحت
بهجت و توفیق کردار دریافت بهرهٔ عظیم روزی گرداناد
چهارم ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه
در نفاهای سفاهت ناگزیر حرف صرف گفتن
و تحسین آن بودن با باشد یک بصری ادا کردن دوران

بندگان

مقدمات تحصیل و نقل التجار دن برمکر رست حرف خود مندی
وزر کیا بردن با نشستن با مردم که از فهم و فطرت بهره دارند
چگونه گوید میخواهست که با مه هم اراده تسلی خاطر بجمع ساخت
نماید با آنکه خود را تکلف در رسوم مترسلان برآوردن فعل
عبث گردیست لیکن چه کنند در مدینه بودن صبر و بلا
می آید و این هم بلا از آن شمرده کلمه چند نوشت الله تعالی
بستر تکوین و الحاح رسا بالعاقبت بالخیر
صداقت نامه محبت افزا رسید و از همه وجوه خاطر
منشرح شد و آنچه در باب شکایت آن شخص رفته بود
اند حق بجانب اینانست و لهذا ایمائی در خطوط زند نشستن ما
این عمل شنیع در حیرت گوییدن و در محبت زدن که کلمه
مت المقصود است کرده بود و نیز نصایح ارجمند که شایان
اهلیت باشد بکمر زبان کار آینده و حفظ کنند دل نوشته
و مقبول شد و آن از خواه بود و شرح آنکه متضمن مدت
فروشی است میکند الحمد لله و المنه که زر داد بستند بده و

و عنان مهام در دست ایشان بگذارند تا خاطر ایشان حضرت ارشاد
پناهی خلافت دستگاهی ابدیت خلافت شد و از یکتوجه
بهزار توجه رسید امید که روز افزون باشند و خاطر دوستدار
را متوجه خود دانند که اعتلای احوال صوری و معنوی و فتح و ظفر
ظاهری و باطنی آن شاه آراسته بزم و رزم را در عالم
اسباب از پیر و مرشد و یکتا خود استمداد نمایند و
در ملک حقیقت از ایزد جهان آفرین مسالت میکنند
و داد ارغیب دان که درین کار تحصیل دوستی و سرانجام دادن شان
میکنند و بر تمام بنگ که به پای بند محروم است خاطر را
ازین ندارد و وضع سنی و جلب منفعتی نیز برای سوء خاطر
اینها نمیکرد و ملکی او از شکر نعمت ملازمت این
خلیفه بر حق و پادشاهی مطلق را اندیشه اسباب نظام می نمایند
خاطر شریف جمع فرمایند که درین زودیها شاهزاده
جوان بخت اقبالمند را با تابایلاق رخصت لطف و الحدف
میشوند و بعضی شاهانه که حصول مقاصد علیا را مسلم است

چه گوید و اینکه کسی که بتوفیق نیکی نیست الهی در گلشن همیشه
بهار خاطر بهم رسانده از علم الیقین نزدیک است که بعین الیقین این
مقدمه سعادت که دست آویز صلح و کل ما محبت نگل انست
که غرض غالب خلعتی فاخره منصبی نمیپوشانیده کرد و چه
خیر محض خیر واجب الوجود نتواند بود و شر غالب چون شر بسیاری
ناخواسته شر محض است که امتناع معلوم آن دانا و نادانست
و امروز که با شر از زمانه آهنگ صلح نموده خیریت آنها را خواهد
و قیاس باید کرد که مراعات احوال سعادت نشانهای گزیده که بحوبا
و یکدانه دو دو رسی بخاطر مسکن باشد چگونه منکره باشد و لله
الحمد که اگرچه فیما بین رابطه رسمی یکسر نبود اما رابطه معنوی که مدار برحسن
داشته است بهمین نوعی نبود به تکلف و به مبالغه بار السیار ردیف
میداریم خیری که از آن بقدر اندیشه است الحسنت که به تیزی
و باید که چیزی از جانبین که شعار مرزا بالنسبت بیرامون احوال آن
نکنیم صحیح نگرده چون دل احباب ذات خیر اندیش دارد بدیهی ممکن
که بتوجهی لایق برطرف شغف ظاهر در النسبت که آن حل کننده الطلب

عاقبت عنقریب ملتجی آن لشکر گردانند اگر بمقتضای تربیت

بندگی و تلخی اظهار کنند امید که نکنند شما از صاحبان اخلاص جهانی رکابانه

آید از آن منظور بوده‌اند شما در ملازمت افزایند تا عنقریب این کار

با تمام رسد که شما را در درخانه میخواهم عنایت ایزدی با شما یار

باد والسلام **مرسله بمشار الملک شاه محمد خان**

از دولتخواهان مردم دهلی قدردان محبت گزین را بسیار یاد

و نعم لقدر خوش بصع چه دنیا و چه اهل دنیا بخاطر نمیرسد و شما را خاصه معنوی

بمطالعه مثنوی شما کرم داشت که مفاوضه شریفه رسید و از خوبیهای

رنگا بخشید اگرچه مرا از باطن بظاهر آورد اما جمعیت باطنی صوری

زینت و شگفتگی ظاهر روی داد و ظاهر همرنگ باطن گشت

بسیار بماند باز را اهل راز نمیخواهم که مطالعه اخلاق ناصری

نموده اوقات بسر ظاهری تنها ضایع نگردانند والسلام

بسید ابو محمد همواره خاطر محبت گزین

هواخواهان صحبت بهجت بخش آن معدن صداقت و محبت میباشد

و ملتمس آنست که در مهمات زمانه که در ثبات و شغل باشد

دارا

این مخلص را معذور خواهند داشت که از بس که طرز دور و بیان
عالم شده نمیخواهد که دران روش محظور باشد لله الحمد که در لوازم
محبت و حفظ الغیب مقصر نیستم و آنچه دانم که ضروری الاعلام است
خواهم نوشت و شرح احوال درخانه چون قرة العین سعادت یار محمد
منتهد است از آنکه رد السنه نمیتوان شد دیگر اکنون الهی لشکر
بر سر دکن تعین شده است امیدوارم که جوهر قابلیت تمام را که خاطر نشان
من است به همگنان ظاهر شود و در استسلاف و الحاق با جمهور ایام خبر نویسم
که آن شیوه مرضیه تمام است خاطر عزیز جانجانان را که لعاب
گرامی است ماس دانستن ضروریست امروز وقت آنست که بار تنها
گذشته را از خاطر دور ساخته در محبت افزایند و همواره نگاه
محبت گرم دارند و در افزونی محبت شاهزاده ها را تقید کوشند
الحمد لله که این دسته این نونهالان انتخابست که در تحصیل
مکارم اخلاق گنجایش تعلیم نمانده جمیع مراتب کونیه و الهی را
مقابس انفاس اقدس حضرت صاحب الزمان دریافته تهذیب اخلاق
نموده اند اما عالم تربیت با نهایت در انتهای این مجمعا مثل تماشا

رموز دانی نیک اندیشی اخلاص نهادی ضروری است
خود میدانند که مرا خیر رضای صاحب و ولی نعمت و نیک خواه
خود مطلبی نیست محض از برای ارتقاء مدارج دولت روز افزون
صاحب همواره در خیرخواهی و خیراندیشی آن نواب بلند بنیان
خود را معاف نداشتم چنانچه بر همه روشن است و لهذا در
رسانیدن عرایض به نواب اراده اقبالمندی نیز دریغ داشته
ام که مبادا بخاطر کسی رسد که مرا عاقبت بینی بر این حرکت آورده
باشد که زندگانی با خود بصاحب خواهم جدا نخواسته باشد و اگر
تقدیر مهلت چند روز دهد دیگر در لباس تعلق نیز خصوصاً
که همین را درس نصیحت آن طور سلوک فرموده بحضرت
ایلخانان نوشته باشند زنم که خیراندیشی من ثابت لعرض
رسانیده همان قدر که خود دیده بودند آنهم بر طرف خواستاری
گذارش امیدوار آنجا است که اکثر سوانح که نعمت بار میرسید
بخاطر میآوردند چه جای آنکه به تهمت بدگویان این مرا از
جاری روند الله الحمد که خیرخواهی مرا سبب و علت التفات آن نواب

کمه زوال پذیرد غرض ازین مقدمات آنکه چون قاصد اردوی
منکر دیدند بحدی که از ترف حضور رو نشستند حکم فرمودند که
خرجی برای شاهزاده رسانند بنده آنچه لایق حال حرف
میدانست سرانجام نموده بود و چون حکم بود که بعرض شاه بنده
رسانند در هنگام عرض آنکه جای بنده بود مقبول نیفتاد از آنجمله
باز مهره و قطاس را جدا نموده حواله قاصد نمودند حسب الحکم
ارزانی داشتند هشتم ربیع الاول لاهارس یافت
انجا که همه مینمایند اگر حروف
وقصه محبت نویسم سزاوارست اما آنجا که طرز روزگارست
وتلون احوال انسان که هیچ همی زرده شده بدوستان
جز خواه بدخواهان میکند اگر سخن بر ستم و عادت هم ادا شود
از زیاده امید اندارم اما چه توان کرد که شاه و ما در میان
تا کسی در خرابه خیل گفتن و نوشتن رو میدهد جانان که امر دیگر
منظور خاطر حق کرده شود و نخواند کرد تو سلاطین را که
دور از باب نفاق ملوک کرنش و زنه

دولت

دوست گشته همچو ترا ما دوست میدارم اگر دوست
ندارم حکیم ما چون یقین ماست که شما از مخلصان حقیقی
ما بوده‌اید و صاحب ما باید اگر بواسطهٔ عوائق شربت
تحقیق ایشان نرسیده باشد هر آینه چون علت محبت
ثابت است قصوری در میان ما با محبت نمی‌رسد
چه من از آن گروه سوداگران نیستم که در گرو سود و زیان محو
باشم الله المتعالی در بردارد مراسله نامه جالینوس الزمان
حکیم نامه در غرائب مراد آنجا خاطر حقیقت پیرای
حق گرای این نسخهٔ جامعهٔ الهی را که در ملک مقدس فطرت
نگاه میدارد و درستان برای رضای ایزدی نه چون می‌بیند
دل همچو صدر ما کام رحمت داده از اندوه باطن و قضیهٔ
رحم باز می‌آرد که برستان مرهم در روز صحت فی الجمله
از آسان نشست در زمان عشرت از هرزه کاران گوی تحرز
و اگر در عهده آثار عالم طبیعت لطف میکند آن سیاست
نبوده آمد همچون نامه مصیبت غزای با حکمت آن است

می باید که بر ناهار روزگار را دران بار بری نماید هر گاه معامله
چنین باشد از من گمگشته دست تهی مهمان هیچ مدان چه لایق
که در سوگواری و ماتم داری مسرت الصدر متعذر العذر
محمد خان نماید و انگاه از بن میغ اندیشه ساحل خاطر آن
برادر گرامی محمور ضمیر باید مبر گردد حاشا ثم حاشا چه بحکم الحمد
لله که آن برادر آرامگاه در دولتخانه از مهرین تقدیر
سیحان باب است که به انجا مطرب گذار دو نه نوحه گر الغرض
بالخیر [illegible] همین بنکوخدمتی اخلاص و
آن ستوده صفات مذکور مجلس بهشت آیین حضرت عالی خاقانی
ظل اللهی میشود و آن که عیار جواهر طبقات انام اند خوب باید
مبصر باشند و نظر تربیت و عاطفت شاهنشاهی بر انبان ارزند
زهی بنده که خدیو صورت و معنی و پادشاه ظاهر و باطن با او
چنین کنند و وهب [illegible] کسی که از ضمیمهٔ دل عقیدت گزین
این بزرگ زمان باشد و هر گاه که سرور مرشد و پادشاه کسی را چنین
دانند مخلصان حقیقی آن درگاه که اول قدم همت سازان بنده

به سور و زبان خود را از لطف کرده‌اند در رواج کار شناسها
خدمت ازین بارگاه علیا اهتمام نمایند و بر ظاهر که در امثال
این مجال چگونه اهتمام می‌نموده باشند هر گاه طریق یار مخلصان این
مخلص ترین بنده‌ها را چه پایه ثقه باشد زیاده چه نویسد
راقم نامه آن سر دفتر نیک اندیشان دوم
ربیع الاول مکتوبی این رسیده که ظاهر و شور بختی باطن
از وجه از رهگذر آنکه خاطر گمراه را که از بیماری آن آزرده
بود مژده صحت کامل شامل شما بی قدردان همان بود رسانید
از وجه آن نتیجه دایمی روزی نشد که در شکر آن شایان باشند و مستدعا
صحت و عافیت آن نسخه کمالات از درگاه صمدیت خواهد اما ازین
که در رسم و عادات بواسطه مشاغل لا یعنی لفظ شریف نان در را
عنصری شیرین مند یاد داشت وجه از یمن آنکه مطالعه آن رقیمه
از که موجب مکالمه روحانیا نقش الامری معمول از روبند این
استهام را منمانیا لائق تر نمود وجه از جهت آنکه درین بیماری که علت
آن صحبت صوری و معنوی تعطیف امور به هنگام خاطر حق باشد

بر تو ظهور داده است که از کالبد کثیف و گوهر روشن الذات تعا
آن معدن جز اندیشه را بر مسند ملک معنی گرداناد و اکبر
مهربانیاد و عاطفت فرموده در حد اطلبی این امور دینی که نوشته اند
مطالعه باطن تشریف کرده باندازه آن در سلک بیان آورده
اند و الا آنجا که اینکس است هرچه از بدی و بدکرداری و کفر گفتاری
نسبت دهند اند یا از آن بار گفته باشند و این دو بیت از
امیر الکلام خسرو ملک معنی مناسب حال خود این بنده منسوب
بیت گر این عمل نقش دل و کردار ٭ فکنند اندر جز اینها بار
کنون زین مادیه با کار روانم ٭ مگر کس رساند انجوانم ٭ امید از
همت مردان ملکی نهاد و سالار بارگاه حقیقت و عاقبت
بخیر مقرون باشد ملاحیا تیا که نیکمردی در دل جای دارد و
در مملکت عنصری غیر از دل جوی است چه جای دارد از یزد توانا
او را مغلوب طبیعت بدارد و اگرچه از صحبت دایمی که با ملکیان ملکات
حکیم حس دارد امیدوار خیالست که از عالم معنوی بهره
ور باشد حکیم زر حاتم ٭ والسلام شوق انتزا ابلاغ مبتغی باشد

مستعد کمالات لقمانیه برخورداری فتح الله و برادران

عزیز القدر بمدارج صوری و معنوی رسند والسلام

رسیدن حکیم همام

این ورق نامه ایست روزافزون از ابو الفضل

ابن مبارک بسوی بارگرامی حکیم همام نه حکیم همامی که بدقایق

حکمی و رقایق علمی موصوف بوده یگانه این روزگار

است و نه حکیم همامی که منظور انظار بارها به عواطف شاهنشاهی

بوده برسم رسالت بحاکم توران زمین رفته است و نه حکیم

همامی که پسر علامة الوری مولانا عبد الرزاق گیلانی بوده

سرآمد دانایان عمر از طرف عجم است و نه حکیم همامی

که برادر عزیز جالینوسی الزمان حکیم ابو الفتح بوده از محبوب

القلوب این دیار است و نه حکیم همامی که مصاحب رسمی

یازده ساله این راقم است و نه حکیم همامی که این حیران

دبستان خرد را از سرمایه روزگار شمرده در جلسه بر

کنیت در سلک رسم مسلک دارد بل حکیم همامی که جمیع

مراتب مذکوره را بسر برده در سکنای خاطر دانای خفایای

اسرار تعقید بند برای اعلای انوار تجرد بسته لطف محبت
در مرتبه و لطف محبوبیت در مرتبه چاره گریست
هر ساعت اندرون بخون شد خون ریزان آگاهی نیست
مردم بیرون را الا آنکس که روی لیلی دیده است داند
که چه درد میکشد مجنون مرا میخواهم که شطری از مجامعات
نفس و مجادلات طبع نوشته ماتم حضور را دارم لیکن
در لطف ما نوی آلوده شوائب رعونت نفس نکند نشانگی
این شیوه نماید پس همان بهتر که لب شکایت بسته مهر و زبان
کوتاه را دراز زدای ادا را و الا بشکر صحبت
فیض منقبت که از دل تعلقات رمیه تخفیف یافته بدرد
منعی که صحبت نفس الامری همان لحن آن ست مملو است میگوید چه آن
را در لقمن لصقور نماید که در روزگار آنست در شهر مردمی
انبطور صحبت از متمات میگوید غطای تکلیف در روزگار
ما تماشا آنکه خاطر فیض مظاهر حضرت ظل الهی از جمیع اطراف
و اکناف ممالک محروسه جمع بوجه آماده عزیمت نوروزان زمین است

و خاطر هوس مشتاق سیر آمده است لیکن صبر اندر
بمقتضای الحریص محروم و صلح نامه که پسند خاطر اقدس بود
بود در میان آوردند و آن عزیمت بر طرف شده عنان توجه
بتسخیر خوارزم و سایر ممالک مصروف شد و یارب هر چه شود بر وفق
ای خاطر مرد خوبی باید زمانه ازین رسمیات املا کند
و حضور را و ستار القدر لعمر مزید هذه العاقبة بالخیر

صاحبان دولت و اقبال که مزاج جو مالکم

و قدردانی و جودهای آدم بیک از صفات کمال الکیست
چه حاجت که باین طبقهٔ علیه در شناسائی قدر بزرگان
خود بکوشند اما غرض خیریت عموم و قصد تصنیع خاطر
ضمیر محبت تخمیر این خیرخواه جمهور انام را بر آن داشت
که کلمه چند در بیان خیالات معنی آیات قباب حقایق نشان معارف
دستگاه ایشان تعریف آیه که الحق مثل اسطور ذاتیه که
بحسن صورت و معنی آراسته باشند و باوصاف
پسندیده موصوف که در نظر آمده است هزار شکر

بجا می آرد که دوستی ایشان مذکور حضرت این
حیران انجمن آفرینش است و عمده اسباب دوستی این
ذات شریف آنست که با صاحب مرشد و پناه
و قبله گاه ما اخلاص درست دارند و بچهار
مرتبه اخلاص مشرف گشته از خلفای عظام دین پناهی
مطلق اند خیراندیشی طبقات ایام و خوش فهمی کمال اهل
و شناختن افراد انسان یا عموم الخصوص بر جلایل خوبیها
آن اعیان ماه پارده (?) بسیار دوست دشمن ایشان
حدیث که هر یکی نشانان دارد که هر محبت آن میر
مذکور را دوست دارد بسیار دوست دارد و در بزم
و رزم همراه است عمر دراز زنده و رضا و مصاحب
مجلس آن او در فیض و لطف همراه است بی بدل فی الواقع اگر
از جانب میر مجموع جوهار مذکور همه ملفوف با اول صحبت
مسرت بخش ایشان رسیده بحقوق القدر عاشق ایشان ملفوف
که مریدی بران منظور نیاید بلکه کمالات مذکوره که در هم (?)

عمر در کمال ندرتست در ذات ایشان هم دا باشد
امید که ایشان را بر خلاف مردم روزگار دلبستهٔ انجمن
توجه فرمایند که آدم شناسی که در حقوق ایشان مطلوب‌ست
نه بمقامی انجامد طریق سعادت صوری و معنوی آنست که قدر
منظور مردم دانسته اجتناب سلوک کرده که در جمیع
ارتفاعات آنچه راست تلخ نمای شیرین است با کلمه
خوش آمد شیرین نمای تلخ اثر مقدمات متکفنه باشند که
دولت افزای ارجمند و برآمد مقاصد بلند و شنیدن
سخنان مصاحب حق‌گوست برای گرمی هنگامهٔ خوش آمد
مردم بسیار اند که ارباب دولت را از صحبت انها هم گزیر
نیست اما همیشه هوشمندان بخت بیدار به تکاپوی تمام جست
جوی بلیغ نکند و بزرگ مهام و مزاج زمانه شناس ناپداره
دریافت افراد انسانها حقیقت دان خیر اندیش را پیدا
کرده اند اگر هر روز بهر رای دنیاوی بتجویز ملاقات
ایشان نکنند سعادتمندی معنوی بد اختیار در هر هفته دو بار بهر

بصحبت ایشان میرسانیده باشند زیاده چه نویسد در آبان
ماه سنه سی و شش قلمی شد
ز القاب شوق و جلایل محبت که مرکوز خاطر است آلوده بیان
نمیسازد و این متاع مقدس حیف است ببازار زمین آرد چه ارباب
که مشتریان این جواهر بی بها بازی خورده از خریدن این
متاع باز آمده اند که متاع را در کساد بازار کشانیده از این در
سوداگریست رنجی چون شناخت این است حواله تجار
فارغ کرده اند در مشغولان جهان لعب و گوی اند کردن
و جسم تصدیق داشتنه از آن خردمند است پس از این
گوی باز آمده سخن چند در معاملات که در طرف هر
دو مناسب میباید ابلاغ مینماید اول آنکه اگر بعضی مدعات
در پرده توقف مانده بحصول برای مباره طرف نیک
گوهران درست میباید آنست که غبن خاطر را گرد آلود
نفرموده همچنان در خدمت مرجوعه سرکار نعم انجام نمایند
به جای ارباب اخلاص منکشف آن طریقه بدین سبک از دو

در راستی خود بجا مرتبه اخلاص اختصاص داشته داغ
بر ناصیه حسود آن روزگار نهند لله الحمد که کمان این مریدان
زمانه آنست که آن اقبال آثار ازین چند گرده والا شکوه
باشند تا نگاه در سر انجام مهمات و تقدیم خدمات نظر بر
حالت حفظ ایشان داشته در گرد آوری نام نیک که محصور
در شناختن ما مهما و میان و باندازه آن سلسله ملاحظه سلوک
کرده است و در مراسم داد و بر سپاه و رعیت نهاد کار
آگاهانه عمل نموده امید که همگنان توفیق اعمال پسندیده و
راحل الطریق مآل الشان باشند و در ودی حسن توجه و لطف
اتمام آن مکرمت سنج و در همین مهمات بنگاله حسب دلخواه
خیر اندیشان در باب صورت یافته لله الحمد که خاطر جهان
کشای حضرت خلافت پناهی از انتظام دستکاری از مهمات
صوبه پنجاب فارغ شده و رفتن نزدیکی توجه رایات نشان
بدین صوب نهاد همت علیا خواهد بود چه خوش باشد که تا آن زمان
مهمات آن صوبه و خدمت اولیای دولت باتمام رسیده باشد و یک معلو

آن شناسای حقائق معامله باشد که خدمت اخوی محبت انتباهی
ازین تشریف سرمدی که براستی و درستی تقلب و کار
سازی و مهم پردازی و خدمتگذاری امر ذرا امتیاز تمام
دارد و از مریدان خاص درگاه جهان پناه است بسیار دوست
میداریم و اکثر اوقات از ملاقات بهجت سرشت او
خاطر مبتهج بود مدتها است که بخدمت بخشی گری الحدود نامزد
شده بود لیکن از جهت نسبت خدمت حضور رخصت او
در پرده توقف مانده بود که همچنان عرضه داشت ایشان در تاکید
و ساختن این بخشی گری آمد آنحضرت که همواره متوجه انتظام احوال
نصرت انجام ایشان اند رخصت بآن خدمت فرمودند لیکن از آنجا که
که در توجه و رعایت احوال مشار الیه کمال اهتمام بجا خواهند آورد
نول — مکتوب الشیخ ابو الفضل — الله تعالی سلمه
حمیده ایشان حامل ضعفا و کبار صغفا که با سیری طبیعت عقل خداآگاه
دارند نموده باشد که طبیعت بر هم خورده این مدعی از ذات معروف
را ازین رهگذر اطمینان حاصل شد و نفسی خند که از شمر کمال برده منفوف

عقل را از مناطق طبیعت باز داشته در هنر و نامردانه لعابه
خود او را هشیار مستغرق گردانیده‌اند و آنچه از قدر ولیمه و از مغتنمات
عظمی شمردن وجود حضرت قبله گاهی دامت برکاته نوشته
بودند موجب مسرت خاطر شد و فی الواقعه اگر آن برادر این را
نگویند که گوید ای بزرگوار ما قطع نظر از نسبت طبیعی امروز
در معموره روزگار علم با عمل آراسته مردی چنین نیست باید برا
الله تعالی آن نسخهٔ مجموعهٔ کمالات قدسیه را بجهت هدایت
ملتمس ما ناقصان و سایر مسافران بادیهٔ طلب سالهای بسیار در بیا
ن سار برومند دارد و ما را بتوفیق خدمات پسندیده و تحصیل
ملکات ستوده بدها دزیاده چه نویسد

وله ایضاً الجواب التعزیه

این ورقه نامه ایست از ابوالفضل در دستند که با شکیبایی را
با شکیبایی فراهم آورده غم زده و هم غمگسار است نسبتی آن
برادر بزرگ صوری و معنوی که مرا از شنیدن هم ناسور خسته را
روزگار و مرهم شفابخش معلولان امید بسته بهر و بار
در ماتم زدگیاد و ماتم گساری حضرت علیا والدهٔ مقدسه که دلش خوار

رحمت ایزدی غریق لجه رأفت و جانش در ظلال الطاف ایزدی
مستغرق حضور چون معلوم نوبت بشری و مقدور قدرت
عنصری آدم به پایبردگیا سر تکوین و آنکه حسب رجوعی تسلیم
مقید نشده با مردانه صلح کل همت زمانه و تحصیل رضا و نصرت
فتحشانه را بصوبی نماید، مثل عجایز فاقد البصر و البصیرت بجزع
و سوگواری مشغولست چون از مستان خانزاده صلح کل
بار رضا و تسلیم مشکو نباید و شکنج خاطر بر هم زد گیا ماطن کلمة الحق
بالنفس در میان می‌نهند و نفس را از جزع افزایی باز داشته در تسلی
خاطر مجروح آن یگانه آفاق است و اگر غمزده را با غمگساری
چه کار و ناشکیبایی را با شکیبایی چه کار [illegible]
و ترا درین مصیبت جانگزا و حادثه عمر فرسا اندوه گین باید بود
جانشا و کلا ما خاکساران تعلیق را اگر در راه‌های این حوادث جابه
جان جا کی نشود مطعون حرف خوز دهن مینویم و اگر طبیعت [illegible] برآی
که در مراتب ندیا مایرست در چنین هنگام لقا و یافتن [illegible] فطرت
آن [illegible] را طبعت هیچ تاب مهام و لباس ادبیت را بوستین

[illegible]

سبقت تمام ماند بلکه مقصود آنست که آن والا نژاد در
حضور آنحضرت تلبیس ابلیس و بدبخت عنوانان جزع و فزع ننمایند که
آن ودایع ملت ور روش نخلت آزار ده آن مسافر
عالم لقا است چه باسما تا بایند که در رحمت ناز به جان کاه
هم از والده عطوفه خود جدا است و هم سپاهی که همین راه نامرضی
از دمی رفته و هم قرة العین خود حضور را که جز نام دارد بدست
با هیچ جوی گسسته وسیله آزار آن مغفور نشویم زینهار و صد
زینهار که حاضر وقت بوده فرار النفس الحسن رضا و تسلیم
باشند و از طلبکاران بدنامی که بر دوش این تیره بخت
افتاده است از فقدان دوستان خود حکوم این نیک
نهاد جز اندیش خوش سرانجام را به تنگ آشنایان نیست
محروم دوستان گردانیده است که عطوفت مزاج برادر حوصله
که رسم معامله وا رسیده دفعه عذر آورد دفعه تحسین کرده
باشند و در رحمت اوقات بر زینهار که داند مرهمی بر جراحت
نهند و لنگ بخش خاطر مضطرب کفه ای وا نامی رموز

کسی که ماتم کساری می‌کنند کجاست امروز آن روزیست

که نعمت کرچ دور در خاطر بیمار بتوان یافت و داغ عطر را جز

جمولستان باطن ابلیس که از این آزار ... بیت نشان ...

جه خوش فرصتی است اگر چه در رقه عنایت از دوری یا نعیب

خانه درون برده دامن ناصح و داغ عطر بدست آوری رد و شوق

تا رعونت سد راه معنی نشده از بار نعمت گران روزگار

منزجر نکرده اند این برادر عزیز من بر دمند صورت و معنی

بیمار ظاهر و باطن و من عمر دی بیرون و درون را یکجا بر وقف

زدن مانده است امانت گذشته نه خاطر در رنگ لاقح شد اید

صوری و معنوی آبله با نجوه کلدسته عطوفت و مهربانی برادر شیخ

ابو الخیر الله تعالی با عمره بمکتوب که برادر او وزین مصرف حال کر ا

و جا و نه عمر بسا اند و هکین نباید بود جانند و کلی ما نامه ای زان

تعلق اگر در انتهای این حرارت جامه جان چاک نشود معطون خرد

خورد من نشوم و از طبیعت کسی است که در مرافع بر ذیا بجا راست

در حین هنگام نفاذ نیت باید فطرات الکتب وارونه الله قدره

طول

نام

نامه آن اعظمی و انشریه را که دختر اندوه و ناکامی‌ست نظر این غمزده
آورده و شورش غریب در باطن افتاد آری از آنجا که آن قدردان عزیز
شریف الوجود را چه از رهگذر برادری صوری و چه از ممر اخوت معنوی
و چه از وجه شرافت ذاتی و چه از سبب فنون فضایل و هنر و چه
از واسطه صنوف شمایل کسبی و چه از دیگر جهتها که بگفت در نیاید
دوست میدارد در جان اندارد که گاه عطوفتی از عالم برادری عطوفت
و گاه مهربانیها در جلوه میکند و گاه دلشوری برادران ظهور آید
و گاه بطور دوستان بروز میکند این نسبتها و این نحو دوستی
که مکنون خاطر بندگیست و بیرون از این عالم تواند بعضی مهر و لب
جسم و جان نهاده را تازه در جوش و خروش آورده
این مقدمات گویا شناخت امیرا در اکثر این سپنجی سرای معاد دلو
زیبد چرا ما در مارا با آنجهان ببایست رفت اگر جرعه از جام...یی
بودی جز رضا و تسلیم با خدای جان آفرین راه نتیره رفتن نبود تکلیف
که این مقال دنیا ر بیوفا و دوستکش و دشمن نواز سرایست گذشتنی
و گذاشتنی و منزلیست بیرون بیا و بر دل هیچکس را حقیقت اقامت

نداده اند در چنین جایی و در چنین معامله صبر را بار نیست تا
بجزع چه رسد بیک و بوی بسیار زود زرد این رضا دیدت باید آورد
وازجای عبرت شنو نسخهٔ کهنهٔ فرسوده روزگار بچشم عبرت
بین باید دید اگرچه نظر بر وسعت آثار دریافت به زرنگار که بر نورد
است از کارخانه انجام آگاهند و نوق تمام است که در چنین روز
ام الحوادث از سر نخانه لقای آن پیر با فرزندان و بیماران منتسبان
فرسوده پیوسته باشند اما از آن اثر فراد راق نیز توقع دارد که
غم پیچ خود را در دامن خاطر پیچیده از دل آگاه خود دلها بخشیده دلدار
دهند کاغذ تمام و نیروی نوشتن بانجام آمد و هنوز عزم گفتن
را اول قدم است و خود را باید گر شناخت و از زمرهٔ حرص پیشه
با بی صبر جزع که از عوامان زمان است نباید شد و لعبد جات کبیر
که متفق علیه عقلاست تنها باید محو و انا لله و انا الیه راجعون بیست
و هفتم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و هشت قریب آنکه
یافت در جلد ابوالفیض مفاوضهٔ والا که تریاق سموم عموم
است در بیع ربیع الآخر نگارش یافته بود هشتم آن ذیکت سمع

برمانند بمطالعه آن مشرف الله تعالی آن سند را وران
را سالهاست بار بعلم وانس و عمل بسر اوران بو بفور رسوخ دور بینی
درین هنگامه تماشا دارد الحمد لله که مرا زمان خرج که بنوی
خرد پناه کرده است امتداد بدنشت در کم فرصتی آنکه پایی بسر
منزل صبر که از شرطهای سلکی ممدوح بزرگانست رسید ازانجا
که تعبیر گویم همین خوش نظر می آید این منزل جا می بگرست تمکین
از بلندی و نکس روی عالم بر رضا راضی میشود بجز شاهراه تسلیم
عبور ازان مرتبه پای بگذار نمی تواند و انچه مرقوم شده که هر چند
خرج و فرع را صرف ام که بالسند بیده نیست و باز که مقدار بایست
فتح آن در میان می نهم و رفتن بماتل الست و منه هذا انیچه را
بخش بخ و چراغ و ظلمت آباد سپهری او افروخته نمونه ای و امال
گاه دل ما از روش بخشش نان و بریخ که هر روز بکار نمی رود
نظر در آمده با خندین اولست علی و حسبی اگر این نقل خوب
بنام تمام و سحر ساحری بکار رود این نسبت صورت نه بندد
و لبغایت سبزه و از معنی در بطیخ می یابد سر این کار رها نکن

که ملکهٔ علمی در عمل خیر داران معزز نیست و تا بجا سبات

خصمانه خواهی نخواهی بر پای غیر آن دفعه معاشرت اعمال حسنه

نمیکنند او را ابتدا از اعمال حسنه مرضیه بهم نمیرسد الله تعالی

چنانچه در نهایت بلند عطا فرموده است همت کردار و الا کار او

تمنای امید از عطیات واهب العطایا است آن که زود زود [illegible]

در انجمن صحبت پاک آید و رو آید اندیشه جا گرفته عمر گرامی را به هم آغوشی

نقول نص و شسته که مایهٔ صوری و معنوی گرداند انه الملی به و بالاجابه جدیر

مرتبه ابوالفتح هشتم ربیع الاول سنه هزار در بلده

فاخره لاهور مرقومه اشتیاق که چند در نامه القای ابن قدم بدر

میشود امید که بعنایت [illegible] جو دیگر تو انم نوشت دفعه در الواح

نوشت آنچه از دوری صوری آن از شرف ادراک او عزیز

بر دل این مشتاق میرود او لاجرم دیده حقیقت بین نظاره یا میشود

از شیوهای عالم آرای ابداع و تنوعات شرم است غایب علمی که

بمنصهٔ ظهور میشتابد اگر بعریکه آید جلوه گر آید چکنند جانا جان ار احد

مشغول میشوند یا هیچ و نا باجوی چه هست ساحر زلف ۰ با نیکی است

خاطر اخلاص گزین نیز اگر خورسند نباشد از علم خلاص
چه نفعه بر داشته باشد و تا اینجا چون عرض مطلب از این
سفر عاقبت انجام اصلاح احوال جمعی کثیر از مخلوقات الهی
که بوسیله دوربینی و حق‌شناسی و جدا از پستی و بیباکی اندیشه
و نیروی عقل حقیقت‌شناس و جدا اخلاص پرور رهنما حقیقت
عاقبت و تدبیر دیا خدیو زمان خاطر آن ببادهٔ لوحان دور
دست و بکار خاطران حق طلب گشته آن گروه را
از بادیه ضلالت و صحرای بیگانگی بشاه راه هدایت
و نزهت سرای یگانگی آوردن و مورد انواع
تفقدات خسروانه گردانیدن است اگر از این رو برخی دور
آزرده دل باشند از رشک اندیشی و خبرت عالمیان بهره
برداشته باشند امید که عنقریب الصحبت مسرت و حصول
معاهد رسند که بکرات خاطر ایشان راحت و چون مسافت
دور است در فرستادن نامه مراسلت گردش باید

ترجمهٔ منشور بشیخ ابو الطیب نائب شیخها فی لفضل الامری

نصیب آن گرامی برادر باد دیروز آنچه در آویزه طبیعت
و منظره نوشته بود به شکرانه فیروزمندی گذارد و تفاؤل حصول
مرادات بر شمرد و بسیار از آن شادمان شد هرکه آهنگ آن دارد
که با ناملایم روزگار و برادران پرخاش جویی راه آشتی سپرد تا
گزیر و بنیت آنست که آن پنج مضمون را بیاد آورد و لحظه لحظه
تصور آن معاینه نماید که خیر محض حق داند حق جل شانه و شر و خیر
برابر و شر عالم چون شر خالص طلب از بست نگیرند هرچه بر ضمیر از مبدأ
برآید خیر عالم خواهد بود و هر آینه عاقل را با خیر عالم آگاه و ستیز و پرخاش
طبیعت دوستی و یکتایی صورت نگیرد مصلحی راحه اقدام و جراءت
لیکن از تیرگی غفلت و چولستن هستی این اندیشه بخاطر نگذرد
و اگر حراست به نگاه و رضا و تسلیم در دل باشد باین همه ترس دایم
با گزیر آن حال آنست که تعقل نماید و مکرر نظر کند که فاعل حقیقی جز او
نزد هیچ ان نیست لا موثر فی الوجود الا الله طبیعت یا شناسا که
معالجه او متوهم است زهر تلخ دارد که بخوردن دهد بلکه دشمن یا
در گشت و بیمنت به پروردگار جهان آفرین آنچه بدو رسید خلوت به

وچرا آزرده کار راه و بد آدمی را در او دو نظر است یکی آنکه کسی باید
که ازین بهره نداشته باشد یعنی بخوانده جدا کردن و او را دیدن و غم
ازو پوشیدن و اسباب در نظر داشتن نخستین نظر اندوه بر دو غم
کاهد و بر رضا و تسلیم شوند جاوید بخشید دوم غم افزاید و جان گزاید پس
نخست آن که در آخر فزوده باد و بد او حجت خوش کند و لکن نو
بر اصل کاهد و السلام
الملک نشانه آن گرامی
را و ر را در حمایت الطاف بیکران خود داشته نکو ما گون
مرادات رسانا امروز متوجه منزل انس شدند شما را بخدای کریم
کار ساز بسیار دور اندوه و ملال نباید طر راه ندهند و بدوام حمد
شاهنشاهی سعادت اندوزند و در بیان شکر آن دم در تحصیل ملکات
فاضله و آبادی وقت لحظه غفلت نرود و در خبرداری رضای
الله و دلجویی ایشان در توزه که دلها بیشتر توجه کنند اگر از
دل گرفتگی من نتوانم خبری نوشت در دل بیاورند و بر بکان
و بدان راه خیراندیشی سپرند که موجودات طراز هر عالمی
دارند و آدمی از خود بیشی شناسایی آید زیاده چه نوشته آید العاقبة

با الخیر **مراسله بشیخ ابو الخیر** همگی اندیشه زحمت کیهان خدیو

دانسته در فراهم آوردن شایسته خودها بیداری نمایند و در تحقیق

خواهشهای معانیه معنوی و برآمد مقاصد صوری هرگز با عجلت

لجاج نکنند که کارساز حقیقی چنانچه باید بظهور آرد لیکن اهل توفیق

را الحق دل با سعادت ها دن هاگر را ماند بر حضور الخیر حفظ ظاهری

جری نشمرند و حشم بر سر تا تقدیر ملک باشند و آن قدر که در حوصله

همت گنجد از عمل و علم بهره برگیرند و به مجد و بان و خدا جویان رسیده

نیازش نمایند و همت خواهند **مراسله بشیخ ابو الخیر** برادر گرامی

موفق باشند الحمد لله که آن برادر نوشته الحق نمیده تسلی

خویش نموده با هم در روش فرح و شش اندوه و شادی از تعظیمان بشریت

است در بارگاه عبودیت گنجایش ندارد و همه خیر محض است

جای سپاس گذاری و خوشنامی سبکسری و اندوه گران جانیست

در تعلیم نوشته **مراسله بشیخ ابو البرکات** ای ادعیه کار

کار و خلاصه عمل در دین و دنیا و در صورت و معنی از جهان اهل غفول

و عقیب تا معقول حضور را دور داشتن است که جمیع برگزیدهای الهی

که بدرجهٔ قبول رسیده اند ازین جهت استبشاری و تفاؤل از
زلات ارباب حوایج لازم دانند و بردباری و حوصله فراخ
را آنگاه پابیاد کنند و هر کاری که کنند بتأمل کنند و مادام که ایشان بر مسند
دولت نشسته باید نیک و بد انرا بدیده دوربین ببینند و با ایشان مشورت
نماید و در هیچکاری شتابزدگی نکنند و از اعتبارات دنیوی
و آخروی از جا نروند و در دنیا بهجوم مردم باد. بیت
کارش غفلت افزائی و هوش ربائی
مرقومه بحکیم عبد الملک
الله تعالی آن ذات خیر اندیش را در تکاپوی رضاجوئی
و جست جوی مرضات حق بیش گرم داراد و بعد دوری صوری
آتش افروز شوق و محبت دانسته دوستان حقیقی را در انتظام
مهام چون مترسمان روزگار سیاه دل و زبان برنگار خیال تعمیر ماند
شرح آنکه از خبر شناخته شرطی یکدلی است امید که عنقریب صحبت
مسرت بخش صوری چنانچه مصاحبت بهجت افزای معنوی
پیوسته مسرور است خوشحال گردد و افسرده باد دلی که از شوخ
ناملایم باز زمانه روی بهم رسیده باشد اعلاج کرده اید تا بنمایند

از فعال صانع بر کمال او چند داغ حدوث داشته باشند در نظر دوربین
عرصه وجوب رفیع‌تر از مدارک عقول است تکلیف نکنند برای
عیوب گونه منبات گردد کارگذاران قضا و قدر چون
بلباس تعلق که سرمایه انتظام این مجمع النسب است آورده اند
در سر انجام آن کمال سرگرمی و کوشش بتقدیم رسانند تا
هنگامی که خلعت تجرد بپوشند از هیچ حادثه فتوری در سراچه
خاطر راه ندهند و چون طلیعه آداب یعنی مقدمه تجرد که با عقل معاش
نسازد و با سفر دراز در رسد گشاده پیشانیها
و گشوده خاطر باید شتافت و باید بر ناقص املس در میان
بر اندیشه تجردی که بخاطر رسد از رعونات نفس و بدایع ان
دانسته خود را از تکاپوی بازدارند قرة العین عبدالله عمر رضیت
رعنهت دانسته اوقات را صرف امور ظاهر نکرده اند بلکه بنظری
از اوقات گرامی را بدانشمن مقدمات علمی و برخی اخلاق
عملی مصروف گردانند و با برادران طریق عطوفت ره ها از دولت
بهره مند و از عمر برخوردار گردد والعاقبة بالخیر

در حمایت ایزدی باشند الفانس گرامی که از مهمانان عزیز
اند احترام داشته باشند که اگر زندگیار روی دهد هر آینه سعادت
آسودن تا رستن خواهد شد و معلوم ان را است لیکن هشیار
حرام باشند که آن بزرگ ذات را به نسبت هر طایفه دیگر نظرات
لیکن در باب چهار چیز که مردم اتفاق دارند نخستین رضای
ایزدی دوم عقیده گزینی سیوم خیرخواهی عموم خلایق
دوست و دشمن چهارم تیمار کالبد عنصری کاه آدمی را دل تقلید و تدبیر
این چهار گانه را اگر داشته باشند تجرد و صواب اندیش باید هر آینه
همه آن آموزش باشند که سرانجام خواهند بد ریشت سخن بسیار از
و بیشتر اند که بهر جای حرف دربارگاه تعلق داشته اند از همه
کارها برآمد حوایج و مهمات خلایق را اهم دانسته شبهای خواب نشد
رود و همواره با جهانبانان بصلح و با خود در جنگ کار عدل زندگی با
نامید و در فراخی حوصله و بردباری با ملایم نگارند بحمد الله که به
نخستین دیگر از درستی و راستی حقیقت گزینی قضیه فراوان داد
آنان حجتها می شنوده نیز دامن اند و زند باد که در انجاح خدمات باری

خلافت پناها بینش بهاست و الا تفحص کیفیت سلطنت پناهی که ازا
شنوم کرده اند غمخواری و تیمارداری جهانیان چنان است که دشمنان
اگر چند حساب آرایی جامع جمع باشند معلوم که در مالک تعقیب دشمنی با
ستوده است این چنین بدروستی خلاف رسم است لیکن سجایای انوری
و دوربینی آنست که انطور سلوک رود و نیز همواره از فرزندی زمانه بر کنار
بوده فطرت عالی را پیرو نشد و برد و لیبند سازد تا
کارها فروع حقیقت گیرد باعث این التماس جز محبت نیست
نه ظهور امر مجدد و اگر به نصیحت گرمی دهند مهمی محتاج چه
کار و بایان خویش را بانجام رسانیده تا به مهم دیگران
پردازد والسلام

[illegible] نامهٔ محبت انتما

مطالعه افتاد و بقدر آشفتگی خاطر معلوم شد از آنجا که رغبت آن
اعتبار دارد دمیده اند که این شیوه زن نقاره ندارد و متاع اخلاص بار از
آوردن و رواج آن طلبیدن همه آنکه مخلصان حقیقی
نیست و جمعی خاطر از طایفه علما ازین دیار اخلاص عیار
آلوده کرده رد من بالکه زرین تیغها شکفته منزوی از دیگر

جوهر بابهار اخلاص شعار نرسیده و بیان حقیقت نمیبود و از انجا
که شجاعت و فهم و اخلاص انسان نظری میبینید معلوم میشود
که انسان ازین گروه و الا نخوه باشند پس باید که این
درست سلیقه از مشغله بیگرانه و اخلاص درست شورش
طبیعت که جز بر ظاهر تصرف ندارد و از معامله فهمی او الفتی نیست
نخواهد بر درخت آز آن بار که آمده و شد توامل اخلاص
درین جاسوسی دنیا که اعتبار او از قسم اتفاق حالتست نه
استحقاق آسیبی که این طایفه علیا را رسیده است از جهت
است که از پا مصاحبی یا مصاحب بدان فروغ خرد نمیبوند
در دام طبیعت که نه دل دانا دارد و نه چشم دو بینا افتاده است
در آمدن که بر حقیقت متاع اخلاص اند از نتایج این اندیشه ره نوردِ
آنست که همیشه این متاع نفیس کاسد باید الله تعالی آن همگنان
را بکار آگاهی از طبیعت دها و ما نظرت عالی همت بلند شناسی
بل دوستی کماهو و قطع نظر از اخلاص معامله فهمی و لقدر خدا شناسی
از تقدیرات ازلی کلاه مندی بمیان و جه آز و دنیا خاطر از

از تقدیرات الهی در معنی اعتراض را از دو جهان بیرون است
جانا که عاقل با این راه رود بهر حال اگر مقتضای بشریت که از در توجه
با اهلیت که شناه راه طلبیت افتد زود فروغ خرد
معامله بهم با دل اخلاص گزین با دولت سرای رضا و تسلیم آمده برست
برای خاطر اخلاص ما رجوع کردند مرحمه شهاب الدین احمد خان
مفاوضه گرامی که بنام این مستهام شرف صدور یافته بود محیط لکو آن
ابتهاج یافت الحمد لله تعالی آن جز ایندس با لذات زاد بردارد
اگر ارسال رسل و رسایل را از قوه بفعل نمی آرد نه از آن سبب است که
آشنای درست بلکه محبت تمام با آن منظور نظر تربیت
و عاطفت صاحب سیر و مرشد خود ندارد جانا نام جانا چه همان
امر با نفراده مستلزم صداقت کامله است چه جای محبت با آشنای
چه در فلیف که تمام مرتبه دیگر در ذات بزرگان اسلام
آمده است از آن جهت که لسان یادیه غفلت به نسبتی همه برده از
قدر لسان تا سان کرد ابنده ها و نه آزار از دست که با همی ملم
مهمان جمیع با کسند و همگی از ربه بخوانند جدا چنانکه چون بحبیب

[illegible]

سر نوشت آشنائی در گروه اهل دنیا در آمده از اصحاب شعور است
و می‌بینند که این شاه راه مراسلات را اهل نفاق کج زبان
نشان با دل آشنائی ندارند به اجانب گرفته اند که هر چه گفته
باشند تا آدمی بفراغ دل تواند نوشت گرد تا چاره را از آن
گذرانیده در راسخ معامله دوستی که بمعاونت ذاتی و فهم خواهی
لازمی آن از عبارت نوائد بوده مواظبت مینماید مراسله
الله تعالی آن عمر فرزانه دانش و هوشمندی را در
مراتب خردمندی سربلند دارد و در رضای حق تعالی
صورت و معنی و ولینعمت دین و دنیوی از عمر و دولت
برخوردار گرداناد اگرچه خاطر همیشه ازین جهت که رابطه دولتخواهی
ولینعمت پرور درگاه امر است انجا بحسن میخواهد که طرق
مراسلات فیما بین مسلوک باشد تا باین وسیله لوازم این نسبت
تقدیم رسد و گوناگون و شنوائی مقدمات تعین الامر که فقط آن
مخصوص زمانه است علی الخصوص از طوائف عالم انتبار دنیا
ازین عطیه عظمی محروم مانده اند لیکن از آنجا که سلسله محبت را

خسته دارند خوش نمی‌آید که این جاده را روان زیرک
مبادا از ستم زمانه و زمانیان مجبول بر اعراض دنیویه
شود و نیز ابلیس بدریچه غایت هبات از رمی اینکه آن
دارد که در سلک مسیریان روزگار که با دل آلوده زبان بریکار
دارند منسلک باشد اینمعنی باعث آن شد که درین مدت مدید
با وجود آن نسبت مذکور را از ارسال رسل و رسایل که شعار مخلصان
رسم و عادتست باز داشت تا آنکه در ینولا بموجب حکم عالیه این
راه گسسته گشاده شد امید که همچنان عقده مفتوح گشاده گردد
و ابواب ولا دقیقه ختنا با ملایمت و علاقت آزار مور جه
ز مقیاس اندیشه برتر است از اینجا سوی علاقت آزردن بنده
ملک ظاهری و باطنی که چندین حقوق و تمنا در ذمه ما بند بار ده
شود که چگونه در مکمن خیال در آید امید از دوستی و راستی
و دو بینی انسان آنست که جام حق گذار زحمت را از مقدمات وحشت
آمیز جوش آنچه بدگویان که در لباس دوستی از لوازم دشمنی بمقدم میرسانند
عبار آلود نسازند در امتثال اوامر مذهبی که عقلا و نقلا از اعانت

ان نفر

این فرض عین است مسمّی بحبل متین است و آنرا مفتاح ابواب
سعادات دنیوی و اخروی میشمارند و نصایح جلیل الهی و مواعظ
پادشاهی را که اکسیر دولت و سعادت است بوسیلهٔ ذرایع حوصله
رجال محبت مانند و دیده و در بین طباع الغیر بوده مراسم شکر
ازو می بجا آورند با مشاوران و هم مجاوران یکدل که دیده اند پایان
جز بر مبادی بالحی صوری معتقد مشکوب و مخذول شوند ای فرزند
با تمیز فهم درست و عقل دوربین اگر امروز بکار نیاید بچه کار آید
صنوف عواطف و فنون مهربانیها حضرت ارشاد پناهی بسبب بی طایل
را ای که در خلوات و جلوات به نسبت ایشان معلوم این مسکین شده
اگر گویم که تو می‌دانی و طلبت که یاورم دارد بحین بشارت است ان شاء الله تعالی
که بمدارج ادا شوق اکنون آنچه خاطر خیرخواه از ایشان مستدعیست
دو چیز است یکی آنکه با توقف بخاطر جمع و دل خوش متوجه انتظام
مهمات کارات شوند و ملتمسات مقاصد جمهور را که بعد از مشورت
خردمندان دوربین قرار یافته باشد از لعمدا با عرضه داشت نمایند
ان شاء الله تعالی بوجه احسن صورت می یابد و دوم آنکه یکیا از الله

و آشنایان خود را که به راستی و پیش بینی و بردباری و نیکوکاری
گمان داشته باشند بلطایف تدبیر از آن جناب باز دارند
آنچه چون ایشان در خلوت با خویش آید گوید که مفرح دلهای یاران
مهربان شده باشد که باز از خویش آید گویان رایج متاع زینت
گفتاری بس کاسد است و صاحب دولت آن را چه از
کثرت مشاغل و چه از سر طیش تلخ حق شنوی چندان هوس آوردن
زینت گویان در است کردار نیست و چه معتقد باشم که از این
روی کمتر نیز بوده و لیکن مزاج زمانه قبل الحال باربرده عنده
اعنی نه میگویم که چشم دوستی از من داشته باشند بلکه
مرا مسلمان انگارند اما این نیز میگویم که اعتماد و عقل را
نه برو هم شما خواهش آنست که دشمن جان و وهمی را از خاطر او دور
و خاطر مکتوب نسخ خود را گلستان ها زیند زیاده چه تولید الغایه
با اکبر مراسله بقاسم بیگ جامع جمعیت احوال آن آقای
آیات منفرح باشد امید که مسرور دل باشند از نحو صلحی همراهان و باید
این گروه حکم خوشنت دل جمعی بزرگان را بر سر رسیند رای

چه لایق و هرگاه فرزندان او آمدند و خود هم اراده ملازمت
رسیده باشند بر آنچه مانده‌اند تمام رود زیرا باید در التیام دلها کوشند
و پیوسته در دربار بوده آگاه دل باشند و خورد و خواب
و فراغت یکسو نهاده بدل و جان بخدمت شاهزاده جوان‌بخت
اقبالمند اهتمام نمایند شنیده میشود که از بی اتفاقی و حرکات
شنیع همراهان خاطر قدسی اثر شاهزاده والاقدر غباری
دارد در اوقات مرضیه بعرض رسانند که الحمدلله تمامی شغب از خاطر
دور نموده‌ایم و دل را با وجود صفا فرح داده است اعتماد بر عنایت
الهی و عطوفت پادشاهی نموده الحال رونق کار جو طلبند
رهنمای هر بهره رسیدن ایشان و گردن کشان نیکنام در لوازم
اطاعت اهتمام نمایند و هرکه از او در آن صوبه نخواهند معروض
دارند که عز قبول خواهد یافت و همیشه از خلاف شنیده که نظر تربیت
شاهزاده است با امیدوار باشند خصوصاً خواهد آمد آسا
وفادار و کدخدایان از تقصیرات و بعد و زردشتی گوشه حوصله
وداد و دوستی دارا کاه دلها بیشتر بار وزیری و مطالعه کتب اخلاق

و خواندن جنگ‌نامه و چنگیزنامه و بابرنامه تفصیل
می‌گفته باشند امید از خدای مهربان آن دارد که رشد
و کاردانی و معامله سر کردن و دولت بدست آوردن و هنگامه
سپاهی آراستن و افزودن شعور اعراض نویسی رسم نسبت
که خوبک حاجت بدانم امیدوارم که بیش او مسافر ملکات لغاسوم
لیکن چه وشتنواه حقیقی ام اعتلای احوال شاهزاده‌های بلند اقبال
و استعلای دولت صاحب خود میدانم چند خبر که ضروریت
بیاد امیداده باشند نخستین خبرداری شمار فوری که دوست
و دشمن بسیار اند دوم شیلان هر روزه شنیدن سیوم
الوس خاصه مردم کلان دیگر جز آن کار طلب مخلص دادن چهارم
اندک بیش ظرافت انعام دایمی سلوک داشتن پنجم توزک
در خانه را تنبا لیاغ سرانجام نمودن چه وقتی که شاهزاده اگر
سوار شوند چه هنگامی که بنشینند و چه زمان بالکه دیرون باشند
هر کدام را جای معین باشد و آداب حضور الحان مضبوط گردد
و نویسنده‌ها و صاحب اهتمامان مقرر شوند که مرید بران منصو

نباشد ششم پروانه کمتر نوشتن و فرست نوشته خود را ملتزم
بودن هفتم رسیدن تمام دیدها و داد مظلومان دادن هشتم جاسوسان
شنیدن بهم رسانیدن و خبردار بودن و اگر بهم رسند چند جاسوس
بر یک کار گذاشتن بطوری که اینها از یکدیگر خبردار نباشند از
تقاریر مختلف ایشان به مقصود دریافتن نهم از خون ریختن و سحر
ساختن اهل ناموس بسیار تامل نمودن ای عزیز اگر بمار راه سخن
باشد همین نوشته را در خلوت بخوانند و اگر دانند که خوش
می آید اعلام بخشند که دیگر آنچه بخاطر رسد ابلاغ نماید اگرچه یقین
دارم که آن عالیجاه محتاج این سخنان نیست و اخلاق حمیده ذاتیه
و فطریه آن نیست لیکن از انجا که بعضی سخنان مفید دل میشود با
اختیار خیر خواهی در زبان رفت الله تعالی توفیق اعمال حسنه سالم
نموده روزگار بخشنده آثار ایشان گرداناد محبت شعار مختار
را گویند که در نیکو خدمتی و نیکو نامی که آن منحصر در الفت که دولت
روز من منظور نداشته خدمات پسندیده بجا آورده از ضمیمه
آن کارها سرانجام دهد امروز که بخت ما مساعدت نموده بکلار

انجمن بزرگیها شرف وارده بقدردانی دانسته جوهر بیگانه ایناخور را
که مطبوع ماست خاطرنشان جهانبانان سازد خولعه و
که او را عمده کار کاردانی مدام باید که بیگانه ایناخور را وسیله برادرانه
کار خود شناسد که دولت به نفس چون شعله احسن است الله
فراخ حوصلگی دیرینه ناملایم و خیرخواهی جمهور انام که شعار حسب
و رائت بعد گناه [illegible] ازو
مهمان پایور را همواره بمجالسه لطف یاد که بهترین کارهاست
موفق باشند اگر ناملایم که زمانه از آن فراوان دارد بفراخ حوصلگی
و سپاسی روبرو چاره پذیر شود که زندگانی دشوار است
از وفور دیده وری ایشان نقیب آنکه همواره این ابدان روی
آن سکندر رخ نیک اندیش را در نزهت آباد شاه ما یاد داشته
در انجاح مهمات سرگرم دارا دیگر از مساعدی روزگار آنکه
حکیم فتح الله شیرازی را که از اطبا سرآمد روزگار است بدانش
تجربه او احتیاج به بیان ندارد بخدمت گوهر اکلیل خلافت
شاهزاده والا فطرت بنا بر رجاء قدردان حضرت فرموده اید

بتوجه ن

به توجهات دائمی ایشان مسرور و فارغ بال باشند و ابدا ابدا آیی

آن یگانه ز روئت سرمایهٔ افزایش جاه او باشد
ایزد خرد بخش جان آفرین مبالغه خدمت

بعنایتهای گوناگون سربلند دارد و همواره ناصر و معین آن همدان
راستی و درستی باد رسم عمر شاهان با همه رقاصد مالیشی که حرف
در زیستان و دوستان و دشمنان مشمول باشند لیکن بجهت جلمهتا
خفی و جلی دادار عالم و عالمیان ساختند بلکه کار بجائی انجامید که
در ارباب خلاف و انکار زمانیان تیره دلان تر رواج دارد زبان
این بیسر و پا جمهور انام که با انسان زر و زر کار نسبت دوستی
و محبت دارد دیگر زبان را ه میرود و الا ز هدای عین اولا از
بنیاد و صاحب حقیقتانا برآید مقصود صوری و معنوی انسان
نخواهد و فروختند توجه و التفات بی پایان عنایت لطف الهی
شده اند و ازین که خواهش من بدرایه قبول یافته خورسند است
الله سبحانه آنان را آن روز بروز افزون گرداند تعجب انطاعها را از دعا
نموده اند اگر گوش رسیده که حضرت سناب اند یقین دانند

که ساده لوح نادانا گفته است یا دانائی از نقصان خود چیزی بخاطر آورده که این سخن اکثر است جانا نم جانا این نکهت
خوش آمد یا دلجوئی نمی‌گویم من که از سهو زبان خود بر آمده راست
و حق را از بیگانه دریغ ندارم از منش تا که چندین محبت و یکجهتی در
میان است چون محقق دارم و اگر از فرمان اعراض نماکه گاهی
نیز صدور می‌یابد آزرده خاطر اند خود را نمیفتنی هم از خلاص رسوخ
و عقیدت ایشان دور مدار دچه مرتبت یکتا تا که بزرگان
دولت ما مخلصان خود که افزون یا اخلاص و اعتماد بایه اعتبار رسان
از مدارگذشته است بملاحظه هرچه بخاطر می‌رسد منفرماید حاجی
کم آزرد کیا حق ما هر باز داهل خود این را عنایت علی الاستنه
خوشحالیها فرموده اند و آنکه اظهار درویشی نموده اند اگر
ازین آزردگیها بخاطر رسیده احتیاج ندارد که این درویشی نه بکار
دین آید و نه بکار دنیا و اگر داعیه الهی رسن آورده ان خطره بجای
است در مرتبه ظهور خواهد آمد اما چون ایشان بنعمت پروردهٔ این
درگاه اند معتقدات حقیقت و اخلاص و الا آنست که با ین خاطر فیض

ساخت خود که هم پادشاه صورتست و هم عرفان بود و این معنی دلیل
چه بنده را لازم است که خواهش خود را در اراده صاحب محو
سازد و قطع نظر ازین در شمار رسوم معاملان که بر جای جلوس
زمان و خاقان جهان از آحاد الناس لایقند چه جای آنکه با اخلاص
مندان که در امرای بزرگ انتظام دارند امثال این حرف در دل
گذرانند تا بزبان حال چه رسد طریق خردمندی و روش
حقوق مردم ظاهرست نمک ناشناس بلکه آیین سوداگران
معامله هم آنست که در صورتیکه خداوند جهان شفقات با همچنین امید
بخاطر رسد بلکه در هنگام خلوت در خدمات ولینعمت مشغول
باشد تا مورد آفرین کارپردازان ملاء اعلی شود و باعث توجه
و عنایات صاحب الزمان بنده بکمال آرام باید گردد بلکه صاحب
در نهایت عنایت و رعایت باشد در صورت خواجه چه گنجایش
دارد که اینچنین خرده دل آزار بگوش شود اینها هم یکسو سخنان بزرگان
بس اندکی از بسیار بگویم حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی که از
کبار اولیا اند در زمان شباب وزیر بودند جذبه در رسید حضرت

حاصل کرده عزلت اختیار کردند و چهل سال توفیق ریاضات و عبادات
که در حوصلهٔ بشری کمتر گنجد یافته در آخر ها شبی تمامت را در واقعه می
بینند که تحقیق اعمال مردم میکشند یکبار با حکم شد که کردارهای نیک
و ثواب عبادت چهل ساله علاء الدوله در یک پله و ثواب آن که در
ایام وزارت خود دل پیرزنی را بدست آورده بود در پلهٔ دیگر نهند
این پله راجح آمد چون شیخ از خواب بیدار شد بسیار از ندامت
و افسوس داشت اگر اینقدر را دل میدانستم هرگز بدرویشی ظاهر نمیدادم
و پیشه نوکری میکردم گفتم ای عزیز این داستان عوام الناس است و الا
بعاقلان دوراندیش چه نویسم که پر ظاهر است که درویشی کار خودنما
ساختن است و در رفتن کار جمهور انجام نمودن و اتفاق اولی الامر
که نعمت معتقد به هزار نعمت لازم است درین سخن گفتگو را
فرصت کم ماند بهتر که خود را ازین باز داشت سبحان الله
دیگر نواب اتابکی انا زین خان کوکه خیلی اظهار رضامندی می
بودند بسیار خوشحالی شدیم از بزرگان باهم اتفاق و یکجهتی و آگاه
دیدار در کارهای پادشاهی لغایت پسندیده و خوش آمد خصوصاً

دولتمندی که نظرش بسودهای دنیا و بر بقای آن افتاده باشد
او با جهانیان خاصه با دشمنان خیر نیکی نسگالیده امید که بهر وجه که باشد
ناملایم همراهان بسر رسانیده و راه حوصله خود بر داشته بحسن اتفاق
این کار را بانجام رسانند و پیوسته از این واقعه سوانح احوال
نصرت اشتمال معروض دارند دیگر رای جهان آرای حضرت
شاهنشاهی چنان اقتضا کرده که در حدود خوشاب و دنکوت
قلعه مستحکم اساس نهاده باتمام رسانند و داروغگی این کار به پهلوان
محمود مقرر شده و سرانجام آن بر ذمه ایشان است چون شنیده ام که نقدا
از خواجگی گرانی بهم رسیده مرا که سخن لکن بکار نیاید انسم محبت
باین مقدمات که با ساختن از دلعت سام آگاه است که قطع
نظر و عدیل ندارد و آن محبتی که او را به ایشان بهم رسیده ام از هیچ برادری
ندیده ام هر چند بخواجگی آشنا شدم مهربانتر ام و زکه فساد زمانه
برادر چنین در یر دست می افتد پس اگر این باور گردد دیگر خود را
حاکم کابل مستقل دانسته از تغیر و تبدیل ایمن شد و در نظام مهمات آن الکه
اهتمام نمایند و پیوسته حقایق احوال مسرت آثار را از حال [illegible]

همواره سپهر بحکم ایزد داور با دولت سلطان سعادت جاوید

روزی بگشاد نکاشتهای اخلاص طراز محبت گرای رسید از
سیاق یکجهتی و دوستی مسرت روی داد شنوده باشند که بعضی از
حضرت اعلی از ینجانب بجهت دو کار ربان صوب نهضت
فرمودند یکی آنکه نظام الملک چون بجهت ادبار بخت صلاح
کار ندانسته در گوناگون بلا افتاده اند دنیاداران دکهن را چه
یارا است که از جاده فرمان پذیری بایسته سر باز زنند و در روی
التجا بدرگاه والا می آرند همان بهتر که بسایه اقبال بدان دیار درآیم
و عیار گوهر هر کدام گرفته آید دیگر بسبب یادی بهای شاهزاده گوهر درجی
دیگر بار رضامندی درگاه مقدس بسمع همایون رسیده بود چون
جوار دار السلطنت اکره نزول موکب همایون شد انجمن راز
گوهی تازه ساختند این خیر خواه جهانیان بموقف عرض همایون رسانید
التجا نمودن اعیان آن ملک از روی سر تا پا وردن بیت
هیبت طنطنه دولت و اصابت رای شاهنشاهی عالم را از دور گرفته
لیکن چون جنود نیرزی الصوب از فرو بالغایه بدید آمد

مردم دست کوتاه گردانیده اند اگر یکی از بندگان نیز بدان
دیار رود و مدار معامله بر وی باشد هر آینه به تابش نیاز آن
مردم پایه پیدا خواهد گرفت و آنکه از رهگذر شاهزاده بخاطر
اندیشه راه یافته بود با آنکه حضرت بدان دیار تشریف برند همان
بنده که یکتا که بدان دیار رود و آن کار نیز بساز دیا مطلب
منصور شد یا راه سعادت می آرد پس از راه آسان در ازاین
خیر اندیش عالمیان را که همه کس از لب داشت بدان گزنوده بودند
و جمیع مهمات ما یا و ملکا بد نیکنامی مفوض بود به حضرت ایشان بود
نموده اند شاهزاده را خود نیز پس نوشت آنچه ما بین ایشان [illegible] آمد
و اکنون چو هم هم مختصر مطلع نیست باید که فرصت را غنیمت
دانسته در لوازم اطاعت و بندگی و خدمت کوشند که بر درگاه
دو در آشنا و بیگانه ظاهر شود و خلق خدا بلاهای حوادث نگردند
و دلخواهی شما از دریا ظهور امر و نیکنام ظهور آید و آنچه به
بعدت نوشته بود همه را بنظر در آورد و خاطر خلایق خویش را
هنوز زمان سعادت یاد است و چشم عاقبت بین و در سایه

آنکه یاد کار را بدیگران موقوف داشته بطرز لایق یا عرضداشت
بدرگاه والا روانه سازند که من هم عرضداشت نموده آخر آن نسبت
را جواب حاصل کنم درین صورت هرچه شاهزاده والاگهر قول و قرار داده
بودند بظهور خواهد آمد و در ملک و مال و ناموس افزایش خواهد شد بعضی التجها
از نوشته بندگان معلوم خواهند کرد در پیشه دعاگویی اندیشه زیاده ما
دو اندیشه و بیدردانه روزبروز ن

مراسله نواب الملک بوالی اشنه

یاد گرامی نامه آن خلاصه دودمان سعادت پژوهی نقاوه خاندان
بیدار دیا بهجت افزای گشت ... بیکهتی و دوستی رسانید و آنچه درین
سانح ناگزیر نوشته و مهربانیها بجا آورده بودند موید آن اقبال
این سرا ینبت گذشتنی و گذاشتنی خوشا بختمندی که انفاس عزیز
را در رضامندی ایزدی و یگانگی بسر برند کاشی را در مرتبه
شناسی گذار دشنوده باشند که بندگان حضرت شاهنشاهی این
خیراندیش جهانبانیان را که مهر دولت حضور تجویز دوری نفرموده
بودند و جمیع مهمات مالی و ملکی باصواب این خیراندیش
انتظام می یافت رنو لا که بواسطه دوام کم خوکبخت آن

انشای برادر اعظم

از رنجانیدن بدارای اطراف اگر دم راحت فرمودند این بلند پایه

راز حضرت این دریافت کردند نخست آنکه بر زبان مقدس رفت

داد از همان مژده سلطنت کبری را در حوزه کابتدا این

نیازمند درگاه خود کرامت فرمود و دولت و اقبال روز

افزون داد دوم آنکه در باستانی زمان کارها از فرمان روایان

روزگار بدشواری می برآمد ازین بندگان اخلاص سرشت بآسانی

بجا آمد و می آید و نیز فرمودند که شیوهٔ والای ما آنست که از

بزرگان روزگار اطاعت شایسته نمیخواهیم از دلفراخی این

نامحصور بدست گنجور اقبال ما سپرد کجا چشم بر مال و ملک او افکند

معامله مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و میرزا جانی بیگ

و راجی علی خان و راجه رامچند و لکهمی چند و سایر سرکشان روزگار

دلیل است بس روشن و شماره این باب بس دشوار لیکن

چون برهان که پرورده و از خاک برداشتهٔ ما بود و از بدمستی

بادهٔ دنیا قدر آن را ندانست از نظر ما افتاد و فیروزی حقوق

نامزد آن ملک شد برانچه دیگر دنیاداران دکن در فرمان پذیری

توقف دارند و نیز فرمودند که از نمودن بعرض وزرای مالک گیر گفتار
دیگر دارد او در درگاه ما معتبر باشد خاطر اندیش دار دوام و درستی
نسبت پیدا نوجهان را نیز و گرفته با طبع و حق گذاری را که و همه ایشان دارد
زامداران ملک باید رفت و عیار این معنی باید گرفت دوم باعث
رسیدن آن لوز که بازده همای شهزاده والا گهر مسامع
همایون رسید چون از مدهوشی و سرگرانی لشکر باهم جمع بکنند
فرمان شد که آن نوجهان دولت را روانه درگاه نمازد و بتاخیر
قاصد و پیغام ساختگیهای او در کار این مهم را انجام رساند اکنون
که از تیر سنگی تقدیر قضیه ناگزیر روی او خبر تحسین و جه کاری
نمانده وقت را غنیمت شمرده خاطر را از آن فراهم آرند و حسن اخلاق
و عقیده ایشان که در درگاه مقدس از پیگان این آن که اوقات شیوه او
پسندیده آنست که کف ربکبردار آید و مقاصد بکلی بیش
سر انجام یابد و میخواهیم که درین مهم سلسله سخن دراز شوف
قاصدان آمد و رفت نمایند تا شما دل نهاده شرائط اخوت
را استحکام بخشند چنانچه اولیای دولت چه که همه بیگمان عاید

بآیین آفرین نمایند و شهنشاه جهان‌پناه روی در مهربانی آورند
بعض سخنان دلپذیر از نگارشتها و کلانتران معلوم خواهد
دوام آگهی رزوری باد **بمهاراجه علیخان ولد شاه جهان**
فاروق نیز جلایل دعوات صافیات که مکمن ارایک قدس
نور و نفحات آن در اهتزاز و التذاذ روحانیه‌اند و نیز الف
تحیات و اتیابات که منتظمان سلاسل الست بهبوب نفحات آن
در ارتباط و التیام زبانه امرا ابد از اتحاف نموده
قربت آن خلاصه خاندان مجد و اعتلا الّا و که دودمان حسب
و اصطفا دام محفوظاً بالمکارم و المعالی با مالک ممیز باید چون انتظام مجمع
الانفس و آفاق که زمره نجابت قلوب داعیه خبایث ضمایر بدیت
نیت اوست خواهم که بدایع تقدیر از مکامن لطف بعالم ظهور آرد
که ذرایع ترفیه جمهور عباد و وسایل ایتلاف کافه انام باشد در بنای
حال و مواخ امر خیر جنید از نهانخانه غیوه مشاهده نقل [illegible] بیار
که هر آیینه در تمشیت این معنی موکد و موید تواند بود آزانجا که حسن اخلاق
الفت بانی دودمان رفیع المبانی که حبل متین برادری اقبال ما و

خلود و استحکام یافته در کمال وثوق و رسوخ بود حکمت از ریاض
ظهور این بشارات خاصیت دستیاک مخصوصی که هر آینه موجب انشراح
قلوب صادقین است اکنون از مواطن مطالعه است گردید در سوابق ایام
که بمقتضای خیرخواهی عام خیریت ذات البرکات و دوام عزت
و آبروی آن خاندان نسبیه کوشش منیف نمودن که ناموس‌ها
یکی شد و استظهار باینجا کشید خود ملاحظه فرمایند که نتیجه حال
و ترقیات باطنی در حفظ ناموس ظاهری درجه درجه خواهد بود و ما
این نسبت بجهت آنچه ظاهر خواهد شد حصول آنکه همواره خاطر محبت را
نگران اختیار دوام عافیت و جمعیت مجاری احوال سعادت
اشتمال از نوشته‌ها رسوخ مودت استکشاف خواهد یافت

مفاوضه بکلجتی و ملاطفه بکنی دیا

که در نیولا لکارنس یافته بود بگرامی ورود آن ابتهاج یافت
علی الخصوص از خبر مسرت بخش کدخدایی از روی استظهار تمام
بملاحظه خاندان فتوت و لقا و دودمان قطب بر آمد چراغ
جهان و شنوا ساختن دل و زبان اعتصام الملک خانیخانان

دلها

ملازمات کرده اند ولیکن از ان لغزشی ناحیه اقبال قره باغ
سلطنت پیوسته ملتزم خدمات شایسته شده اند چگونه گویم
که چه قدر از بار تعهدات برآمده ام و چگونه مسرت روی
داده است چه از یک طرف آنکه چنانچه خدیو جهان و مرشد زمان
میخواست که آن یادگار بزرگان از آسیب حوادث روزگار
در کنف حمایت شاهنشاهی محفوظ باشند بحمد الله بظهور رسید
و چه از طرف آنکه اشرف برادران که در جوار رحمت ایزدی غریق مغفرت
باشند مکرر در خلوت و کثرت از درستی و راستی و اخلاص و
فدویت آن گوهر آموز برگزیده محفل مقدس هم گوش ساخته بودند و در پی آنکه
خاطرنشین همگنان کنند و چه از دوستی که غائبانه این حیران
انفس را با ایشان واقعست و بدواعی جبلی خیریت
ایشان میخواهد و چه از طرف آنکه کلید دولت به آنکه جانداری ازو
شود بحسن نیت ایشان میرسد الحمد لله والمنه که عنایت شاهنشاهی
روز افزون است و جمیع مطالب و مآرب ما با و ملک و جانیا و ناموس
دلخواه حاصل است بکرم ایزدی زمانی را منظور دارند همان ایمان

شاهنشاهی را خرج رجای خود دانسته در انجاح مهمات
اهتمام فرمایند عجب تر آنکه زیاده از دو ماه میشود که
احوال آن لشکر جهانگشا بمسامع علیه رسیده است باید که
خانان اهتمام بکار برند که مخاوف طرق برطرف کرده و ترویج احوال
پیوسته از عرایض ایشان بموقف مقدس رسد و مردم ولایت چون اهتمام
نمایند که آمد و شد مردم از آنجا در شغل باید شود تا حلول توفیق حسنه
العاقبة بالخیر

[illegible]

بعد از سلام سلام
انجام محبت بر جام مشحون ضمیر محبت پذیر لوایح محبت اطوار هویدا اند
که مجاری احوال موافق آمال ایشان باشد گرانش ملک صفات در زمان
عاطفت بتعبیه باشند دیگر با مردم قدردان دولتمند شعار بیش جامه
استعداد که در هنگام رزم و بزم بکار آیند و در تدابیر انتظام
امور صوری و معنوی دست آویز قدسی باشند چه حاجت لیکن
بنابر اظهار نسبت محبت حرفی کلمه چند در باب ترک الفاظ ادات
لطیف الصفات مجموعه خوب بهار مولانا طالب اصفهانی که
وجوب تمام روز بهار دولت بالاطلاق و سایل از حسابهای

۱۱۱۱۹۰۳

دور دوام محبت حرف در آورند نمیشود المنة لله که اینجانب
وسیع نمادران سرزمین که از بدو فطرت تا آن زمان منبس محل قحط
رجالست از جمله دوستان فدوی شده است امیدوار
همواره اینمعنی منظور نظر عاطفت ایشان باشد و آنچه از آن سلوک
رفته که مرضیه الهی بوده اراده بر آمدن از آن دیار که مطلب
ماست نمایند طور معامله جمیله در میان آمده که قطع نظر از آنکه
بجز بدو اشفاق اینجانب دانسته آمودی را اکثر مدار حقوق بسیار نمود
خاطر دوستان حقیقی که هیچ چیز در نسبت رهین منت میگردانند
وجوه رتبت والا درگاه است که مدارج ترقیه منوط نمایند فرباد دیگر
منصب و اضافه جاگیر حواله بانصواب اهل محبت اطوار شده
امید که بمحض قدردانی ایشان تلافی مراعات حالی دوستان عنقریب
این و مطالب جلوه ظهور و هر احوال دولت و اشتهای حضرت
شاهنشاهی حسب وعده باکمال ما سرد با تحریر نموده بتفصیل خواهد
رسید و در باب تفصیل آوره معتمدان و خلاصه متاجران مولانا
حولعه جان که الحق از ایشان را در تسمیر سند هیچ ندیده بود باله

چه نویسد خامهٔ دوستان برادر مرتبت فرخنده سیر انجام احوال
ایشان لغایت معقه دانند العاقبة بالخیر

دل دانا و دیده دوربین برهمین بس بار روزگار

نخستهٔ آن نقاوهٔ خاندان طهارت بوده در غبن و در ربقت
جایگاه که طبیعت بر جهات علیه کرده یاری و یاوری کند در ربقه
بنداپار را دامن ملک بقا و رفتن از جاگذان دنیا اگر هوشمندان
را مرتبت نوازی باشد عم آن از حد و ۱۶ نحو از حد از فهم ایشان
که بر وقت این کس پا افتاده صد هزار دریغ و دوری
تسلیم مرو باشند و اگر از بندها دعوا صف طبیبی نو قف
ز مالهٔ باشی امید که بدرقهٔ توفیق ازدی عامی بجز آمیده
عجوار طبیعت مرحوم فرمایند دیگر چه نوشته گی استعداد طبع
که تحریر نماید کر زمانه با بر سیاست بیره روزگار بر دل جمیع عم
از آنجی نماید دیده توفیق الملک بالعافیه بالخیر

الحمد لله که خامهٔ مشکل لسینه در قطعات
از محبت قران منیفم احوال تحفهٔ زمانهٔ است فی بنداران الاخلیه

ما لم

انکه بدوستی صمیمی خلاصهٔ خاندان انسانیت نجیب الدین قاضی حسن
که با فضایل مکتسبه و نوادر الطف ذاتیه و مواهب وهبیه فراهم دارد و کامروای
محبت است و چنانچه انعامش برهنمونی اقبال و بدرقهٔ دولت
بمکامن حیات آن حسن الذات راه یافته و دوستدار است
آن بزرگ زاده قبیلهٔ نفس ناطقه بالعقبات بدنامی که
بدوستی این حیران دلبستان حرز واقعه است این بنده بدرگاه
خویشتان حالت را محبت گزیده است امید که برهان نهج لطف
آن درست کردار راست گفتار چنانچه ازینجانب مستحق است
از آن طرف نیز مستحق گرداد ای ابوالفضل چرا سخن با همیده نیکو
محبت تو دلیل مودت است ازین ابدال امانت و راست بگذر
و بدانچه لازم و ضرور است بپرداز ای عزیز با مه نامی که برادر گرامی
فرزند ارجمند را نموده بسوی آرام دلان و جنت جاگیران
او را اتصال آمده بود که الله تعالی سایهٔ کرم دانده برچه اطلاعیه هر
اندیشان مرسال اگر جمع از محبت بلندان را بتجرد اختیار
نموده عنان عزم بسوی رفته اند اما پیوسته گروهی از نیز دلان

تیزرو که بدو رسیدی و تیزروی خود بر سر نقد روا رسیده اند خود را
تماشا را دانسته با ملایم را ملایم انگاشته اند و جمعی که باین زبان
سعادت رسیده اند راحت را در محنت دانسته از سخاوت
لب جاهل بسته اند و بنی روزگار را بنوشش دارو خریده دانش
والا و فهم درست که بر فور غم کار نیاید بچه کار آید لب لعل را
اعتراض بر نقد را از دری آلسته با آن دوستی با آشتی باید کرد
و از نقد بر گذشته بر هم دعاوت سخن ده میخو که المنة لله دوستان
دشمن کاه دارند که بزرگان روزگار دور از حسد نشان و خویش
تیز شده باید که هیچ بعد و رسم جاهل را فتور غ ندارند که قطع نظر از جهان
دلسوز کار نیاز که با زار دوستان بر دارند و منت بر دوش
خود نهند بخفاه رنج کار رنج آموز کار است بدریافت عاطفت
بلند و رأفت ارجمند او بازار حسد کاسد است و متاع راست
گزاران رایج تماشا که زعده درست کردار امید برای جبه اند لشم
مند باشد و آنکه جمعی از دنیاداران هید ولت اتفاقی از
تاکه بر سر مزدوران کارخانه محنت و سرانجام از امر که در دانش

جالینوسی عنوان پناهی حکیم ابوالفتح و از حادثه جانکاه
افلاطون یا الزمانی ارسطو لیسانی میر فتح الله شیرازی که با
دانش بزرگ منش والا داشت و ملک معنی را با عالم صورت
فراهم آورده بوده ثبات کرده خنده زهرآلود بخواند مر ماهی
بجا جان افسرده مرد که خوی نهاده اند بر اداری مقدمه را شکند یا
نوشته و الا امروز آن گروه مرحوم هیچ مدان تیره روزگار
با خود آن میکنند که هیچ دشمن نکند حیف او قایا که بحرف
این گروه بگذرد زان جوش کنج خرد را محبت بسیج آورد و الا
در روز بازار مردمی کفار مهجور است [illegible] آهن ربای
جذب محبت کشنده است [illegible] ورنه درین چالش کفار فارغم

[illegible] الله بس و ما سوی الله هوس

نه من بو ر شنده ام و نه برگزیده من لیس از هجران لبریز و حرمان
نفس رحمن بر زبان گو زبان را باد آنچه مالش کم اکنون بیان است
معروف آنست که آن ساکن سماء قدس را ه نمود دیگر
نوازش او والسلام [illegible] الله

آن نگارندهٔ کارخانهٔ فطرت را توفیق جمع نسختین دهاد
و در عین فراغ خاطر بتقریر آنجام انشا ظاهر بر کتاب فراغ
حوصله و درین انیس که این جمعیت او را دهد چه بسیار
از بر آمدهای نام صراحت نسبت آنکه ظاهر را قابل تقریر نمیداند و
جمال در دیدهٔ تحقیق همه مراتب ظهور تجلیات الهی است
در نظر دوربین او ظاهر هر یک باطن بود نسبت بمنزلهٔ زوار
نماید و از دیر آمدن ع الف و کی از ما منها حقوق حالا متعلق
بر سوانح گونه گون باشد بجا با هم مربوط که اگر آن را هر
برگ کمینه بنده عرضداشت متضمن احوال آمده و ماه بماه ار
دارند بیشتر از آنکه دیگر دلبود بنیازمندی طلبان بردش
زمین بوسی باعث تکلمه بندی بوده امروز که در لباس تعلق
اند و زنبدها ز روا وان ازین روش مجتنب بعد همه خموشی
بر زبان مردم بوده است هفدهم جمادی الاول سنه ار
دو نگارش یافت سنه [illegible] البته
بر تکوین و در فراایجاد رسانده کامیاب فرمان عنایت گردانا و صالح

و ضابطهٔ گرامی نامه نمیدانم که جست در بهر سال یکبار
قرار یافته یا بر حصول فرصت زیاده از کارهای دینی
مقرر گشته است یا حاضر مرا که ساختگی نیست در کار من
تکلف و تعمل می آورند یا مدار بران نهاده اند که هر گاه
این باطل در حقیقت خبران خود رای بندند الحاب به یکی
در دل کدر ز نامهٔ دلکشا بهجت بخشند یا فاید اقبال رهنمونی
فرموده بدار المقدس حقیقت رسیده باشی آران عالم سلوک
سفر نمایند و دیگران از راه مدار اغراض از استکشاف
آنست که با شما مکالمه که خاطر مالراس از ان برورست
در میان افتد التماس با لخیر [illegible]
حقیقت بگفت در نیاید و مجاز گفتن را اثر دلیکن کو
آشنا در تعلقات مجازی و آشنایان رسمی در آمده است
اگر یکبار بیار که گفت و گو کند همانا سر پیوستن و گسسته باشد
بسی ما که زیر در مرتبه گشاده باشد و در حالتی که گره بر ابرو
این ما بر دوش خاطر کشیده میشود خصوصا اگر دل منجر شده باشد

که مخاطب از آسمان تجرد آمده بر زمین تعلق خرامی چند بنگرسته باید
ای هوشمند چنانچه تعلق بدین آسانیست همان طرح در خلوت آسان
تجرد چیدن و در تجردی شدن آسان کار آنست که در
نقاب تعلق به هجوم خاکساران طبیعت فتوری در دبستان
معنوی راه نیابد و روحانیان زیست نماید و آنچنان نشست و خاست
کند که زاینده خواران این دو عالم خجل و افسرده گردند و با این
را کاکردار شرح روی نشان کرد و منظور خاطر جانها

نفس رسیده و سلسله شریف سهروردیه مجاری احوال ارباب

عاقبت است الله تعالی ان یگانه روزگار را در عقل
معاش مطابق طبع روزگار نظام از آسمان فکرت کار
خاکیان معاملت انجمن آراسته اند که داغ بر باصطلاح هر زبان
صورت معمور آباد آمده را مرور روزگار ابد و سستی ترشف خطوط و تمت
و باشرف معاملت کار افتاده هوش باید داشت و در ملاء
احوال زمان و رسم انجام خانه نگاه داشتن بیاری باید
هر ازم خضر و قطرات خود یکا بخواهند داشت چون طلبیان صورت را

بر دوختن اند آنچه آمده است از علم التمول چرا میده بکار بوی
تمام تر خود را از بهترین گروه گردانند چنانچه از طایفه والای
ملک منعی اند و اول قدم نیکان دنیا آنست که دخل و خرج
را ملاحظه مشفقانه نموده از آن گروه باشند که دخل افزون
از خرج باشد زنهار که چون من همه دان هیچ کاره نباشد
اما حکیم که از رفرد یا خدمات شاهنشاهی فرصت نگاه
کردن بچیزی دیگر نیست با هیچ کاره جمع هم معاملات تمام
و بایه دوم آنکه با نیکو هوش کسنده خود خوش شعار باید بود
و قوت عظمی از السبحان شغف که با مشورت بکند اما
در شورش باشد و باید که تقسیم اوقات را لازم داند یک
وقت بگذارش سپاهیان و ملازمان داد و قسم دیگر به
دخل و خرج خود واگذاشت و قسم دیگر بمعاملات مرجوعه از حسب
سخن بسیار است و وقت تنگ چه توان کرد الحمد لله که خاطر من
از نکته گفتن هزار مرتبه و هیچ کس را باده نیکو خدمتی در جوعه
مردم و عنایات صاحب قدرت بنگر واقف و در انجاح عرض الوقف

نباشد العاقبة بالخیر دیباچه نثر لغت سرمدی

نثر لغت سرمدی که در بیت معاملت و درستی محبت
سرگرم بوده در خاطر جایی دارد استدعا موقع که اندرزی چند نویسد
که در هنگام معارفت ناصح پسر ما و واعظ مهربان او باشد
اگرچه خود را آماده این معامله ساختن و قلم بر کاغذ نهادن باده
بوجان را در جام انداختن است که گذارنده سخن و نگارنده کلام
رموز دان نه از صورت و خفایا شناس عالم معنی است
لیکن بخواهش او خاطر را از آن اندیشه باز آورده گردار
خود را چون گوید فهمید که باز هم در رقم می آرد از جوابهای الهی
اول نوشت که در خانه را امکان ظهور آمدن نبود که کار لقمه
حرام را آسان دانسته در تصحیح آن مداهنه آورده چندان نپسندند
که چنانچه غذاهای ردی طبیعت فاسد بدن و هلاک صورت بار می آرد
همچنان غذاهای ناگوار روحانیه که دارد مزاج آدمی عقوبات
جرا با نفس ناطقه و صورت موت معنوی خواهد بود و هرگاه
معامله چنین است از نفس ناطقه مرده در زین دیباچه

چه کار آید بناچار کلمهٔ چند در لقمهٔ حلال منوط بالتماس معامله
دانا و خداشناسی بر نهج صواب باشد امروز که بازار بی
و نادرستی چون درستی و راستی محبوب جمهور عالم و خیانت
و حیله و مکر در شیوع تمام دارد و ستم و تعدی رسم و عادت اکثر ابنای زمان است
و متغلبان دست تطاول دراز کرده اند لقمهٔ حلال بس دشوار
و زمان چرا که حرکت آسیا نیز معطل گشته باشد پدید آمدن
بغایت دشوار و بر تقدیر بهم رسیدن اسباب زراعت از وجه
حلال بدست آوردن بس مشکل و قوی تر که تو بسیار آن قوت فراهم
آورده شروع در کشاورزی باید بس عشر و باج کابین طلا و نقره
و امثال آن از متحملات دور و بر تقدیر وجدان آن اسباب
کشتن و بر آوردن ناپدید و میوهٔ خدا آفرین که بلا کسب باشد
و زراعتی که از آلودگی دست تصرف بشر منزه بود از
معمورهٔ عالم بغایت دور و ازینجا کجا بسیار بمحترفه و مکاسب
بی میوان برد و قطع نظر ازین معنی معامله که اند یا از بسیار
گفته آمد نخستین قدم سپاهی معاوضهٔ جان بمال است اول

آمدن به سوداگر آنکه متاع اکوان بجز عالم را سرمایهٔ نفع خود
داند گو سپاهی که از بخت بیداری این کار بجهت انتظام جهان
خود را از سعادتمندان ناظم کل داند آن اختیار نماید و گو سوداگری
که محض از برای آنکه طبقات انام از افلاس هم دیار محظوظ شوند
بازار خرید و فروخت گرم کند پس کار لقمه از گلستان نجات بیان
آمد اکنون از خارستان بوستان می آرد هوش ما می داران عالم عنصر
از مشیت الهی از افراد انسان با برو تقدیر ایزدی از دوست و دشمن
مملو و در هر کوچه و منزل گروهی خوف خواه که خیر صلاح خود خواهد و فساد دیگر
آمدند به تباه شان نکوشند بسیار اساس امی از عالم متضاده انام
یافته و اقسام اختلافات و انواع تباین در نهاد هر کس مضمر
در دریابی شناسد که ایزد جهان آفرین که سلسله این نوع انسان را انتظام
بخشیده عالم آرایی صورت در هر زمانه ~~یکی که لطف~~ ازین کمابیش
معنوی و مراطلبات قوی یکی از افراد انسان را که لطف هر ازین گروه
نماید باطن پرور شما یافته الطاف قدسیه ایزدی توجه سند کا لکانه الهی
یابد پرسند فرمان روائی جایی داده او را بزرگ داند و او را فرمان

آن گروه سازد و آن برگزیده خدا بر سریر سلطنت نشسته بمقتضای
خود والاخبر از این اصلاح عالمیان نظر شان بعقد و بست
خط بسیط او عرصه آلوده نیامد انتظام عالم نماید و طبقات انام را
با تمام تباین و تخالف در وحدت قهری درآورده هنگامه
قهر و لطف را سرگرم سازد و گاه باشد که داد از جهان آفرین آن خدیو
جهان را از تنگ معنی سالک و حسن انتظام صورت بنیاد معنی بر
آورده باشد با انواع حوصله و دریافت والا عطوفت کامل ظاهر و باطن
و صورت و معنی را رواج بخشد پس بمقتضای عقل و دانش که معنی لطف ساخته
آن منازعت خدای جان آفرین است لازم آمد که شوکت همت والا
و عظمت صوری این چنین نادره ذاتی افزون از همه بود تا ارباب
زرد را از فرمان گذشتی نباشد و ناشایسته ربات عالم نمایند
و ابلهان عالمیان که از حسن خواهش منفعت او مصون نمایند آن بزرگ
جهان را حق نگاه داشت تا گزیر و تعیین آن بزرگ مهمات آن
فراخ حوصله و درین عدالت گستر منوط چه هر قدر که شوکت کبری
استرداج پیلر تا جار اورا باید گرفت تا بوسیله آن کارخانه سلطنت نظام

پس نعمه سپاهی در کمر و عدالت و داد پرستی و داد
دهی آمده و این بجهت که پادشاه جهانبانان کاری از مدد زوری
ایشان پیش نتواند برد قدری که سد رمق این گروه باشد و ایشا
را دادن لایق و ایشان را کرمتی آن معقول پیش آگه در انجمن
نعلین در آورده اند اول چیزیکه بر فطرت لازم است آنکه روز
بروز در اخلاص خدیو زمان رخت افزای حکمت برد را بالطبع
نظر اسبان در نهار که این دو گروه بشناسی و با طبقات انام اگر
دوستی نتوان کرد بهر وجهی که باشد صلح کل در میان آر و سینه
خود را آماجگاه زندان کینه مکن و عاشق سخن خود مباش هر چند حق بجانب
تو باشد لجاجت مکن و حق را در خلوت بگوی خصوص با بزرگان
قدردانی و حق شناسی روزمره خود گردان و در راه مطالعه پیشه
دار و هر روزه کاری که کنی وقت چهار ساعت شبانروز را
در معاملات دینی و دنیوی قسمت نما و میانه بجا آر و سپاه عقبه
اول مرتبه محاسب احوال خود باش که چند حرمتی آنرا بجا آورده
و چند نامرضی و خوش آمده از اندازه بیرون مگوی و با هر که گوئی

البته راستی تلخ و تند بگوی که گفتار آن دشوار و هر کاری
وی ده در صلاح و فساد آن اعتبار چنانچه بعقل خود مشورت نمای
و بمردم دانا هم با بعض نیز در میان آر و تنها بر عقل خود عمل مکن
و هر کار اعمال حسنه از تو بظهور آید مستی یا بدمستی مکن و همیشه از دلهای
آگاه همت خواه و با خداجویان و گوشه‌نشینان و مجردان
توسل جوی و بر حافظه اعتماد نکرده در مهمات نخست یادداشتی
بنویس و در اصلاح مردم اهتمام نمای و عبرت بین باش و دولتخواهی
در کفایت احوال ملحصدان ملکه عمده آن تحمل مردم مخلص
کارگذاران و بجهت خاطر قوی بر ضعیف ستم روا مدار و از
صحبت خوش‌آمدگویان بر حذر نمای دلی که تلخ گویند درست
رساند عاشق او و شنود سخن تا از سعی ضمان معلوم نشود آزار را
اعتقاد مکن و دامن شب را بزاری گذاران و خود را بدست غضب
مده و حلیم و ازان پایه مباش که از تو حسابا بگیرند و مطلق
مخور و خنده بسیار مکن و در شدائد و حوادث از جای مرو و مال
دولت مباش و خوشخوی و گشاده پیشانی باش و اگر با عمال

غم باشی بمهمات مپرداز که مبادا در کار مردم خلل اتفاق
افتد و هرگز چون عامه چرخ و زمانه و طالع تهمت زده مدار
بیست و نهم آبان ماه و سال سی یکم تن ملی یافت
الله تعالی علو نسبت و حسن گهر دار و توفیق محاسبه
دوستی جمهور عالمیان دهاد و بر مخالف و دشمن چون ... علاوه بر بصیره
احسن روزی کرداد ا در این محیط سال من دمی اگر نویسم که از دوری ظاهر
ملول چه گفته باشم و از هنگام فراز اینا این گروه عالیا شکوه جدائی ایشان بر
خواطر الطاف گزین نهایت گران است اگر به آهنگ سفر ملک
تسلیم بودی کار بس دشوار نبودی مدعا است که از چگونگی حال خود
و متعلقان ایشان از راه مراسلات و مکاتبات آگاهی میدارد ما
که نیت خیر با عمل شایسته قرین باد
شیخ حسن علی موصلی که آزاد و یکتا خاطر تعلم تعلیم مشاغل
صوری در خاطر جا دارد ابوالفضل را مشتاق خود دانند و یقین داند
که هر گاه بلعت ازو به دریافت که خواهش را در آن گنجایش
نیست فرو دمی آید خواهان صحبت صوری ایشان است و آنچه

افقر

از خاص بغیر موصل بغیر باشد اگرچه در عالم بشریت معذوراند
اما در انشاء معقول عذری دلپذیر بدست کمی افتد کی بار خود را
در طلب اما ی عمر بیمائی ای یار که فرض وقت بهبود چرا
آرزوی نوافل میکنی بهوش باش که هنگام تکاپوی مقصود بیشتری
گذشت باقیمانده را ضایع مکن چه جای فراهم آوردن
متمنیات عمر نیست زیاده چه نویسم مراسله شیخ ضیاء الله

در تهنیت

شیخ زبان دان ضیاء الله دوست
خردمندان پسندیده دانشوران دلخواسته ایزد منان
ور داشته حضرت سبحان در حرکات و سکنات
جسمانی و روحانی رضای پروردگار خود منظور داشته نگاشته
خاطر دوستان خود را خوش داشته بودند مصراع چنان خوشحال
گردیدم که پنداری ترا دیدم شوق صحبت دوستان را هر گاه
در نشا فهمه اغتصام با اشارات و عبارات بعالم ظهور توان
آورد دعایانه نوشته تنها مقصدی بیان آن نشان از آرزوهای
خود نویسنده خواهد بود خاطر شما که مثل فقیر خود را بان راضی نتواند کرد

کاش آرزوی ملازمات قبل از زمان مقدر ایزد تعالی با مقتضای
آرزوی غیب بندی و حضور الحظ از آن نمایاند بدر اکمل مبلغ
علم خود عمل نخواستیم کرد هر کس بندت الم دوری که موافق علم الله
است بخوبی خورسندی بدارم تا به حکایت چه رسد الم اخبار
فیض حامل خود که در اکثر آشنی از قوت سعادت و خیر باک نیست
دوست دار بنده کمان کمال را ابرات رسانم هر آینه بهتر از آن است
که با اعلام انبساط حال حق شناس خود که در اغلب ... از بابت
خیر است که بمیزان خرد خود را با شمایل نیست و اما دلان را امول
گردانم الله تعالی بمجرد اوست روزگار دل خوش بخشاد بهفتم ربیع الاول
سنه نهصد و نود و شش در لاهور نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
ایزد توانا فیروزی بخشاد گلدسته دوستی یکجهتی گرامی بامداران مبارز
بهمتا رسید اخلاص و عقل تحابت انشان را بنا بر آنکه حال [illegible]
ساخت از آنجا که همگی خواهش این ابرار نیز در درگاه ایزد اینست
و آسوده کاعموم خلائق است و اقبال شاهنشاهی روز افزون دنبال [illegible]
یکتا دلان حقیقت منش سعادت پژوه نادر کار ایشان که آید و [illegible]

بی اندازه بغضب کبرد دوالواب کامیاب گشوده شود و بهبود
مردم پدید آمد آرزوهای را نشاد ما یابر گیرند و خلود دولت
بیهمال را طلبکار شوند چون بمسامع مقدس رسیده بود که شاهزاده
بمقتضای جوانی و کامرانی بباده پیمائی و خلوت دوستی میل زیاد دارند
و اهل دکن از دیدن این اطوار و نابودن بیم از بندگان خاص
شاهنشاهی که عالمیان بر گفتار و کردار و اعتماد داشته باشند کم
رجوع بدرگاه می آورند این خیرخواه جهانیان را که لحظه از ساحل
قرب دور نمیخواستند رخصت این جهت فرمودند و جهان فرمان
سپهر مطاع شد که شاهزاده بدرگاه والا روانه سازد و خود در
انتظام مهمات آنجا بوده باشد و اگر وقت اقتضا آن کند
میرزا شاهرخ و میرزا رستم و شهباز خان کنبو و دیگر امرا
که در صوبه مالوه و اجمیر تعیین اند طلب دارد و نیز بانها هم پروانها
فرمودند که بمجرد رسیدن نوشته فلان پا خود را از زودی رسانند
و نیز فرمان صادر شد که اگر داند آمدن رایات اقبال ضرورت
آن را نیز عرض دارد که بالغار خود را رساند و ظلال معدلت بر مفارق

آن دیار اندازیم اکنون سرنوشتها بزودی اینچنین بود که برخی معامله
نشناسان از ظهور این حادثه برهم خورده بودند بهر رنگی دل
آوری دستان آگهی خواهند گفت همان انگارند که ایشان را
روانه درگاه ساخته ام و از آنجا که اقبال روزافزون است همه
پذیرفته آن شوریدگان برآمدند و بقیه بعنایت الهی گرد
کوچ نموده همه روز در اصلاح حال مردم و انتظام توپخانه و تنبیه
شناکران دست و قلعی ملکگیری دارد و مردمی که بکار آن
با مردانند که هرکه اینجا بود تحویل تسلیم نموده فرستادم و آنچه در باب
تحقیق نمودن ایشان نوشته بودند ان شاء الله تعالی بتدریج
صورت خواهد یافت و چون میرزا ظهور خواهد برآمد و آنکه
در باب کمک دیگر نوشته اند جمعی دیگر روانه خواهد گردید عنقریب
خزانه میرسد و همه کارها خوب خواهد شد بالفعل خود میرزا جیو
رو بکنگ اندبار بکمهی نموده دفع متمردان نواحی کنند و تفصیل
منصبداران و جمعیت هر کدام بنویسند و اگر احتیاج شود
میرزا یوسف خان نیز بمدد ایشان برسند بلکه بقربات توپخانه و فیلی نه

دیگر این لشکر خود را امیر سازند هیچگونه اندیشه بخاطر راه نداده
در لوازم کشورکشایی همت بندند چه توان کرد بر سپاه رسید
و هر چند لشکر بسیار است کار مرد اگر نه یکی را در سر حد برار گذاشته حیف
متوجه میشد خاطر آن یگانه دالاجمع دران باشد که اگر هر سه دکن
بر اهم آیند بتائید الهی و اقبال بادشاهی بنصرت اولیای دولت
است ما مردان در هفده روز آمدند که چهارم شوال بتسخیر خانه بابهای
بانصوب برآمد من خود در عرضداشت طلبیده ام و غیر از انکه برا
نشانه رنج دو کلمه نوشته ام اگر کسی متوجه آنصوب شود مناسب
میداند و شما را از خود میدانند هر رنگ بوده باشد که یکبار می باید بهر جا بهتر خواهد
بود چنانچه درین چند روز غم و غصه خورده اند چند روز دیگر صبر
نمایند و مدارا کنند بعد از آن بهر طور که میخواهند صورت خواهد داد
زیاده چه نویسد

رقعه بنجابت خان میرزا جانی بیک خان

الله الحمد که ان لقمان خاندان عز و علا را در حمایت عنایت
خود دارد از صحبت ایشان بسیار خوش شده و آثار هوشمندی
و سعادتمندی از ناصیه احوال ظاهر اند اگرچه بهمیده آدمی بیک صحبت

بس دشوار بل بیالها مشکل گشت چون شناسایی تجربه چند آمیختنی
دلهاست درین وادی ورزش کرده قدری اعتبار را منشا بر داد
کمری و غنو گناهان ورزش داد خواهان و آگاهی بر همه مردم بر خفت
لازم شمرند و بر بسیار که قرار یافته بود دلنشسته مرتبه آگهی بر خوا
و شناسایی آگهی دار رسانند که آبادی صورت و معنی در
ضمن آنست دیگر از ملازمان و متوطنان آن دیار از اهل تعلق
و تجرد یکدوی که در رسائی و شیرین رسی و خیر اندیشی امتیاز داشته
باشند بنظر آن گوشش و بیرونی بخت بهره سابنده مامور گردانیده
که هر چند تفهیمند یا خود بدانند در خلوت و ملاحظه منکشفه باشند
و از زر داد آزرده تکلف نکرده اند و از مکر گفتن اندیشه نمایند و عزیز
من بتر می مردم خویش اندیشند چرا آن دوست ندارند و آدمی
را بواسطه اشتغال بهم شوربختی رسند تا گمراهی بخت بیداران
آگاه دل آنست که چون در بیدار بیدار کند و اگر برات نیز یابد بد
باشد تکلف چندی را ابر ساز ند تو که بان کنرین روش دولت

تحت چهره افروز دالعافیه بالخیر میرزا عزیز کوکه خان ابن

افتی

توفیق نیکوکاری بخشاد مکتوبها که درین ولا ارسال یافته بود رسید
آنچه نگاشته بودند روشن شد اگرچه خاطر از رهگذر خبرهای
ناخوش آزرده بود از درستی مزاج ایشان و ایمن بودن از
کینه بدگوهران انجامی بهجت یافت و ازین که درین سانحه
چنانچه باید به بردباری داشتند و حکمت بس خوش آمدگویان خانه خراب کن
زمان زمان فرصت از دست بیرون دلبخات آزار دلها دارد
و از نوشتها که بدرگاه مقدس فرستاده بودند پیداست آن
سعادت که در پیشانی شما می دیدم اصلا ایشان آن توفیق
می آید بهر حال گذشت آنچه گذشت اکنون فرصت از دست ندهند
و تدارک آمدن خود نمایند و اگر الضرورت نه بینند و خوش آمدگویان
برای مصالح خویش راضی نشوند در رعایت فرزند سعادتمند را روانه
اردوی منصور نمایند و جمعی که از کرناتک برخاسته آمده اند با
بهمان حدود روانه سازند تا زود ملک فیروزی ملحق گردند الله
از پایتخت ایشان نگاهدارد در حقیقت اخلاص و جوهر فطرت
آن نقاوه دودمان سعادت حالا ایشان اولیاء دولت است

و همواره ذکر جمیل ایشان در محفل مقدس شاهنشاهی مذکور
دولتمند بخت بلند که بعلاوه وزیر سعادت ذات با خود را منظور
چنین خدیو صورت و معنی گردانده هر آینه از برکات نتایج این پیوند
حقیقت طراز مطالب دینی و مقاصد دنیوی دلخواه صورت
خواهد گرفت پیوسته حقایق احوال نوشته خود را بیاد میداده باشند
و آیین کاروایان عقیدت گزین آنست که همان طور بیاپیاپ
مبایا یکجهتی میباشند و در تحصیل همه لکان و هم پیشهای خود میکوشند
ظاهر است که آن سعادت منش در هر دو کار رونق خواهد بخشید
چون نیک اندیش حکمت پژوه حکیم همام سفیر ملک مقدس گردید
همایون اشارت کیهان خدیو خاقان شد که این فدوی مراسلت
مفتوح سازند باید که هر آرزو که مکنون حقیقت بوده باشد
باعلام آن خورشید توفیق گردانند العاقبة بالخیر

سیادت و سعادت مآب عقیدت و حقیقت انتساب
میر قوام الدین مرتضی لشگر الطاف توجهات اختصاص بانجمن ساخته اند که پیوسته
ز عرائض آشنایی و آثار رشد و کاردانی و اخلاص پر آگاهی و دلسوزی

و کیفیت ظاهر مشوش خاطر آرام ناشناس یکسره در بیابان بار را روز بروز در پا
خود بنا داشت آن سیادت مآب دلیل استوار بدست می افتاد
از درگاه الهی التفات که الجنان که در شمایل ورد دل با جا دارد دهان
طوطی زاده آیه آن را بر عالمیان ظهور زیبا بدائی عنبر تر حلال را در
لقمه امور دنیوی که ز جوات بی اعتبار است و از ساقه تقصیر از
لب جمعیت زده زرد می باید و فطرت بلند را در لقمه امور
دنیوی لب سعادت نیز مشتبه می بیند اما چه کند وچه چاره سازد
اولا خود آمده پیش بر که آرزی گفته ام و نام و دو خجسته نیستم که
خلاف آرزی جمع کرده را بگیرد که قبله همت منست من
کمترم ناسپاس پرورده احسان صاحب و مربا خود کافر نعمت
و با حقیقت و تر بدنیستم که این انتظار نشسته گوشه عزلت
که پیش نهاد خاطر دوربین منست اختیار کنم لیکن گاه قضیه
چنین باشد و نیز مستوره باشم که گاهان سیاه کی مسخوره کار سیاه
کمی که فرمان روا زبان از دوربینی خود درین گنج آن نیز کرد
عزلت گمان برده است بقدیم رسانم تا از زمره نیک بختان

گاه



مخلص بوده کامیاب صوری و معنوی گردم لیکن ای برادر که
از خانوادهٔ حقیقت و بیاد تیاد خدمت مردان گرد میدان
کوشیده تو از سود آگهی گذشته بقربت اخلاص رسیده راهم
ورد دل باخته اینچند کلمه نوشتم تا در مهمات بر ثبات کی
تا بوقوع شده هر سرگرمی دستی که نمائی و اصل عبارت توبه
نخستین کار آنست که در افزودن و معموری آن محال صاحب المال
راضی و رفاهیت رعایا خصوصاً رعایای ریزه کمر اجتهاد بر بندی
ثانیاً انجهال کوشش نمائی که واصل تحصیل تو زیاده از سایر
عمال تو باشد ثالثاً ملاحظه نرخ و کرایه نموده در فرستادن نرخ
لاهور زیاده شود پس دیار نرخ و موسم و تجربه تجویز تعیین میدانم
که آوردن بانجا فایده میکند هر جنس غله یا اسباب در آنجا [illegible]
دانید در فرستادن آن تساهل نمائی [illegible] دل را از منافع
رسمیه [illegible] که [illegible] ثبوت یابد الله الحمد که
گذرانیده ام خوب گذرانیده ام لیکن [illegible] مهمات اتمام رفته
کار کردن میخواهم که ثباتی [illegible] و [illegible] کاه صاحب











